

استوناوند

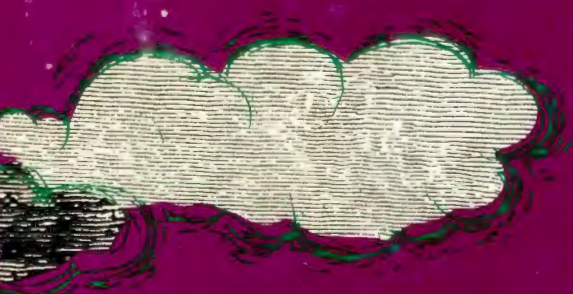
دژی که سه هزار و شصت سال از زمان یسکندر



دکتر منوچهر ستوده
مهندس محمد نصیری
احمد کبیری

موسسه فرهنگی جهانگیری در راستای نشر و گسترش تاریخ فرهنگ
و تمدن ایران زمین کتابهای زیر را چاپ و منتشر کرده است.

- ۱- کندلوس
- ۲- فرهنگ لکی
- ۳- مینا و پلنگ
- ۴- روزنامه سفر گیلان
- ۵- راهنمای قطغن و بدخشان
- ۶- تاریخ بدخشان
- ۷- سمریه و قندیه
- ۸- تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس
- ۹- استوناوند



بسم الله الرحمن الرحيم

استوناوند

دژی که سه هزار و هشتصد سال از عمر آن
میگذرد

گردآوری

دکتر منوچهر ستوده

مهندس محمد مهربار احمد کبیری

از انتشارات مؤسسه فرهنگی جہانگیری

اسم کتاب : دژ استوناوند

مؤلف : دکتر منوچہر ستودہ - مهندس محمد مہر یار - احمد کیبیری

ناشر : مؤسسہ فرهنگی جہانگیری

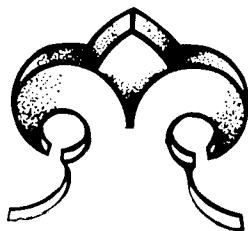
تیراژ : سہ ہزار نسخہ

نوبت چاپ : اول

چاپ : چاپخانہ گیلان

انتشار : سال ۱۳۶۷

حق چاپ عکسها و نقشہ ہا متعلق بہ مؤسسہ فرهنگی جہانگیری است



مؤسسه فرهنگی جهانگیری

ز باران و آتشی آفتاب	بناهای آباد گردد خراب
که از باد و باران نیابد گزند	پی افکندم از نظم کاخی بلند
پس از مرگ بر من کند آفرین	هر آنکس که دارد هوش و رای و دین
که تخم سخن را پراکنده ام	نیرم از این پس که من زنده ام

مؤسسه فرهنگی جهانگیری

این مؤسسه برای بررسی و تحقیق و نشر آثار فرهنگی ایران بزرگ برپا شده است و قصد دارد زوایای تاریک و مبهم تمدن گذشته این سرزمین را روشن کند. اینک دست نیاز به سوی پیران و جوانان ایرانی دراز می کند و از یکایک ایشان می خواهد تا این مؤسسه را یاری کند و اگر از دژهای قدیمی ایران اطلاعی دارند، فهرستی از نام و محل وقوع آنها به نشانی زیر بنویسند تا در مجموعه ای به نام ایشان به چاپ برسد.

تهران - خیابان دکتر مفتاح شمالی - کوچه درفش - شماره ۳۳

ای نام تو بهترین سر آواز

دیباچه

راه و رسم زندگی دژنشینی تادوران مائیز برقرار بود.

در سال ۱۳۰۳ شمسی و دوسه سال پس از این تاریخ، عصرها باید درم از مدرسه ابتدائی امریکائی - در خیابان قوام السلطنه - به شبانه روزی کالج امریکائی - بیرون دروازه یوسف آباد - می رفتیم. اگر کمی هوا تاریک می شد، دروازه بان دروازه را می بست و مانع خروج ما از شهر تهران می شد.

در سال ۱۳۱۸ شمسی که مأمور شرکت پرژام در عقدا بودم، این دهکده باروئی قطور چینه ای به نام « باروی هلا کو » و یک دروازه به طرف غرب داشت

۱ - دروازه یوسف آباد درست در محل پمپ بنزین خیابان حافظ و پائین چهار راه کالج امروز بود و نسبت به دروازه دولت، دروازه ای درجه دوم به حساب می آمد. چون راه دهکده یوسف آباد از این دروازه می گذشت، به نام دروازه یوسف آباد شناخته می شد. یوسف آباد را میرزا یوسف مستوفی المالك آباد کرد. او در دورانی که وزیر دفتر بود، از گذر وزیر دفتر امروز - در شمال خیابان ارامنه، متفرع از خیابان حافظ - خیابانی مستقیم به یوسف ساخت که امروز (سال ۱۳۶۶) به خیابان حافظ معروف است. این خیابان از گذر وزیر دفتر به چهارراه حسن آباد و چهارراه یوسف آباد و دروازه یوسف آباد مستقیم بود. ولی راه یوسف آباد که از غرب یخچال بهجت آباد می گذشت به تپه و ماهور می افتاد و با پیچ و خمهای زیاد به یوسف آباد می رسید.

که دروازه بان اوایل غروب آفتاب آن را می بست و مانع ورود بیگانگان می شد. شبی از شبها سرود صدا و همه هم زیاده بیرون بارو شنیده شد و ساکنان را از خواب بیدار کرد و روی به دروازه آوردند. معلوم شد درجه داری است که بیش از پنجاه تن از افراد ایل گلباغی (بضم کاف) را پیاده از نه گنبد آورده و می خواهد در خانه های خراب و ویران خانیها جای دهد. دروازه بان که خود را مسئول بستن و گشودن دروازه می دانست، دستور کدخدا را برای گشودن دروازه نشنیده گرفت و تا هوا روشن نشد، دروازه را نگشود.

در سال ۱۳۲۵ شمسی که مشغول بررسی قلاع اسماعیلیان بودم، از شاهرود به دهنه زیدر آمدم و در این محل، جاده شرقی غربی خراسان را رها کردم و روی به جنوب به طرف قلعه یار رفتم. هوا تاریک شده بود و دروازه قلعه را بسته بودند. دروازه بان از پشت دروازه دستور داد تا به پست امنیه بروم رئیس پست اسم شب را «بنفشه ۱۴» آهسته و در کوشی به من گفت. به قلعه باز گشتم و پس از ذکر اسم شب، دروازه را گشودند و اطاقی در قلعه تعیین کردند و غذائی ترتیب دادند.

در سال ۱۳۴۰ و یکی دو سال پس از آن که با ایرج افشار در بیابانهای یزد و کرمان و نصرت آباد سیستان و ریگ اسپکه پرسه می زدیم، روزی از کفه ابرقو به دهشیر و عبدالله و شواز (بفتح شین و تشدید واو) آمدم. قلعه شواز هنوز ساکنانی داشت و در سنگی کوچک و قطور آن جلب نظر می کرد.

سه سال پیش (امسال ۱۳۶۶ است) در راه جاجرم به میامی در دهکده شاه جان، به کاروانسرای شاه جان (بقول اهالی: شاه جهان) رسیدیم که مردم دهکده در آن زندگی می کردند و در و در بند آن برقرار بود.

درس اسرافلات ایران بزرگ، محل سکناي کشاورزان هر دهکده به شکل قلعه ای مربع یا مستطیل بود که در چهار کنج آنها چهار برج دفاعی بنا شده بود.

در این محوطه يك خيابان سراسری یا دو خيابان متقاطع بود که خانه‌های مسکونی در کنار آنها ساخته می‌شد و نهرهای آب که سرچشمه آنها قنات یا رودخانه بود، در این محوطه جریان داشت. بیشتر این قلعه‌ها يك و گاهی دو دروازه داشت.

در شهرها عظمت و درازای بارو بیشتر بود. درازای باروی شهر بخارا که «کنپیرك» نامیده می‌شد به دروازه فرسنگ می‌رسید. ترشخی می‌نویسد: برای این بارو «هر سالی مالی عظیم میبایستی و حشرهای بسیار، تا به روزگار امیر اسماعیل سامانی رحمه الله که او خلق را رها کرد تا آن دیوار خراب شد و گفت تا من زنده باشم باره ولایت بخارا من باشم».

معماری و بنائی دژهای کوهستانی به مراتب مشکلتر از قلعه‌های دشتی است. مصالح ساختمانی این نوع دژها، سنگ و کچ و آهک است. هر سنگی به کار ساختمان نمی‌آید و کچ و آهک بر بالای کوههائی که دژها بر آنها ساخته می‌شد، یافت نمی‌شد. یافتن این مصالح و گردآوری آنها بر بالای کوههائی که اطراف آنها به پرتگاههای عظیم منتهی می‌شود، نیروی انسانی زیادی می‌خواهد. زیرا از چهارپایان بارکش نیز در این موارد نمی‌توان استفاده کرد. شالوده پاره‌ای از دیوارهای دژهای کوهستانی از بیست متری پایین کف قلعه شروع شده و نخستین سنگ باروی بنا را جایی قرار داده‌اند که زیر پای بنا تا پانصد متر پرتگاه است. در بعضی دژها از خشت نیز استفاده شده است. شالوده و پی بندی باروهای دژاستوناوند از سنگ رودخانه است ولی دیوار بلند شش هفت متری آن از خشت بنا شده است.

در میان کوهستان پیدا کردن رگه‌های خاکی که به درد خشت زدن بخورد و بتواند هزاران خشت بدهد، کار آسانی نیست. پس از پیدا شدن خاک و زدن

خشت و خشك شدن و برچیدن آنها، مشکل تازه رساندن این خشته‌ها به نقاط مرتفع بالای پرتگاه‌هاست و اگر خشته‌های قالب بزرگ دوران ساسانی باشد، حمل و نقل هر یکی از آنها مردی پهلوان و زورمند می‌خواهد و ساختمانهای نخستین دژ استوانه‌اند با این نوع خشت است.

با این حجم کار و زحمات طاقت فرسا برای یافتن محل دژها و تهیه مصالح ساختمانی آنها، اهل تحقیق کمتر به بررسی معماری و بنائی این نوع بناها پرداخته‌اند.

تنها کتاب فارسی درباره جنگ و انواع تعبیه و آلات و ادوات مورد نیاز در جنگ و لوازم قلعه‌داری و قلعه‌گیری کتاب «آداب الحرب والشجاعه» است که در آن هم از معماری و بنائی قلعه‌سختی نرفته است. جای آن دارد که اهل تحقیق به دژ و دژنشینی توجهی کنند و گوشه‌های تاریک این زندگی اجتماعی سابقه دار را که بسیار شیرین و دلچسب است روشن کنند.

خوار و استوانه‌اند بر سر چهارراه

شهرك خوار (= قشلاق = کرمسار) سر راه خراسان است. راه خراسان از شهر ری به کفه و رامین و تنگه سردره خوار و سپس به شهرك خوار می‌رسد و از اینجا به ده نمك و لاسگرد و سرخه و سمنان و ادامه آن به خراسان می‌رود. ابتدای تنگه سردره خوار و انتهای کفه و رامین، طرف راست جاده، قلعه عظیم راهداری دوران اشکانی است و بر سر کوه‌های این تنگه خرابه‌های دوسه قلعه قدیمی دیده می‌شود.

از خوار راهی به طرف شمال جدا می شود و به کردند (بفتح کاف و راء) و دهکده کوچک بنه کوه و نارعه (بکسر راء) سپس به ایستگاه راه آهن بنه کوه در کنار آب هبله رود می رسد و پس از طی دربندها به قلعه فیروز کوه می انجامد، و از اینجا پس از گذشتن از گدوک عباس آباد به طرف مازندران سرازیر می شود. خرابه های دژ استوناوند، میان امامزاده شاهزاده حسین و ایستگاه بنه کوه، در سمت چپ آب هبله رود است و در بندها اول این جاده قدیمی است.^۱

از خوار راهی به طرف جنوب، پس از طی چهار کیلومتر به خرابه شهر در ده «ناسار» می رسد که ظاهراً پیادگانی قدیمی بوده است. از خرابه شهر، راه غربی به جاده فرش و کاروانسرای عین الرشید می رود و سپس نود درجه به طرف جنوب می پیچد و از کنار سیاه کوه به دیر کاج و قم و کاشان می انجامد. دنباله جاده فرش هم به «دیر گچین» می رسد. راه شرقی خرابه شهر هم به دهنمک می رود و از آنجا به راه خراسان می افتد.

باینکه از حرکت ماشین در این راهها زمان زیادی نمی گذرد. باید قبول کرد که کاروانها و آواز درای شتران و صدای سم اسبها و قاطرها و منظره بارگیری و بارزدن و ورود به کاروانسراها و خروج از آنها و سایر آداب و رسوم مسافرت از میان رفته است و تمام خاطره های آنها نیز با رفتن نسل هم سن و سال

۱ - بابدون آثار راه سازی دوران اشکانی در تنگ بریده راه هراز، معلوم نیست که

ابن اسفندیار چرا از راه هبله رود به آمل رفته است (سرگذشت او در متن کتاب آمده

است)

نکارنده فراموش خواهد شد . امید است که این بررسی مختصر دربارهٔ دژ استوناوند چراغی فراراه اهل تحقیق باشد که متوجه شوند کارهای نا کرده در این سرزمین زیاد است و با طفره و وقفه ما آثار بازماندهٔ این بناها نیز از میان می رود، یا گروهی سودجو آنها را از میان می برند و نشانه های تمدن کهنسال مامجو و نابود می شود.

والسلام علی من اتبع الهدی

منوچهر ستوده

بیستم بهمن ماه ۱۳۶۶

فهرست مندرجات

۳	در جستجوی قلعه استوناوند
۷	منابع و مآخذ درباره دژ استوناوند
۱۰	دژ استوناوند در دوران فریدون و بیوراسب
۱۰	کسانی که داستان فریدون و بیوراسب را ذکر کرده‌اند
۱۱	روایت ابن فقیه همدانی از داستان فریدون و ضحاک
۱۴	داستان بیوراسب در دامنه‌های پامیر
۱۷	روایت دیگری از این داستان در کتاب البلدان
	ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در سال ۳۳۲ قمری
۱۹	درباره بیوراسب می‌نویسد
	روایت فردوسی از داستان فریدون و ضحاک در سال ۴۰۰
۲۰	قمری
۲۲	بیوراسب فریدون را در خواب می‌بیند
۲۳	وحشت بیوراسب از فریدون
۲۶	آژی دهاک در کتاب شهرستانهای ایران
۲۷	مرحوم پورداود داستان فریدون و ضحاک را چنین نوشته است
۳۱	فریدون
۳۵	استوناوند در سال ۲۲ قمری

- ۳۶ دباوند ازدید ابودلف مسعر بن مهلهل ینبعی خزر جی
- ۳۹ یاقوت در نقل مطالب سفرنامه ابودلف اشتباه کرده است
- ۴۱ در معجم البلدان عمر استوناوند سه هزار و اند سال ضبط شده است
- ۴۴ نصر بن حسن بن فیروزان در استوناوند
- ۴۵ شرح حال نصر بن حسن بن فیروزان
- ۴۶ استوناوند در دست اسماعیلیان
- ۴۹ علکای کرد سر خیل سپاهیان هبله رود
- ۵۰ استوناوند در سالهای ۵۸۷ تا ۶۰۷
- ۵۱ بهاء الدین محمد بن حسن اسفندیار را در پای استوناوند لغت کرده اند
- ۵۳ استوناوند در ابتدای حمله مغولان
- ۵۳ استوناوند در دوران غازان خان
- ۵۵ استوناوند در زمان خروج الوند میرزا
- ۵۶ استوناوند در دوران میر شمس الدین خان
- ۶۰ داستان امیر کیای چلاوی از نظر قاضی احمد حسینی قمی
- ۶۲ میر خواند مطالب تازه ای درباره امیر حسین کیای چلاوی می نویسد
- ۶۶ قصه حضرت سلطان حسن در اردوی شاهی در پای قلعه استوناوند
- ۷۰ رفتن میر شمس الدین خان در پای قلعه استوناوند
- ۷۶ الکای هبله رود و استوناوند پس از سال ۹۰۹ قمری
- ۷۸ استوناوند از نظر مار کوارت
- ۷۸ دروازه سرزمین خزران یا دروازه کاسپی
- ۸۳ هبله رود رودخانه ای که راه دروازه کاسپی از کنار آن می گذرد
- ۸۵ دژاستوناوند محل عبور نصف النهار مبدأ بوده است
- ۸۹ بررسی اجمالی وضع موجود دژ استوناوند

فهرست مندرجات کتاب	یازده
بخش غربی هبله رود	۹۲
بخش شرقی هبله رود	۹۵
بخش مرکزی دژ استوناوند	۱۰۱
برج و باروی شرقی بخش مرکزی	۱۰۳
بخش جنوبی دژ	۱۰۹
ارگ اصلی	۱۰۹
بررسی شکل گیری دژ استوناوند	۱۱۱

پیشگفتار

هزارانشنی و حسنگ واحد

در جستجوی قلعه استوناوند

بابر خوردن به مطالب زیاد درباره قلعه استوناوند در متون جغرافیایی و تاریخی، نگارنده به عظمت و ابهت این قلعه پی برد و بر آن شد که محل آن را بیابد و آثار بازمانده آن را از نزدیک مشاهده کند.

در سال ۱۳۴۵ شمسی، دکتر افشین ستوده - فرزند اینجانب - در دوران خدمت افسری، در جلیل آباد ورامین مسئول معالجه اسبان ایلخی دولتی بود، از او خواستم تا درپهنه ورامین به تحقیق بپردازد و محل این قلعه را بیابد، پس از یکی دو ماه خبر داد که چنین نامی در این ناحیه شناخته شده نیست.

تابستان همین سال همراه ایلخی از جلیل آباد، از کنار رودخانه جاجرود به لار می رفت، باز به او تأکید کردم که در این دره پرسشی کند شاید محل قلعه استوناوند را بیابد. نقاط مختلف سر راه را یکایک به این شرح از نزدیک دید ولی از قلعه استوناوند خبری نشنید.

نیم ساعت پیاده	{	دهکده سرخه حصار با تاسیسات کانون شکار
		کفتر خون
		حمومك داخل دهنه روبروی پارچین
در حدود دو ساعت پیاده	{	حمومك
		ماملو
		شوراب
يك ساعت و نیم	{	یوردشاه، به دروازه و مراد تپه می رود
دو ساعت	{	پلنك و از مسكونی نیست
يك ساعت و نیم	{	تنگه ساکنی ندارد
نیم ساعت	{	رزه در، به رزه دراز رودهن ماشین می آید
		کیلیمارد
		دماوند

در دو طرف این تنگه تا کیلیارد هیچگونه آثاری از قلعه‌ای کهنسال و مستحکم دیده نشد.

نگارنده دست از جستجو برداشت تا اینکه اوایل آبان ماه ۱۳۶۴ در تاریخ مبارک غازانی به «استوناوند هبلرود» برخورد. معلوم شد به جای کفه ری

باید درپهنه خوار به جستجو بپردازم. باقر ارقبلی روز پنجشنبه چهاردهم آذرماه ۱۳۶۴ به اتفاق آقای محمدرضا خلعتبری از تهران به خوار رفتیم. برای دسترسی به آقای علی صفری که از رفقای قدیم و ساکن خوار بود، به اداره فرهنگ مراجعه کردیم. در اداره فرهنگ پس از بحث و گفتگو با کارمندان معلوم شد در دهانه هبله رود بر بازوی شرقی کوه، قلعه‌ای قدیمی است که در آن کندوکاو غیر مجاز کرده و می‌کنند. سرانجام آقای علی صفری از سر کلاس درس به ما پیوست و ما را به محل قلعه راهنمایی کرد. آنچه از آثار قلعه بر بازوی غربی بود از نزدیک دیدیم و برای رفتن به بازوی شرقی کوه مجبور شدیم به آب هبله رود بنزیم و خود را به قلعه اصلی برسانیم. جریان آب قابل تحمل بود ولی سردی آن طاقت فرسا. پس از رسیدن به سمت چپ آب هبله رود و بازدید از آثار باقی مانده قلعه، معلوم شد دژ استوانه‌دوار همین جاست.

فردای آن روز آقای علی صفری با تلفن از گرمسار خبر داد که دیشب در شب نشینها از این قلعه سخن به میان آمد. از جمله پدرم می‌گفت که این قلعه را در قدیم «قلعه استا» می‌گفتند. این یادآوری شکی برای ما باقی نگذاشت و تزلزل ما را همچون نام «استا» استوار کرد. زیرا در دورانی که شاه اسماعیل این قلعه را در سال ۹۰۹ قمری از کیا حسین چلاوی گرفت به نام «استا» خوانده می‌شد.

محمد حسین بن خلف تبریزی می‌نویسد:

استا به فتح اول و سکون ثانی و ثالث به الف کشیده نام قلعه ایست از ولایت رستم‌دار که به حصانت تمام اشتها دارد^۱

۱ - برهان قاطع ذیل استا. نویسنده در تعیین محل قلعه اشتباه کرده است، زیرا حدود

شرقی رستم‌دار یا رویان قدیم به کنار رودخانه هراز ختم می‌شود.

خلاصه پس از پیداشدن محل قلعه و بررسی ابتدائی آن، روز اول آبان ۱۳۵۶ به اتفاق آقای مهندس محمد مهریار و آقای احمد کبیری باماشین مرحمتی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی روانه خوار (گرمسار = قشلاق) شدیم و در اداره ارشاد اسلامی مستقر گشتیم. چهارروز تمام از بام تا شام صرف نقشه برداری و عکسبرداری از قلعه شد و روز پنجم بادرست پر به تهران باز گشتیم.

نگارنده از برادر محترم آقای باقر آیت الله زاده شیرازی - ریاست سازمان ملی حفاظت آثار باستانی - کمال تشکر و امتنان را دارد که وسایل بررسی ما را فراهم آوردند. و از خداوند تبارک و تعالی خواستار است که ایشان را موفق و منصور بدارد، بمنه و جوده و کرمه.

منوچهر ستوده

اول بهمن ماه ۱۳۶۵ شمسی

منابع و مأخذ درباره استوناوند

آثار البلاد و اخبار العباد تصنیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی چاپ بیروت،
سال ۱۳۸۰ قمری .

از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی تألیف سید حسن بن مرتضی حسینی استر-
آبادی باهتمام د کتر احسان اشراقی ۱۳۶۴ .

تاریخ الادب الجغرافی تألیف کراچکوفسکی، ترجمه عربی قاهره ۱۹۶۵ .
تاریخ خاندان مرعشی مازندران تألیف میر تیمور مرعشی با تصحیح د کتر منوچهر
ستوده، انتشارات اطلاعات ۱۳۶۴ .

تاریخ خانی تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی با تصحیح و تحشیه
د کتر منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ .

تاریخ طبرستان تألیف حسن بن اسفندیار تصحیح عباس اقبال .
تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف میر ظهیر الدین مرعشی تصحیح برنهارد
درن ۱۸۵۰ میلادی .

تاریخ مبارک غازانی تألیف رشید الدین فضل الله ، چاپ کارلیان سال ۱۳۵۸
قمری .

التدوین فی احوال جبال شروین تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۱۳۱۱
قمری .

ترجمه تاريخ يمینی تألیف جرفادقانی به اهتمام دکتر جعفر شعار بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جامع التواریخ درغزنویان و سامانیان و آل بویه چاپ دبیر سیاقی ۱۳۳۸ تهران کتابفروشی فردوسی.

حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف غیاث الدین بن هماد الدین حسین المدعوبه خواندمیر، چاپ تهران، زیر نظر دبیر سیاقی.

خلاصة التواریخ تألیف قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی قمی به تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۲ شمسی.

روضه الصفا تألیف میر خواند بلخی چاپ سنگی ۱۲۷۰ قمری.
سفرنامه ابودلف

شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم.

عالم آرای عباسی تألیف اسکندربیک نرگمان، مؤسسه مطبوعاتی
امیر کبیر اسفند ۱۳۳۴ شمسی.

الکامل فی التاریخ تألیف ابن الاثیر، چاپ بیروت دارالصادر ۱۳۸۶ قمری.

کتاب البلدان تألیف ابوبکر احمد بن محمد همدانی معروف به ابن فقیه، چاپ
بریل، سنه ۱۳۰۲.

گزارش قسمت سوم نگارش مهدیقلی خان هدایت مخبر السلطنه سال ۱۳۳۳
شمسی.

کر مسار (خواری) تألیف نوش آذر اسدی.

گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران، از انتشارات وزارت علوم و
آموزش عالی.

مرصاد الاطلاع تألیف صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی متوفی ۷۹۳.

مروج الذهب مسعودی ترجمه پاینده ۱۳۶۵ شمسی .

معجم البلدان یاقوت چاپ فردیناند وستنفلد لپزیک ۱۸۶۶ میلادی .

یادداشتهای کاتها نگارش پورداد مهر ماه ۱۳۳۶ .

منابع خارجی

Lexique de Geographie Ancienne Par Maurice
Besnier , Paris , 1914 .

ای همه هستی ز تو پیدا شده را ذکر کرده اند

دژ استوناوند در دوران فریدون و بیوراسب

سرگذشت دژ استوناوند از دوران داستانی و باستانی ایران آغاز می شود و به روزگاری می رسد که فریدون به یاری کاهه بر بیوراسب دست می یابد و بیوراسب در سپاهان از دست فریدون می گریزد، دوباره فریدون در ری بدو می رسد و گریزی بر سر او می کوبد و او را در دژ استوناوند در ناحیه دماوند زندانی می کند. بیشتر نویسندگان متون داستانی و تاریخی، محل زندان بیوراسب را در دماوند کوه می دانند ولی باید دانست که این زندان در ناحیه دماوند بوده است نه در کوه دماوند.

کسانی که داستان فریدون و بیوراسب را ذکر کرده اند

از کسانی که داستان فریدون و بیوراسب را یاد کرده اند و نوشته ایشان سند است، محمد بن جریر طبری و مسعودی و فردوسی را باید نام برد. روایتی که ابن فقیه در کتاب البلدان خود آورده با روایت ابن سه تن اختلاف دارد. او کتاب خود را در سال ۲۹۰ قمری به اتمام رسانید که تا امروز (سال ۱۴۰۶) درست هزار و صد و شانزده سال از تاریخ تألیف آن می گذرد.

دوران زندگی محمد بن جریر طبری نویسنده تاریخ الرسل والملوک میان سالهای ۲۲۶ تا ۳۱۰ قمری است که کم و بیش همزمان با ابن فقیه می شود. مسعودی کتاب مروج الذهب خود را در سال ۳۳۶ نوشت و در سال ۳۴۵ تجدید نظر کرد. اگر سال تجدید نظر او را به حساب بیاوریم با سال تألیف کتاب البلدان ۵۵ سال فاصله دارد.

فردوسی شاهنامه خود را در سال ۴۰۲ به نام سلطان محمود کرد، یعنی در این سال کار شاهنامه تمام بود. در این صورت اختلاف سال تألیف آن با کتاب البلدان ۱۱۲ سال می شود.

آنچه را طبری و مسعودی و فردوسی درباره فریدون و بیوراسب نوشته اند با کمی اختلاف همانند است. اما روایتی را که ابن فقیه از این داستان در کتاب البلدان آورده با نوشته های آن سه تن اختلاف زیاد دارد. منظور نگارنده مقایسه کارایان و نشان دادن موارد اختلاف آنها نیست بلکه خواست یاد آور شود که روایت ابن فقیه بکراست و همانند سایر روایات نیست و ظاهراً دسترسی به منابعی غیر از منابع آن سه تن داشته است.

روایت ابن فقیه همدانی از داستان فریدون و

ضحاک در سال ۲۶۵ قمری

ابن فقیه در مقدمه روایت خود می نویسد «وفی اخبار الفرس» یعنی در کتابی به نام «اخبار ایرانیان» خوانده ام که هنگامی که فریدون بیوراسب را از مغرب به مشرق می آورد تا او را در محلی زندانی کند گذرش به ناحیه اصفهان افتاد. از گروهی از مردم خواست که بیوراسب را زمانی نگاه دارند تا او غذائی بخورد. مردم بر این کار توانائی نداشتند. فریدون او را با زنجیرها بست و زنجیرها را

بهستونها و کوهی محکم کرد. خیالش راحت شد و برای غذا خوردن نشست. بیوراسبستونها و کوه را بازنجیرها کند و با آنها درهوا به پرواز درآمد. فریدون هم به دنبال او به راه افتاد. در شهر بهر زیر کوهی می خوانند بدورسید. با گریزی آهین که دردست داشت بر سرش کوبید و بیوراسب بیهوش افتاد و این کوه که از اصفهان آورده بود درری قرار گرفت و بر آن مشرف شد. فریدون بر این کوه لعن کرد و از خدا خواست بر آن گیاهی نرود و خداوند دعای او را مستجاب کرد. فریدون بایوراسب به طرف ناحیه دماوند حرکت کرد و او را در کوه قریه حدادین زندانی کرد و ارمائیل را بر او کماشت و در غاری در قلعه کوه صورت خود را نگاشت و آن را طلسم کرد و اطراف آن را دکانهایی ساخت و آهنگران را در آنها گذاشت که پتکهای خود را شب و روز و تابستان و زمستان بر سنداها بکوبند و هیچ سستی نکنند. فریدون به کشور خود رفت و ارمائیل را بر سر بیوراسب و غذای او گذاشت.

ارمائیل روزی دو کس می کشت و از مغز سرشان بدو غذا می داد. آخر از گناه کشتن مردم و حشت پیدا کرد و در آزاد کردن مردم مدارا می گیرد و از خداوند در آزار کردن بندگانش اجر می خواست. روزی از قریه که مندان^۳ (= دمندان و دمه مندان) می خوانند می گذشت،

۳ - در شمال شرق قلعه استوناوند، کناریکی از شاخه های سمت چپ رودخانه هبله - رود، دهکده ای به نام «مندان» است که در کنار آن تپه ای قدیمی است که به نام دهکده خوانده می شود. این دهکده میان آبادیهای یاددرو و کرک بنه و خونزی و شیخ علی خان و هواخر سواست. (نقشه البرز شرقی مازندران و سمنان گیئاشناسی) دمندان (به فتح دال و کسر میم) از شهرهای بزرگ کرمان است که در آن بیشتر معادن نظیر آهن و مس و طلا و نقره و نوشار و توتیاست. معدن اینها در کوهی بنام « دنباوند » است. کوهی بلند است و سه فرسنگ ارتفاع دارد. این کوه در هفت فرسنگی شهری است که آن را گواشیر خوانند.

در این کوه غاری عظیم است که از داخل آن صدای وزش باد و ریزش آب می آید و از آن بخاری همانند دود بیرون می زند. ذرات این دود به دیواره غار می چسبد. هنگامی که قطر آن زیاد شود سلطان مأموران خود را می فرستد و خمس آن را می برند. بازمانده را مردم اینجا با تراضی میان خود قسمت می کنند (ظاهراً نوشار است). (معجم البلدان ذیل دمندان)

اورا خوش آمد. بر کوه شرقی آن قصری ساخت و در اطراف آن بستانها و خانه‌های عالی بنا کرد و چشمه‌های آب در بستانها و حیاط‌خانه‌ها جریان داشت. در میان این خانه‌ها خانه‌ای از چوب ساج و آبنوس ساخت و بر در و دیوار آن نقشها نگاشت تا جائیکه برای هیچکس ممکن نبود که در مشرق خانه‌ای از نظر عظمت و زیبایی بهتر از این بسازد. این بنا برپا بود تا زمانی که مهدی خلیفه^۴، ابن مسمغان را از قلعه عیرین (= عارین) امانش دادوری را بدو وا گذاشت و وارد این قلعه کرد. پس از ورود در این قلعه امر کرد تا گردنش را زدند. (در باره قلعه عیرین (= عارین) در آخر مقال سخنی داریم) چون رشید به خلافت رسید و بهری آمد.^۵ از این قلعه و بنیان آن او را خبر دادند. بدانجا رفت و در آنجا ماند و امر کرد تا قصر ساج و آبنوس را بر کنند و به مدینه السلام (بغداد) بردند.

ارمائیل که اسیران را آزاد می کرد، بر کوه غربی دهکده مندان منزل می داد و او سی سال در کار آزاد کردن بندگان خدا بود. دهکده مندان بر دو کوه شرقی و غربی است که میان آنها دره‌ای است آبی فراوان و گوارا دارد که در زمستان و تابستان جاری است و در دو طرف دره چشمه‌ای است که آب آنها وارد این رود می شود و درختان مثمر دارد.^۶ از اسیران هر يك را که آزاد می کرد، زمینی در کوه غربی به او می داد و دستور می داد تا خانه‌ای برای خود بسازد. با این کار خداوند به او عوض داد و

۴ - ابو عبد الله محمد بن منصور خلیفه عباسی (۶ ذی الحجه ۱۵۸ تا ۲۲ محرم ۱۶۹ قمری).

۵ - ابو جعفر هارون الرشید بن مهدی (۱۶ ربیع الاول ۱۷۰ تا سوم جمادی الاخری

۱۹۳ قمری)

۶ - این توصیف با وضع کنونی رودخانه هبله رود سازش دارد.

مردی جادوگر را فرستاد تا غذای بیوراسب را طلسم کند. پس از طلسم کردن، غذا در شکم بیوراسب می ماند و در شکمش حرکت می کرد و تا سینه اش بالا می آمد و در گلویش جاری می شد و اگر می خواست آن را استفراغ کند طلسم مانع می شد. مرد جادوگر از ارمائیل پرسید در مقابل، تو بامن چه خواهی کرد؟ ارمائیل گفت آنچه تو دوست داری از من بخواه.

مرد جادوگر گفت: اگر ریاست این ناحیه را بتو دادند مرا در ریاست و نعمت با خود شریک گردان و در میان ما عقد قرابتی کنی که این عقد برقرار بماند. ارمائیل ضمانت کرد.

خبر آزادی اسیران به فریدون رسید، بسیار شادان شد. بدین کوه آمد و کار ارمائیل را از نزدیک بدید، با او دوستی کرد و تاج بدو بخشید و مقام او را بالا برد و او را «مسمغان» خواند. درباره ارمائیل به زبان فارسی می گفتند «وس مانا کته آزاد کردی» یعنی چه بسا از خاندانها که تو آزاد کردی. خاندان مسمغان تا امروز (سال ۲۹۰ قمری) در این ناحیه معروفند.

چون فریدون بیوراسب را در نیمه ماه مهر و روز مهر زندانی کرده بود. این روز را عید کرد و مهر گان خواند.

می گویند قامت فریدون نه نیزه بود و نه نیزه به باز (= باغ^۷) او سه باز می شده، رانش سه نیزه و عرض سینه اش چهار نیزه و کمرش دو نیزه بوده است.

داستان بیوراسب در دامنه های پامیر

داستان بیوراسب در دامنه های پامیر تا امروز بر سر زبان تاجیکان (ایرانیان) ساکن شغنان است. ایشان درباره آباد شدن دره های جنوبی پامیر

۷ - باز (= باغ) از سرانگشت میانین دست راست تا سرانگشت میانین دست چپ بطوری که هر دو دست را باز نگاه داریم.

خصوصاً شغنان می گویند:

ساکنان امروزی شغنان از بلخ آمده‌اند. شهر بلخ در آن زمان به نظر تاجیکان (ایرانیان) اهمیتی نظیر مکه امروز داشته است. ایشان از بلخ، از دره کوکچه و کنار رود وردوج و راه زیباک و کوتل اشکاشم که هموارترین و نزدیکترین راه به پامیر جنوبی است، به شغنان آمده‌اند.

علت این نقل و انتقال این بود که در قلمرو بلخ خان زورمندی حکمروا بود که گرفتار مرضی وحشتناک شد بدین معنی که از دوشانه او دو کرم سر برآوردند. سرهای این کرمها از شانه‌هایش بیرون بود، اما بدن آنها در جسم خان جای داشت.

برای علاج این مرض ازدوتن مردان آزموده یاری خواستند. و این دوتن مغز سر آدمیان را غذای کرمها تشخیص دادند.

کرمها چون غذا را می خوردند ناپدید می شدند و پس از زمانی از شانه‌های او سر بیرون می کردند و او را رنج می دادند. پزشک صاحب نفسی را برای معالجه طلب کردند. این مرد نیمی از مغز سر گوسفند و نیمی از مغز سرسگ را برای غذای کرمها تجویز کرد. کرمها پس از خوردن این غذا برای همیشه ناپدید شدند.

آن دوتن که مغز سر آدمیان را تجویز کرده بودند، وحشت زده شدند و دانستند اگر دستگیر شوند، سرایشان را از تن جدا خواهند کرد. از اینرو به کوهستان شغنان پناه بردند. تاجیکان (ایرانیان) ساکن کوهستان پامیر از نسل این دو مردند.*

* Through The Unknown Pamir, By O. Olufsen

رئیس هیأت مطالعات دانمارکیها دریامپر فصل سیزدهم ص ۲۱۰.

داستان بیوراسب در زمان مأمون

محمد بن ابراهیم می گوید که من در ایام مأمون در سنه ۲۱۷ در خدمت موسی بن حفص طبری در طبرستان بودم. در این وقت یکی از بزرگان دستگاه مأمون^۷ وارد شد و از موسی بن حفص خواست تا موضع بیوراسب را در قریه حداده مشخص کند و از جریان امر او اطلاع پیدا کند.

با هم به قریه حداده رفتیم. چون به کوهی که بیوراسب بر آن بود نزدیک شدیم، گرگانی به بزرگی استروپرنندگانی نظیر شتر مرغ و به اندازه یک گوساله دیدیم. قلّه کوه از برف و کرمهای بزرگ پوشیده بود. کرمها چون تنه درخت خرما بودند که از روی برف به شیب می آمدند تا فرازی گیرند. پرندگان به آنها حمله می کردند و آنها را می بلعیدند. راهی به قلّه کوه نیافتیم و کوه را ندیدیم. در این میان پیرمردی رسید و از آمدن ما پرسید. سبب آمدن را گفتیم، گفت که اطراف قلّه این کوه دکانهای بسیار است که در آنها آهنگران هستند و ساعت به ساعت پتکهای خود را بر سندانها می کوبند و سخنان نامفهوم موزونی که با ضربهای پتک ایشان هم آهنگ است بر زبان می آورند و لحظه ای از این کار باز نمی مانند.

درباره دکانها از پیرمرد پرسیدیم. جواب داد این آهنگران طلسم بیوراسب هستند تا از حجره خود بیرون نیایند. چون او کوشش می کند با لیسیدن، زنجیرهای خود را بگسلد. با صدای این پتکها کلفتی و محکمی زنجیرها برقرار می ماند. اگر شما می خواهید بر این امر مطلع شوید و این جانور محبوس را ببینید، من شمارا راهنما باشم. فرستاده خلیفه گفت ما غیر از این نمی خواهیم. پیرمرد نردبانی چرمین و پله های آهنین آورد و جوانان دهکده را گرد آورد و از ایشان خواست که از نردبان بالا روند. کسانی که از این نردبان بالا

رفتند، چون به بلندی صد ذراع رسیدند در آنجا بماندند و دیدند که از طرف شرقی قله هنگام طلوع آفتاب فضای بزرگی از کوه بریده و در آن در آهنینی با پوشش است که بر آن میخهایی از آهن مذهب است که بر هر میخی نام هدیه کننده آن به زبان فارسی نوشته شده است.

بر بالای پوشش در، کتیبه ایست که با خواندن آن می توان فهمید که بر قله، هفت در دولنگه ایست که بر هر لنگه آنها چهار قفل است و بر بازوی تمام قفلها مدت استفاده از آنها نوشته شده تا از آن مدت تجاوز نکنند و کسی متعرض باز کردن آنها نشود. اگر شما آنها را بکشائید هجوم این جاندار بر کشورها آفتی است که شما نمی توانید دفع کنید و نمی توانید حیل های به کار برید تا او را به جای خود باز گردانید.

موسی بن حفص پرسید مگر می شود حیوانی بدون غذا هزاران سال باقی

بماند ؟

پیر مرد می گوید طعامی که در قدیم به او خورانده اند طلسم بوده است و در شکمش جوش می خورد تا سینه اش بالا می آید و از آن احساس سیری می کند و نمی تواند آن را هم استفراغ کند.

ما باز کشتیم و سخنی نگفتیم. ماوقع را به مأمون نوشتیم. او هم نوشت که به کار او کاری نداشته باشیم.

روایت دیگری از این داستان در کتاب البلدان

ابن فقیه شکل دیگری از این داستان را از یکی از مردان طایفه کلب شنیده و در کتاب خود آورده، مرد عرب که با بیوراسب (= ضحاک) هم خون بوده شکل داستان را عوض کرده و فریدون ایرانی را متجاوز به زنان ضحاک معرفی کرده و دنباله داستان را چنین گرفته است:

از مردی از طایفه کلب شنیدم که ضحاک مردی غیور بود. روزی به شکار رفت. فریدون به خیل او آمد و در خانه اش ماند. هنگام بازگشت فریدون را

درخانه باز نانش دید. غیرتش به جوش آمد و از شدت تعصب بیهوش شد و از اسب افتاد. فریدون بر او جست و دست و پایش را محکم بست و عمال ضحاک را نیز یکایک قید و بند کرد و چون این امر در ماه مهر و روز مهر بود این روز را عید گرفتند و مهرگان خواندند.

مسمغان را هم گرفت و بدو گفت تو بدترین کار گزار ضحاک بودی و مردم را می کشتی. من نیز آنچنانکه تو انسان را کشتی ترا به همان شکل خواهم کشت.

مسمغان گفت: من به بلیه ای گرفتار هستم.

فریدون گفت: آن کدام است؟

مسمغان گفت: ضحاک به من امر کرده بود که من در روز دوتن را بکشم ولی من یک تن را هر روز آزاد کردم.

فریدون پرسید اینها کجایند؟

مسمغان گفت: سوار شو تا به تو نشان بدهم. فریدون سوار شد و با او همراه شد تا ماسلط بر کوههای دیلم و شرز شدند. آزاد شدگان توالد و تناسل کرده و زیاد شده بودند.

مسمغان گفت: اینها آزاد شدگان منند.

فریدون گفت: «وس مانا کته آزاد کردی» یعنی بس خانمانها که تو آزاد کردی. من اختیار این مردم را به تو دادم و مملکت دهاوند را به تو واگذار کردم، ضحاک در نزد او شش ماه زندانی بود. او را روز نوروز کشت. ایرانیان گفتند: «امروز نو کروز» یعنی امروز روز تازه ایست پس آن را عید کردند.^۸

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در سال ۳۳۲

قمری دربارهٔ بیوراسب می نویسد :

پس از جمشید، بیوراسب پسر اروادسب پسر ریدوان پسر هاباس پسر طاح پسر فروال پسر سیامک پسر بهرس پسر کیومرث پادشاه شد و ده آکهمو بود و هر دو نام او را معرب کرده و گروهی از عرب او را ضحاک و جمعی دیگر بهراسب نامیده‌اند، ولی چنین نیست و نام وی چنانکه بگفتیم بیوراسب است. او جمشید را بکشت و در باره‌اش اختلاف کرده‌اند که ایرانی یا عرب بود. ایرانیان گفته‌اند عرب بود و جادوگر بود و ملک هفت اقلیم داشت و پادشاهی هزار سال بود و در زمین ستم و طغیان کرد. ایرانیان را دربارهٔ او قصهٔ طولانی است. گویند که به کوه دماوند، مابین ری و طبرستان به بند است.

شاعران متقدم و متأخر عرب از او یاد کرده‌اند. ابونواس به او بالیده و پنداشته که از مردم یمن بوده است، زیرا ابونواس وابستهٔ سعد العشیرهٔ یمن بود. وی می‌گوید:

«ضحاک که شتران و حیوانات وحشی در گذر کاههای خود ستایش او می‌کنند از ماست.»

پس از او فریدون پسر اثقابان پسر جمشید پادشاه شد و ملک هفت اقلیم یافت و بیوراسب را بگرفت و چنانکه گفته شد در کوه دماوند به بند کرد. بسیاری از

ایرانیان و مطلعان اخبارشان ، چون عمر کسری و غیره گفته‌اند، که فریدون روز بند کردن ضحاک را عید گرفت و آن را مهرگان نامید.
 پایتخت فریدون بابل بود و این اقلیم را به نام یکی از دهکده‌های آن نامیده‌اند که بابل نام دارد.
 پادشاهی فریدون پانصد سال بود، کمتر و بیشتر از این نیز گفته‌اند. وی زمین را میان سه فرزند خود تقسیم کرد.^۹

روایت فردوسی از داستان فریدون و ضحاک در سال ۴۰۰ قمری

ز دانا شنیدم من این داستان

بدنیست که در مقدمه بدانیم چگونه ضحاک بر ایران دست یافت. بنابراین باید از دوران هفتاد سال پادشاهی جمشید شروع کنیم. جمشید در دوران فرمانروایی خود فنون آهنگری و پارچه‌بافی و استخراج معادن و پزشکی را به مردم آموخت. سرانجام ابهت و شکوه سلطنت او را گرفت و منی کرد و مردم را گرد آورد تا او را «جهان آفرین» بخوانند.

در سامان ایران، در خاک تازیان، مرداس نامی بود که گله‌های فراوان گاو و گوسفند و اسب داشت ولی خداشناس بود و حدبندگی را در نظر داشت. پسری به نام ضحاک داشت که سبکسار و ناپاک بود و ده هزار اسب زرین ستام داشت. از این رو او را «بیوراسب» می‌خواندند. ابلیس به شکل مردی نیکخواه بر او ظاهر شد و با او پیمان بست که نگفتنی‌ها را به او بگوید. اول از او خواست - مرداس - پدرش را بکشد. ضحاک از این کار امتناع کرد. ابلیس خود بر سر راه او، در باغش چاهی کند و مرداس شبانه در چاه افتاد و بمرد. پس از آن ابلیس اراده کرد تا

جهان را به ضحاک سپارد. به شکل آشپز جوان زیبارویی درآمد و به ایوان او رفت. ضحاک او را پسندید و کلید خورش خانه را بدو داد. ابلیس آشپز، غذاهایی از زرده تخم مرغ و کبک و تذروسفید و مرغ و بره و گوشت راسته گوساله که در زعفران و کلاب و شراب و مشک کهنه خوابانده بود برای او ساخت و ضحاک می خورد و پروریده می شد، زیرا پیش از این فقط از غذاهای گیاهی استفاده می کرد. ضحاک را این غذاهای حیوانی بسیار خوش آمد. روزی به ابلیس آشپز گفت: از من چیزی بخواه. آشپز گفت اگر اجازت باشد، دو کتف تو را ببوسم. ضحاک اجازه داد. ابلیس پس از بوسیدن دو کتف او ناپدید شد. اما دوماز از دو کتف او سر برداشتند، پزشکان را کرد کردند، چاره ای نیافتند. ابلیس به شکل پزشکی ظاهر شد و دارو و درمان را مغز سر آدمیان تجویز کرد و هدف او از این دستور برانداختن نسل آدمی بود. خورشگر دومرد روزانه می آورد و آنان را می کشت و از مغز سر آنان غذای ماران را می ساخت.

دومرد پا کدین به نام ارمایل و کرمایل انجمن کردند و پس از گفتگو قرار گذاشتند آشپزی ضحاک را قبول کنند، شاید بتوانند روزی یک تن از این جوانان را آزاد کنند، سرانجام راهی به آشپزخانه ضحاک پیدا کردند و با آمیختن مغز گوسفند با مغز یک جوان، غذای ماران را می ساختند و جوان دیگر را آزاد می کردند و به او دستور می دادند که در شهر نماند. او را بز و میش می دادند و روانه صحرا می کردند. کردان (= شبانان) از نسل ایشانند، در پلاس زندگی می کنند و از خدای ترس ندارند.

جمشید هنوز شاه ایران زمین بود و چون خود را «جهان آفرین» می دانست روز کارش رو به خرابی رفت. ایرانیان از او روی گردان شدند. سران از هر گوشه ای سر برداشتند و پشت به جمشید کردند و به تازیان روی آوردند. سواران

ایران به ضحاک (بیوراسب) پیوستند و او را شاه ایران زمین خواندند. بیوراسب به ایران روی آورد و تاج کیان بر سر نهاد و به پایتخت جمشید رفت و آنجا را محاصره کرد. جمشید ازاد بگریخت و صدسال ناپدید شد. پس از آن از دریای چین سر بر آورد. بیوراسب او را به دست آورد و با اره دو نیم کرد، دو خواهر جمشید - شهرناز و ارنواز - را به دربار بیوراسب بردند و بیوراسب به بدآموزی آنان پرداخت.

بیوراسب فریدون را در خواب می بیند

شب بیوراسب در ایوان شاهی با ارنواز خوابیده بود. در خواب دید که سه مرد جنگی از تخمه شاهان پیدا شدند. دوتن بزرگتر درد و طرف و کوچکتر در میان است. کوچکتر بسیار متین بود و گرز کاوساری داشت. به بیوراسب حمله کرد و گرز را بر سرش زد و دست و پایش را بست و به دماوند کوه برد. ناگهان در خواب فریادی بر آورد و از جای برجست.

ارنواز از او پرسید: از چه چنین بانگ کردی تو که در خانه خود خوابیده ای و تمام اطرافیان بیدارند تا تو آسوده بخوابی؟ با اصرار ارنواز، بیوراسب تمام خواب را برایش نقل کرد. ارنواز گفت تو توانائی داری و می توانی چاره ای کنی. فردا بزرگان و موبدان را بخواه تا این خواب را تعبیر کنند. بیوراسب چنین کرد و سه روز به ایشان زمان داد. روز چهارم یکی از موبدان گفت: بدان که تمام مارفتنی هستیم و مرگ تو نیز بر دست فریدون است، اما او هنوز از مادر نژائیده است.

بیوراسب پرسید مخالفت او بامن از چیست ؟
موبد جواب داد تو پدرش را و گاوی را که از شیر او می خورد -
می کشی و او کینه توزی خواهد کرد.

بیوراسب برای از میان برداشتن فریدون، در جهان جستجو کرد و آبتین -
پدر فریدون - را بیافت و بکشت و از مغز سرش غذای ماران ساخت. مادرش -
فرانک - پس از کشته شدن شوهر، طفل خود را در آغوش گرفت و فرار کرد.
فرزند را به دهقانی که گاوی به نام «برمایه» داشت سپرد، او هم قول داد از
فریدون چون فرزندان خود نگهداری کند.

بیوراسب که در کاریافتن فریدون بود، از «برمایه» خبردار شد. به سرعت
اورفت، نه تنها آن گاو، بلکه هر چه گاو شیری در آن دهکده بود کشت. و
سراغ خانه فریدون را گرفت. ولی مادرش پیش از این، او را از آنجا بیرون
برده و در البرز کوه نزد مردی خردمند و بی آزار گذاشته بود.

فریدون کم کم بالید و از البرز کوه به دشت آمد، پس از جستجو، مادر
را بیافت و از او سراغ پدر را گرفت. فرانک هم داستان را چنانکه بود برایش
بگفت. فریدون بر آشفت و به قصد کین خواهی کمر بست و هر چه مادر او را
نصیحت کرد چاره نشد.

وحشت بیوراسب از فریدون

بیوراسب از فکر فریدون هیچگاه خالی نبود و برای دوام فرمانروائی
خود از هر کشوری مهتران را خواست و از ایشان خواست تا گواهی دهند که
او در دوران سلطنت جز تخم نیکی نگاشته است. مهتران از ترس، گواهی نامه

نوشتند و امضاء کردند. خواستند از درگاه بیرون آیند که مردی دادخواه فریاد دادخواهی می‌زد و از شخص بیوراسب داد می‌خواست و می‌گفت بر اثر خونخواری تو از هیجده تن پسران من فقط یک تن باقی مانده، اگر توشاه هفت کشوری چرا رنج و سختی برای ما می‌خواهی؟ فرزند را بدو بخشیدند و از او خواستند زیر گواهینامه را امضاء کند.

کاه پس از خواندن بر آشت و بر مهتران تاخت، گواهینامه را پاره کرد و زیر پای انداخت و با فرزندش خروشان از کاخ بیرون آمد. مردم بر او جمع شدند. چرم پیش‌بند خود را بر سر نیزه کرد و چون جای فریدون را می‌دانست بدانجا رفت و از فریدون خواست تا از آهنگران بخواهد که گریزی گاو سار برایش بسازند. گرز را به دست گرفت و پس از خدا حافظی از مادر و تقاضای دعای خیر از او به راه افتاد. در راه به تازیان خدا پرست رسید، نزد ایشان بماند. شب هنگام سروشی سر وقت او آمد و افسون بندها و کلیدهای کاخ ضحاک را بدو آموخت. در راه به کوهی رسید و قصد خواب کرد. برادران در اندیشه کشتن او بودند. از بالا سنگی غلتانند، صدای غلتیدن سنگ فریدون را بیدار کرد. او با افسونی که می‌دانست سنگ را بر جای خود نگاه داشت. برادران دانستند که حرکت او جنبشی ایزدی است.

فریدون به راه خود ادامه داد و به کنار اروندرود رسید. از رودبانان خواست تا کشتیها و زورقها برای او حاضر کنند. ایشان به سخن او گوش نکردند. فریدون با سپاه به اروندرود زد و به خشکی رسید و به جانب بیت المقدس روی آورد. بیت المقدس را به زبان پهلوی «کنسک دز هوخت» می‌خواندند.^{۱۱} از یک

۱۱ - مسعودی می‌نویسد: اهل شریعت گویند بیت المقدس را داود علیه اسلام پی افکند و سلیمان پس از مرگ پدر، آن را به پایان رسانید. به پندار مجوسان بانی آن ضحاک بوده است و به روزگار آینده اهمیت فراوان خواهد یافت و پادشاهی بزرگ در آن خواهد نشست و این به هنگامی است که شوین گاو سواری که فلان و بهمان صفت دارد ظهور کند و فلان و بهمان مقدار مردم همراه وی باشند و قصه‌های دیگری که مجوسان در این باب دارند، با مطالب پوچی که در خور نقل کتاب ما نیست. (ترجمه مروج الذهب ص ۵۹۳ و ۵۹۴)

میلی کاخ ضحاک را دید و به طرف کاخ تاخت. درست مثل اینکه پیش روزبانان آتشی افروخته شده باشد، تمام ساکت ماندند و فریدون با اسب به کاخ وارد شد. سرهای نگهبانان و سران دربار را با گرز گاو پیکر کوبید و خود بر تخت حکمرانی نشست. زیبارویان دربار را دستور شستن تن و روان داد. خواهران جمشید آمدند و از تخمه و نژاد فریدون پرسیدند. فریدون گفت من پسر آبتین هستم که ضحاک پدر و گاو شیرده مرا کشته و امروز کینه خواه بدینجا آمدم. ارنواز گفت همانا توشاه فریدونی و مرگ ضحاک بردست تست. فریدون از ایشان پرسید که ضحاک کجاست؟ ایشان گفتند به هندوستان رفته تا جادوان را بند کنند. او از وحشت تو قراری ندارد. آدمیان و ددان را می کشد و سر و تن خود را با خون ایشان می شوید، شاید پیش بینی دوراندیشان باطل شود.

کندرو، مردی که کدخدای ضحاک بود به کاخ وارد شد و فریدون را بر تخت دید. آهسته پیش او رفت و بر او نماز برد. فریدون از او خواست تا بساط آرامشی برپا کند. کندرو مجلس آراست و رامشگران را خواست و جشنی برپا کرد.

فردا بر اسب نشست و به طرف هندرفت تا خبر به ضحاک رساند. کندرو بدو رسید و جریان امر را بیان کرد. ضحاک گفت این مرد باید مهمان ما باشد. کندرو گفت چگونه مهمانی است که با شهر ناز و ارنواز خلوت کرده است. ضحاک بر آشفت و او را از کدخدائی انداخت. کندرو با تأسف گفت فعلاً به فکر چاره خود باش.

ضحاک به تنندی به راه افتاد و به کاخ رسید و خواست که از بیراه داخل شود. سر بازان فریدون و مردم شهر دانستند و باسربازان ضحاک درآویختند. سرانجام به کاخ وارد شد و فریدون را بر تخت دید. کمند انداخت تا فریدون را به خم

کمند در آورد، کمندش کار نکرد. دشمنه کشید تا شهر ناز و ارنواز را بکشد. فریدون بدو حمله کرد و گریزی بر سرش زد. ضحاک بهرو در افتاد، فریدون قصد کشتن او را داشت. سروش غیب ظاهر شد و مانع گردید. گفت باید او را محکم ببندی و بیرون بری تا به دو کوه برسی او را در آنجا زندانی کنی. فریدون دست و پای او را محکم بست و خود بر تخت نشست و مردم را خلع سلاح کرد و آئین نیکی را برقرار ساخت.

آزی دهاک در کتاب شهرستانهای ایران

۲۸ - بیست شهرستان در پندشخوار گر (نواحی کوهستانی طبرستان و گیلان) ساخته شده، چه ارمایل.... پس او (ارمایل) به فرمان (فریدون)، برای کوه نشینان ساخت. ایشان از آزی دهاک (ضحاک) شهر یاری کوهستان را به دست آورده بودند.

۲۹ - فرمانروایان کوهستان هفت باشند: دیسمکان دماوند، نهاوند، بیستون (بهستون)، دینبران (دینور)، موسرکان (مسر و قان) و بلوچان و مرینجان.

۳۰ - اینها آن بودند که از آزی دهاک فرمانروائی کوهستان را به دست آورده بودند. (شهرستانهای ایران ص ۴۲۲ تا ۴۲۴).

مرحوم پورداد داستان فریدون و ضحاک را در مجلد اول یشتها

صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۵ چنین نوشته است :

ضحاک

بقول شاهنامه پس از آنکه جمشید خودستائی آغاز کرد، فر ایزدی از او جدا گشته و مغلوب ضحاک شد. مدت سلطنت ضحاک تازی و دوره ستم و بیدادش هزار سال بوده است، تا آنکه فریدون او را شکست داده به کوه دماوند به زنجیر بست. در شاهنامه مرداس پدرش می باشد. حمزه و بیرونی ارونداسب ضبط کرده اند.

در اوستا اژی دهاک *Azidahak* آمده است و این اسم مرکب است از دو جزء اولی که «اژی» باشد خود جدا گانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فر کرد اول و ندیداد در فقره ۲ اهورامزدا می گوید «نخستین کشوری که من بیافریدم آریاویچ می باشد، اهریمن در آنجا اژی (مار) سرخ بیافرید، هم چنین در فقره ۶۵ از فر کرد ۱۸ و در فقره ۹۰ از آبان یش «اژی» بمعنی مار می باشد، بسا از «اژی» یک جانور اهریمنی اراده شده است، درست بهمان معنی که امروز از کلمه اژدها یا اژدر فارسی برمی آید، چنانکه در یسنا ۹ که ذکرش در مقاله گر شاسب بیاید^{۱۳} دهاک نیز جدا گانه استعمال شده یک مخلوق اهریمنی دیوسیرت است چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۶ غالباً اژی با کلمه دهاک یکجا آمده،

از آن نیز يك مخلوق دیوسیرتی اراده می شود، درزا میادیش از فقره ۴۶ تا ۵۲ از منازعه آذر و اژی دهاك صحبت می دارد که هر يك برای بدست آوردن فیر ایزدی می کوشد، در فقرات مذکور نیز گاهی «اژی» تنها آمده است.

اژدها و اژدر از کلمه اوستائی اژی دهاك می باشد، در ادبیات فارسی نیز بهمان معنی است که در اوستا، لبیبی گوید:

از این هفت سر اژدر عمر خوار بیر هیزد آنکو بود هوشیار

حمزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین می نویسد «بیوراسب ده آك، ده اك، اشتقاق ده، اسم لعقد العشرة و آك اسم للآفته والمعنی انه كان ذاعشر آفات احداثها فی الدنيا» این اشتقاق درست نیست، چه دهاك مر کب از ده و آك که در اوستا بمعنی بدو زشت است نمی باشد و کلمه ده در اوستا دس آمده است. از اژی دهاك در اوستا چنانکه از ضحاك در شاهنامه و کتب تاریخ، مرد جبار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصور شده است، که چندی ایران را گرفتار پنجه قهر و غلبه خویش داشت.

در کتب متأخرین اورانیز بیوراسب خوانده اند که بمعنی دارنده ده هزار اسب است فردوسی گوید:

همان بیوراسبش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند

از اوستا نیز بر می آید که اژی دهاك از قوم دیگری است و از مملکت بابل است یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان از قدیم يك طایفه عرب نژاد از ساکنین آنجا را تازی می نامیدند و بعدها اسم این طایفه مخصوص را برای کلیه اعراب اطلاق کردند، در شاهنامه هم که ضحاك تازی نامیده شده است، لابد یکی از جباران بابل مقصود می باشد و مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم بابل یا آشور دارد.

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است «که اژی دهاک سه پوزه در مملکت بوری صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وی رابه تهی نمودن هفت کشور از انسان موفق سازد، اما حاجت او برآورده نشد.

بوری، همان بابل است بمناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است، آن را بهراء تبدیل کرده اند. بابل در کتیبه های هخامنشیان با بیروش و درواستا بوری مشتبّه نشود با کلمه دیگر اوستائی بوری که با همین املاء بمعنی بیراست و در فقره ۱۲۹ یشت مذکور آمده است. از فقره فوق برمی آید که ضحاک بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است، در فقره ۱۹ از رام یشت آمده است که اژی دهاک در «کویرینت» در بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیّه آورد. کویرینت همان است که الحال موسوم است به کرند. این قصه کوچک در جائیکه ضحاک فدیّه نثار فرشته هوانمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیک به بوری وطن اصلی ضحاک است، همان کوهی که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است

همی رفت آن شاه کیتی فروز
بزد گاه در پیش کوه اسپروز
یونانیها آن را زاگرس zagros خوانده اند.

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقره ۶ بندهش این طور مندرج است: دهاک
پسر خروتاسپ پسر زینیکا و پسر ویرفشک پسر تازی پسر فرواک پسر سیامک از
طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیک پسر تمبیک پسر اووخم پسر یاورویم
پسر گدویشو پسر دروگاسکان پسر کئناک مینوی (زشت نهاد). باز بندهشن در

فصل ۲۳ در فقرات ۳۹۲ می نویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک، زن جوانی بایک دیو و مرد جوانی بایک پری بهم پیوستند از اختلاط آنان زنگیهای سیاه پوست به وجود آمدند وقتی که فریدون به سرکار آمد آنها را از ممالک آریائی بیرون نموده به ساحل دریا راند. اما پس از استیلای عرب دگر باره به ممالک آریائی داخل شدند، داستان دست یافتن به ضحاک و در کوه دماوند او را بزنجیر بستن در کتب پهلوی نیز مندرج است.

بند هشت در فصل ۲۹ در فقرات ۹۹۸ می نویسد «وقتی که اژی دهاک زنجیر گسسته آزاد شود، آنگاه سام گرشاسب بر خاسته او را هلاک کند، این از دهاک را که نیز بیوراسب می گویند در کوه دماوند زنجیر شده است، چه وقتی که فریدون بدو چیر شد نتوانست که او را بکشد»، در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا به او گفت تو نباید او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موزی و مض خواهد شد.

در سنت است که در هزاره هوشیدر ماه، دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست، دست تناول گشوده یک ثلث از مردمان و ستوران و کوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد، آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته، آن نابکار را نابود خواهد ساخت.^{۱۴}

فریدون

نگه کن کجا آفریدون کرد که از پیر ضحاک شاهی ببرد
(فردوسی)

فریدون در اوستا ثرائئون *Thraetaona* آمده است، اسم پدرش آتویه می باشد. در سانسکریت آبتیا گویند، معمولا در اوستا آتویانه آمده است و این صفت است بمعنی از خاندان آتویه. همین کلمه است که در پهلوی آسپیان شده است، بزودی ذکرش بیاید.

در فقرات ۶ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد؟» هوم در پاسخ گفت «دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آتویه می باشد، در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد.»

در دیگر از جاهائی که از فریدون سخن رفته است در فقره ۳۳ از آبان یشت است از این قرار «فریدون از خاندان توانای آتویه در مملکت چهار گوشه ورنه، صداسب و هزار کاوددهزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده، از او درخواست که بر آژی دهاک سه پوزه^{۱۵} ظفر یابد، ناهید حاجت او را بر آورد.

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسب یشت آمده است که فریدون برای ایزد گوش قربانی نموده از او درخواست که بضحاک غلبه کند و دو زنش را سنگهوک و ارتوک را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن و از برای خانه داری

برازنده هستند، از او برباید، در فقره ۲۳ از رام یشت و در فقرات ۳۱ - ۳۵ از ارت - یشت باز فریدون از برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدییه آورده، بترتیب مذکور تمنا می کند که وی را کامروا سازند. سنکھوک و ارنوک را که فریدون از دست ضحاک نجات می دهد، در شاهنامه شهر ناز و ارنواز می باشند، و دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم گرفتار ضحاک واردوش شدند.

دو پاکیزه از خانه جمشید	برون آوردند لرزان چوبید
که جمشید را هر دو خواهر بدند	سر بانوان را چو افسر بدید
زپوشیده رویان یکی شهر ناز	دگر ماهر وئی بنام ارنواز

در فقره ۴۰ از بهرام یشت نیز ازیل نامور فریدون ذکر می شده است، در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحاک است. داستانی که مفصلاً در شاهنامه و در کلیه کتب تاریخ مندرج است. پدر فریدون در شاهنامه آبتین و مادرش فرانک می باشد.

فرانک بدش نام و فرخنده بود	به مهر فریدون دل آکنده بود
----------------------------	----------------------------

کسی که اژی دهاک سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار چستی و چالاکی دارنده را شکست داد آن دروغ قوی دیوپرست را که اهریمن ناپاک برای تباه نمودن راستی بصد جهان مادی بیافرید از فقره ۱۷ از فرگرد اول و ندیداد می توان استدلال نمود که کیلان مسقط الرأس فریدون می باشد. چه در فقره مذکور آمده است «چهارمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم ورنه چهار گوشه می باشد، در آنجائی که فریدون کشنده اژی دهاک تولد یافت، اما اهریمن بد کشش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارج را) بر آن مملکت

مسلط داشت» در هر جائی از اوستا که از فریدون ذکر می‌شده می‌بینیم که او در مملکت «ورنه» برای فرشتگان قربانی کرده است، از این قبیل در آبان یشت و در واسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت که ذکرش بیاید. ورنه را غالب مستشرقین، دیلم یا کیلان حالیه دانسته‌اند، تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوار کر تفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غربی دریای خزر. در بند هش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ می‌نویسد «پدشخوار کر کوهی است که در طبرستان و کیلان واقع است».

به قول دست West محققاً پدشخوار کر در جنوب قفقاز واقع است و الحال البرز نامیده می‌شود، بهر حال ورنه محلی است در کیلان، در پهلوی ورنیک گفته‌اند بقول یوستی هنوز دهی موسوم به ورنیک در طرف شرقی ساری واقع است! چرا ورنه چهار گوشه خوانده شده است؟ تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید: «نخست برای آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت می‌کند» آن را چهار گوشه گفتند. دوم آنکه ورنه دارای چهار شهر عمده است» همان طوری که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شده، بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان ورنه یاد شده است. از این قبیل در وندیداد فر کرد ۱۰ فقره ۱۴ و یسنا ۲۷ فقره ۱ و آبان یشت فقره ۲۲ و مهر یشت فقره ۹۷ و فردرین یشت فقره ۷۱ سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقره ۷ بند هش این طور آمده است «فریتون آسپیان پسر پور تور آسپیان پسر سوک تور آسپیان پسر پور تور آسپیان پسر سیاک تور آسپیان پسر سپید تور آسپیان پسر کفر تور آسپیان پسر رمک تور آسپیان پسر و نر غشن آسپیان پسر جم پسر ویونکهان از ویونکهان تابآسپیان پور تور، ده پشت

بوده است هریک از آنان صد سال زندگانی کرده است که رو بهم رفته هزار سال باشد. این هزار سال مدت سلطنت ضحاک بوده است. از آسپیان پورتورا فریدون بوجود آمد، کسی که از جم انتقام کشیده، از او (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که بر مایون و کتایون باشند نیز بوجود آمدند. اما فریدون پرهیزگارتر بوده است: از فریدون سه پسر بوجود آمدند سرم (سلم) و توچ و ایریج. . .»

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالك خود را در میان آنان در شاهنامه و کتب تاریخ عربی و فارسی معروف است.

نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مرا را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
وزان پس چونوبت به ایرج رسید	مراورا پدر شهر ایران گزید ^{۱۶}

در اوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است. در فروردین یشت در فقره ۱۴۳ آمده است. بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك آریائی درود میفرستیم، به فروهرهای مردان و زنان پاک ممالك سئیریمه Sairima درود میفرستیم. بنا بر آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی خود را بخاک و قلمرو سلطنت خویش داده اند سئیریمه اوستا مملکت سرم (سلم) می باشد که قسمت بزرگترین پسر فریدون بوده است. از آن مملکت روم یا اروپا و بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است.^{۱۷}

۱۶- رجوع کنید بصفحه ۹۲ یشتهاو از مملکت آریائی ایران مقصود می باشد.

کسانی که از اعمال فریدون در داستان این است که او کشتی ران ماهر «پاوروه» را به صورت کس در آورده، در هوا به پیروان نمودن او داشت. در فقره ۶۸ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ یک از کتب پهلوی نیافتیم. در شاهنامه و کتب تاریخ نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید.

در انجام مقال از فقرات ۳۶-۳۷ زامیادیشست ذکر می نمود ختم می کنیم. در فقرات مذکور آمده است «دومین بار وقتی که فرّ از جمشید به صورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آئوبه آن را دریافت. بطوری که او در میان پیروزمندان پیروزمندترین شد، باستثنای زرتشت، کسی که ازی دهاک سه پوزه^{۱۸} را کشت.

استواناوند در سال ۲۲ قمری

صلح مصمغان با نعیم بن مقرن

مصمغان با نعیم بن مقرن از در صلح درآمد و حاضر شد فدیهای بدهد، اما از او در جنگ یاری نخواهند و مخارج کسی را بر او تحمیل نکنند. قرارداد بدین گونه به امضاء رسید.

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من نعیم بن مقرن لمر دانشاه مصمغان دنباوند و اهل دنباوند و الخوار واللاز والشز انك آمن ومن دخل معك الكف ان تكف اهل ارضك و

تتقی من ولی الفرج بمأنی الف درهم وزن سبعة فی کل سنة، لا یغار علیک ولا یدخل
علیک الا باذن ما قامت علی ذلک حتی تغیرّ ومن غیر فلاءهد له ولا لمن لم یسلمه و
کتب وشهد^{۱۹}.

دنباوند

ازدید ابودلف مسمرین مهلهل ینبعی خزرچی شاعر و جهانگرد^{۲۰}

دنباوند عبارت از دوشهر است که یکی «ویمه» و دیگری «شلمبه» نام دارد.
در هر یک از آنها مسجدی موجود است. در میان این دو شهر دهکده‌های زیاد و
کوه‌های بلند یافت می‌شود و دره‌ای به نام «هبر»^{۲۱} واقع است که بسیار عجیب و

۱۹ - تاریخ الرسل والملوک در وقایع سنة ۲۲ قمری ص ۲۶۵۶.

این اثیر می‌نویسد برای فتح قومس سوید بن مقرن و هند بن عمرو الجملی رفته‌اند
(الکامل ج ۳ ص ۲۵ چاپ بیروت)

۲۰ - سفرنامه ابودلف در ایران ص ۷۶ تا ۷۹. ابودلف مسمرین مهلهل ینبعی خزرچی
شاعر در زمان نصر بن احمد (۳۰۱ تا ۳۳۱) به بخارا رسید. در زمان همین سلطان ابن
فضلان به بلغار رفته در اواخر دوران حکومت او به بخارا آمده بود. در این وقت ابودلف از
فرصت استفاده می‌کند و در سفر با او همراه می‌گردد. از ترکستان شرقی و تبت می‌گذرند و
از راه غیر معلومی وارد چین می‌شوند. ابودلف پس از دیدن هند از راه سیستان به ایران می‌آید و
به خدمت صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵) می‌رسد و قصیده ساسانیة عجیب را در این وقت
می‌گوید. در این سالهاست که رساله دوم خود را در وصف دیدنیهای آذربایجان و ارمستان
و ایران نوشت (تاریخ الادب الجغرافی ج ۱ ص ۱۸۸ و ۱۸۹).

۲۱ - هبر (بفتح هاء) شکل دیگری از «هبل» در نام رودخانه «هبله رود» است که
به دشت خوار وارد می‌شود.

پر از درخت و آبهای معدنی و آب جاری می باشد و آب آن به خوار ری می رود و در
ویمه در روزهای معینی از سال در حدود سه ماه شب و روز باد بسیار سختی
می وزد و هیچ چیز مردم را از تصادم با آن حفظ نمی کند. گاهی هم هر کس که
میان راه یابیا بان با آن برخورد کند می کشد. مردم این شهر هنگام وزش باد
مزبور به کوهی که در آن نزدیکی است پناهنده می شوند و در آنجا پنهان
می مانند تا موسم وزش باد بگذرد، سپس به خانه های خود باز می گردند.^{۲۲}

در دنباوند کوه بسیار مرتفع و عظیمی است که زمستان و تابستان قله آن
از برف پوشیده شده و هیچکس نمی تواند بر فراز و یا نزدیکی آن برسد. قله
مزبور کوه بیور اسب نام دارد و مردم آن را از برج القلعه و از گردنه همدان
به چشم می بینند. وقتی انسان آن را ازری مشاهده نماید خیال می کند کوه به او
بسیار نزدیک است و يك يادو فرسنگ فاصله دارد. در صورتیکه فاصله میان او
و کوه سی و پنج فرسنگ است.^{۲۳} مردم عوام معتقدند که سلیمان بن داود یکی از
دیوان سرکش را که «صخر مار» نام دارد، در آنجا زندانی کرده است. برخی
دیگر عقیده دارند که شاه افریدون، بیور اسب را در آنجا زندانی کرده است.
از دهانه های غاری در این کوه دودی بیرون می آید^{۲۴} که عوام می گویند آتش
چشمان اوست و خرخر و نفیر او نیز از غار مزبور شنیده می شود.

من این موضوع را مهم تلقی کردم و خواستم شخصاً آنجا را ببینم - لذا در

۲۲ - نوع مطالب کتب عجایب و غرایب است وصحت ندارد.

۲۳ - ۳۵ فرسنگ معادل ۲۱۰ کیلومتر است در صورتیکه از تهران تا پای کوه دماوند
در جاده هراز ۷۰ کیلومتر فاصله بیشترین است که آنهم با خط مستقیم دید آدمی باید در حدود
پنجاه کیلومتر باشد. اینهم از روایات کتب عجایب و غرایب است.

۲۴ - غار نیست سوراخها است که عمودی پایین میرود.

آنجا از کوه بالا رفتم و با سختی فراوان و خطر جانی خود را تا نیمه بلندی کوه رساندم^{۲۵} کمان نمی کنم هیچکس از مکانی که من رسیده‌ام بالاتر رفته باشد. و خیال می کنم هیچکس هم تا آن محل نرسیده است.^{۲۶} در آنجا کوه را بادقت ملاحظه نمودم و يك چشمه بزرگ صافی یافتم که اطراف آن را کوگردسنگ شده فرا گرفته بود و چون خورشید بر آن می تابید آن را مشتعل می ساخت و آتش از آن نمایان می شد. پهلوی آن چشمه، مجرای آبی بود که از زیر کوه می گذشت.^{۲۷} بادهای مخالف بر آن می وزید و صداهاى نارسائی بطور منظم و موزون از آن به گوش می رسید. يك بار آن صدا چون شیهه اسب و يك بار مانند عرعر خر و يك بار هم مثل حرف زدن انسان است و در گوش شنونده مانند کلام رسای انسان یا همهمه ولی بیشتر گنگ است و چیزی از آن فهمیده نمی شود. شنونده خیال می کند يك مرد بیابانی به زبان انسان صحبت می کند.^{۲۸}

اما آن تنوره دود که مردم می گویند نفس دیو است چیزی جز بخار آن چشمه گوگرد نیست و این وضع به شکلی که گفته شد طوری است که این این گونه عقاید را در مردم تولید می کند.^{۲۹}

در یکی از رشته های این کوه آثاری از يك ساختمان قدیمی یافتم که در اطراف آن قبرهایی وجود داشت و نشان می داد که محل ییلاقی بعضی از پادشاهان ساسانی بوده.^{۳۰}

۲۵ - ابدأ خطر جانی ندارد، چون این کوه بواسطه فرو آمدن مواد مذاب بریدگی و پرتگاه ندارد.

۲۶ - از قدیم ترین ایام برای آوردن گوگرد تا قله کوه می رفته اند. نگارنده هم دوبار تا قله دماوند رفته، و ابودلف خیالی واهی کرده است.

۲۷ - تمام این سخنان باطل و بی اساس است.

۲۸ - تمام خیالی واهی و تصورات کسی است که این کوه را ندیده است.

۲۹ - تنوره و چشمه گوگرد نیست و آبی ندارد بلکه سوراخهایی است که گاز از آن متصاعد می شود و تمام نزدیک قله است نه در کمرو دامنه کوه.

۳۰ - این کوه منفرد است و رشته ندارد. شاید منظور ناوها و دره های کوه باشد در آنها هم آثار بنای ساسانی و گورستان نیست.

مردم این محل^{۳۱} وقتی می بینند مورچگان به مقدار زیاد دانه جمع و ذخیره می کنند، پیش بینی می نمایند که در آن سال خشکسالی به آنها روی خواهد آورد و چون باران متوالی بیارد بطوریکه آنها را ناراحت کند و بخواهند جلو آن را بگیرند، مقداری شیربز در آتش می ریزند و به دنبال این کار، باران قطع می شود. من این ادعای آنها را چندبار آزمایش نمودم و دانستم در این باب راست می گویند.

هیچکس در هیچ زمان قله این کوه را خالی از برف ندیده است و چنانکه وقتی بدون برف بماند در جهتی که کوه بی برف نمایان گردد، فتنه و آشوب و خونریزی برپا خواهد شد. این نشانی هم به عقیده همه مردم آن شهرستان صحیح است.^{۳۲}

در نزدیکی این کوه معدنهای سنگ سرمه و کف نقره (مرتک) و سرب و زاج رازی وجود دارد.^{۳۳}

یاقوت در نقل مطالب سفرنامه ابودلف اشتباه کرده است

یاقوت در معجم البلدان ذیل کلمه « دنباوند » از رساله ابودلف مسعر بن مهلهل ینبعی خزرچی شاعر مطالب مربوط به کوه دماوند را نقل کرده در یک مورد اشتباه کرده است. او می نویسد:

کسی که درری به دنباوند می نگرَد گمان می کند که براو مشرف است

۳۱- کدام محل ؟

۳۲ - این مطالب نوع مطالب اساطیر الاولین است.

۳۳ - سفرنامه ابودلف ص ۷۹.

در صورتیکه فاصله آن دو یاسه فرسنگه است.

عین عبارت ابودلف چنین است:

وقتی انسان آن را از ری مشاهده نماید خیال می کند کوه به او بسیار نزدیک است و در فاصله یک یا دو فرسنگی است در صورتیکه فاصله میان او و کوه سی و پنج فرسنگه است.

یاقوت که خود از ری و ویمه، کوه دماوند را دیده، ظاهراً سی و پنج فرسنگ فاصله که ۲۱۰ کیلومتر می شود به نظرش صحیح نرسیده و عبارت را کم و بیش تصحیح کرده است. والله العلم بحقایق الامور.

یاقوت داستان فریدون را از قول ابومنذر هشام بن محمد کلبی چنین روایت می کند.^{۳۳}

چون فریدون اثقیان اصفهانی، ضحاک (بیوراسب) را دستگیر کرد، ارمائیل نبطی که اهل زاب و آشپز ضحاک بود نیز گرفتار شد. ارمائیل از دو جوانی که قرار بود بکشد و غذا برای ضحاک تهیه کند، یکی را می کشت و دیگری را آزاد می کرد. آزاد شدگان را داغی به گردنشان می زد و در مغاره (ظاهراً

مغازه) که میان قصران و خَوی است می فرستاد و به جای هر یک کوسفندی می کشت و گوشت او را با گوشت جوانی که کشته بود می آمیخت.

چون فریدون قصد کشتن او کرد، ارمائیل گفت ای پادشاه مرا عذری است. او را به مغاره (مغازه) آورد. فریدون آزاد شدگان را دید و او را تحسین کرد.

سپس فریدون گفت ای ارمائیل من صداء الجبل را به اقطاع به تو دادم. چون قصد کشتن او را داشت در پی بهانه ای بود تا او را بکشد. به ارمائیل گفت

برای من غذائی بپز که نه سبزی در آن باشد و نه گوشت - ارمائیل از دمه‌های کوسفندان (دنبلیچه) غذائی ساخت و حاضر کرد. فریدون برای تهیه چنین غذا او را تحسین کرد و گفت «دنباوندی» یعنی دمی به دست آوردی که از مرگ بگریزی. فریدون در این وقت در دنباوند بود و برای زندانی کردن ضحاک رفته بود.

سپس فریدون بدو گفت ای ارمائیل من صداء الجبل را به تو دادم و اینان که داغ کرده بودی بتو بخشیدم زیرا که تو «وسمان» هستی و آن زمینی را که این قوم در آن بودند «دشت بی» خواندند همان است که بعد «دست بی» شد و ناحیه معروفی میان ری و همدان و قزوین است.^{۳۵}

در معجم البلدان هم استوناوند سه هزار واند

سال ضبط شده است

یاقوت حموی که در سال ۶۱۳ قمری در حوالی ناحیه دماوند بوده، ظاهراً این قلعه را دیده و نام قدیمی آن یعنی «جرهد» (به فتح جیم و ضم هاء) را از اسناد قدیمتر یافته و با نام دیگر آن یعنی «استناباذ» در کتاب خود آورده است. او در ذیل کلمه «استناباذ» می نویسد:

قلعة بین الری و بینها عشرة فراسخ من ناحية طبرستان و هی استوناوند و سیائی ذکرها باتم من هذا.^{۳۶}

یعنی قلعه ایست که فاصله آن از ری ده فرسنگ است و جزء ناحیه طبرستان

۳۵ - معجم البلدان ذیل «دنباوند». ابن کلیبی در نقل داستان اشتباه کرده است.

۳۶ - معجم البلدان ج ۱ ص ۲۴۳ و مراد الاطلاع ص ۷۱.

است و همان است که استوناوند می خوانند، شرح بیشتری درباره آن خواهد آمد.

سپس در ذیل استوناوند می نویسد:

و هو اسم قلعة مشهورة ببناءوند من اعمال الری ويقال جرهد ایضاً و هی من القلاع القديمة و الحصون الوثیقه^{۳۷} قيل انها عمرت منذ ثلاثة آلاف سنة و نیف و كان فی ایام الفرس معقلاً للمصغان^{۳۸} ملك تلك الناحیه يعتمد بکلیه علیه و معنی المصغان مس مغان و المس الکبیر و مغان الممجوس - فمعناه کبیر- المجوس و حاصره خالد بن برمک حتی غلب علی ملکه و قلع دولته و اخذ بنتین له و قدم بهما بغداد، فشرهما المهدی و اولدهما، فاحداهما ام المنصور بن المهدی و اسمها الجریه و اولد الاخری و لبدأ آخر. ثم خربت هذه القلعة مدة و اعیدت عمارتها مرة بعد اخرى الی ان کان آخر خرابها علی یندابی علی الصغانی صاحب جیش خراسان فی نحو سنة ۳۵۰ ثم عمرها علی بن کثامة الدیلمی و جمع فیہ

۳۷ - مرصدا الاطلاع ص ۷۱.

۳۸ - مس مغانهای دیگری غیر از مس مغان ری بوده اند از آنهاست. مس مغان بن وندا اومید (تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۲۳۰ و ۲۳۴ و ۲۳۶ و ۲۴۷ که در اینجا نام شخص است. ولی و لاش که مس مغان میاندورود طبرستان است شکل لقب دارد نگاه کنید به تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۱۵۸ و ۱۸۳. دختر یکی از مس مغانهاست که به همسری اسپهبد فرخان در آمده است. حسن بن اسفندیار در این باره می نویسد: هر وقت اسپهبد فرخان در تن پرست در محلی که قصر اسپهبد فرخان و خورشید بود توقف و عیش و توی کرد. او در مجلس بزمی با کامیابی درخواست ازدواج با دختر مس مغان را نمود و برای او در آنجا قصری ساخت که بوسیله ترعه ای به دریا مربوط می شد. اما بعدها فرخان از پدرزن رنجشی پیدا کرد و او را سر برید و تمام املاکش را تا حدود داران به قلمرو خود افزود (تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۱۰۱ و مازندران و استرآباد ص ۲۲۴).

خزاینه و ذخیره. ثم انتقلت الى فخرالدولة بن ركن الدولة بن بويه الديلمي بما فيها من الذخائر. ثم تملكها الباطنية مدة فانفذ السلطان محمد بن جلال الدولة ملك شاه السلجوقي في ۵۰۶ الامير سنقر كنجك فحاصرها و اطال حتى افتحها و خربها ولا علم بها بعد ذلك.^{۳۹}

و در ذیل کلمه «جرهد» می نویسد:

اسم قلعة استوناوند بطبرستان و قد مر ذكرها^{۴۰}

از آنچه یاقوت درباره استوناوند نوشته معلوم می شود که این قلعه بسیار قدیمی است. در زمان او عمر آن از سه هزار سال می گذشته و در دوران شاهان ایران قبل از اسلام در دست مس مغان بوده، خالد بن برمک این قلعه را محاصره کرده و حکومت مس مغان را برانداخته و دو دختر او را به بغداد برده و مهدی خلیفه^{۴۱} آن دو تن را خرید، یکی از ایشان که «جریه» نام داشت، ما در منصور بن مهدی است و خواهرش نیز پسری آورده است. این قلعه چندین بار خراب و آباد شد. آخرین خرابی آن به دست ابوعلی چغانی - فرمانده لشکر خراسان - در حدود سال ۳۵۰ بوده است. باز علی بن کتامة دیلمی آن را آباد کرد و خزاین و ذخایر خود را در آن گذاشت. قلعه با خزاین آن به فخرالدوله بن ركن الدولة رسید. سپس اسماعیلیان بر آن دست یافتند تا سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقي^{۴۲}

۳۹ - معجم البلدان ج ۱ ص ۲۴۴. در قاموس الاعلام تاریخ و جغرافیا لغتی ایکنجی جلد آمده است: استوناوند: ایرانك شمال جهتنده (ری) خطه سنده زمان قدیمه مشهور بیوك بر قلعه ایدی بعد الاسلام د فعاتله تخریب و یکنندن تأسیس اولمیشدی یعنی قلعه استوناوند در خطه شمالی ایران در زمان قدیم يك قلعه بزرگ مشهوری بود بعد از اسلام چندین بار خراب و باز آباد شد.

۴۰ - معجم البلدان ج ۲ ص ۶۷.

۴۱ - ابو عبد الله محمد المهدی بن منصور (ششم ذی الحجه ۱۵۸ تا ۲۲ محرم ۱۶۲).

۴۲ - محمد بن ملکشاه (۲۳ جمادی الاولی ۴۹۸ تا ۲۴ ذی الحجه ۵۱۱).

در سال ۵۰۶ امیر سنقر کنبجک را به گرفتن قلعه فرستاد. پس از محاصره‌ای که به درازا کشید آن را فتح کرد و خراب کرد. از آن پس خبری از آن نداریم.^{۴۳}

نصر بن حسن بن فیروزان در استوناوند زندانی شد و همانجا درگذشت

در ایام حکومت شمس المعالی قابوس و شمگیر (۳۶۳ تا ۴۰۳) ابو نصر بن محمود حاجب پیش او آمد. قابوس او را به مقابله نصر فیروزان فرستاد. چند نوبت بر نصر دوا میداد تا سپاه او را تارومار کرد و نصر به هزیمت به سمنان افتاد. پس از اینکه مجدالدوله و شمس المعالی قابوس بایکدیگر صلح کردند، تصمیم

۴۳ - معجم البلدان ذیل «استوناوند» نوش آذر اسدی در حاشیه ص ۹۸ کتاب گرمسار

== خوار ری مطالبی درباره این قلعه به این شرح نوشته است:

قلعه استا در تاریخ طبرستان «استوناوند» آمده استوناوند قلعه مشهور در دنباوند (دماوند) از اعمال ری و آنرا «جرهد» نیز نامند.

خالد بن برمک این قلعه را در حصار گرفت و بر پادشاه آن غلبه کرد و دولت او را بر انداخت. آخرین تخریب آن به دست صاحب الجیش خراسانی در حدود سال ۳۵۰ وقوع یافت.

سپس علی بن کتامة دیلمی آن را غارت کرد و باز باطنیه (فرقه اسمعیلیه) مدتی بر آن مستولی بودند. در سال ۵۰۶ سلطان محمد بن جلال الدوله ملکشاه سلجوقی، امیر سنقر را به آنجا گسیل داشت و وی آن را حصار گرفت و خراب کرد (معجم البلدان)

دماوند را دو روی است یکی به سوی خوارری و رود دهن (ظاهراً اردهن و نویسنده اشتباه کرده است) در آن ناحیت و دیگری به سوی طبرستان در آنجا است استوناوند (نقل به معنی از شرح الافاضل (ص ۲۲۶) لغت نامه دهخدا) این اسم همان است که امروز به اسناوند معروف و نام محلی در نزدیک زرین دشت هبله رود است و عده‌ای از اهالی این محل بدانجا منسوبند.

گرفتند تا نصر را دستگیر کنند و فتنه او را بخوابانند. در این هنگام نصر اطلاع پیدا کرد که ارسلان هند و بچه - والی قهستان - که از امرای سلطان محمود غزنوی بود، سر ابوالقاسم سیمجور تاخت و او را به ولایت کناباد انداخت. نصر نزد او رفت و او را به گرفتن ری تحریم کرد. ابوالقاسم سیمجور را سخن او موثر افتاد و تا خوار ری بیامد. لشکر ری به مقابله درآمد. ابوالقاسم که جنگجویان ری را بدید بترسید و باز گشت. در این هنگام شمس المعالی قابوس، جمعی از لشکریان خود را فرستاد تا حوالی و حدود ولایت خود را از وجود ایشان پاک کند. نصر فیروزان از این حوالی به سلطان محمود پناه برد. سلطان ولایت بیار و گمندر را بدو داد. او حدود این ولایت را کوچک می دید و ناراحت بود و به اطراف دست اندازی می کرد تا سر بازان ری او را بفریفتند و به کمند اسیری کشیده در قلعه استوناوند زندانی کردند.^{۴۴}

نصر بن حسن بن فیروزان که در قلعه استوناوند زندانی بود. همانجا در گذشت.^{۴۵}

شرح حال نصر بن حسن بن فیروزان در تاریخ یمنی

صاحب ترجمه تاریخ یمنی داستان نصر را با شرح بیشتری نوشته است.

۴۴ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چاپ درن ص ۱۹۵ و ۱۹۶ .

۴۵ - سفرنامه مازندران و استرآباد متن انگلیسی ص ۱۸۷ . برای شناسائی نصر بن

حسن بن فیروزان باید آشنائی به خاندان کاککی پیدا کرد.

کاککی بن نعمان (۲۲۰ قمری) کاککی بن نعمان و فیروزان بن نعمان در سال ۲۸۹ کشته

شدند - لیلی بن نعمان در سال ۳۰۸ کشته شد - ماکان بن کاککی در سال ۳۲۹ کشته شد - حسن بن

فیروزان - نصر بن حسن بن فیروزان در استوناوند فوت شد - فیروزان حکمران دیلمان

در سال ۳۷۱ - کنار بن فیروزان یکی از سرشناسان دیلمان در سال ۳۸۸ قمری .

اومی نویسد: نصر بن حسن با قدمت خاندان و شرف ابوت سبجیه ظلم داشت و هر سال قوافل حاج را به انواع مطالبات می رنجانید تا بدنامی او در جهان منتشر شد. شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و مجدالدوله دیلمی به اتفاق یکدیگر حیلتنی اندیشیدند تا نصر را به دست آورند و خاطر از کار او فارغ کنند. نصر از این حال آگاه شد و در حق ایشان بدگمان شد. در اثناء این حال خبر رسید که ارسلان هند و بچه والی قهستان - بر سر ابوالقاسم سیمجور تاخت و او را به ولایت کناباد انداخت. نصر نزد ابوالقاسم رفت و او را اغوا کرد تا به مخاصمت مجدالدوله برخیزد. ابوالقاسم زمام کار خود را به نصر سپرد و تا خوار بیامد از ری لشکری عظیم در مقابل او آمد. ابوالقاسم چون قوت مقاومت در خود ندید، خجیل و پشیمان بازگشت و قابوس نیز لشکری فرستاد تا او را از حوالی کومش برانند. نصر و ابوالقاسم که از همه جا مأیوس گشتند به خدمت سلطان محمود - غزنوی رفتند، ابوالقاسم در خدمت سلطان محمود دوام نیاورد و از خدمت او بگریخت. نصر مدتها ملازم سلطان محمود بود. سلطان محمود بیا روجومند (بیارجمند امروز) را بدوداد و او بر سر اقطاع خویش رفت. اما عرصه آن ولایت را بر علو همت خود تنگ دید تا از ری او را به انواع خدیعت بفریفتند و در حبل اسار محکم ببستند و به قلعه استوناوند فرستادند.^{۴۶}

استوناوند در دست اسماعیلیان

تاریخ تصرف و دوران تسلط اسماعیلیان بر قلعه استوناوند بر ما روشن نیست. ابن الاثیر در وقایع سال ۴۹۴ قمری می نویسد: «ومن قلاعهم المذکوره»
 ۴۶ - ترجمه تاریخ یمنی صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۳۶۰. این مطالب در تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۰ و ۱۱ با کمی اختلاف نقل شده است.

(یعنی قلاع اسماعیلیه) استوناوند دهی بین الری و آمل ملکوها بعد ملکشاه، نزل منها صاحبها فقتل و اخذت منه و منها اردهن و ملکها ابو الفتوح ابن اخت الحسن بن الصباح و منها کرد کوه دهی مشهوره.^{۴۷}

چنانکه از گفته ابن اثیر پیداست در سال ۴۹۴ قمری اسماعیلیان براستوناوند دست یافته‌اند و تا سال ۵۰۰ هم در دست ایشان بوده‌است. جریان این امر در تاریخ طبرستان چنین آمده است.^{۴۸}

پس از شکست سنقر بخاری فرستاده محمد بن ملکشاه سلجوقی (۲۳ جمادی الاولی ۴۹۸ تا ۲۴ ذی الحجه ۵۱۱) به سال ۵۰۰ قمری از لشکریان حسام الدوله شهریار از سلاطین مازندران، سنقر به اصفهان رفت و به سلطان محمد گفت که ما به ترکتاز و حشم بدان ولایت هیچ به دست نداریم. باید که فرزندی از حسام الدوله به گردگان بخواهی. حسام الدوله از پسران خواست تبایکی از ایشان به اصفهان رود. علاء الدوله علی قبول کرد. پدر وسایل کار او را مرتب کرد و خود از ساری تفریم به دنبال او رفت و به دست رسول یعنی قجگر سپرد تا از راه آسرا و سمنان به دربار روند. در آن تاریخ قلعه استوناوند در دست اسماعیلیان بود و قلعه منصور کوه دامغان همچنین حشم اسماعیلیان از منصوره کوه به دامغان آمده بودند. قجگر برایشان بتاخت و بسیاری از ایشان را بکشت و به علاء الدوله علی پیوست. پس از این عباس والی ری - قلعه را از اسماعیلیان گرفت چنانکه شرح آن بیاید.

چون سلطان سنجر (شروع سلطنت ۲۴ ذی الحجه ۵۱۱) بن ملکشاه سلجوقی را لشکریان غز شکست دادند و دستگیر کردند، بیشتر امرای سلطان -

۴۷ - الکامل فی التاریخ مجلد دهم ص ۳۱۸ و ۳۱۹ در وقایع سال ۴۹۴ قمری .

۴۸ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۳۵ تا ۳۷ .

سنجر به شاه غازی رستم بن علی نصره الدوله (۵۳۶ تا ۵۶۰) پناه بردند. در این وقت مردم مازندران مضطرب و پریشان بودند. عباس - والی ری - قلعه استوناوند را از ملاحده گرفته بود و به ترکی سپرده بود. اسپهبد شاه غازی قلعه را از او بخیرید. سپس قلعه فیروز کوه را محاصره کرد. چون اهالی دانستند که جنگ فایده ندارد، قلعه فیروز کوه را نیز به او فروختند. جمله ولایت دماوند و آن نواحی به تصرف او درآمد.^{۴۹}

شاه اردشیر بن حسن حسام الدوله (۵۶۷ تا ۶۰۲) پس از فتح قلعه های بالمن و جهینه در اتر آباد، از حد گریکان تا حد ودری مسخر فرمان او شد، در این وقت سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶ تا ۶۱۷) منشور فرستاد و بیرون همیشه و فیروز کوه را به شاه اردشیر وا گذاشت. در این ایام عراق را اتابک ابوبکر سعد بن زنگی^{۵۰} (۵۹۹ تا ۶۲۸) بگرفت، کس نزد شاه اردشیر فرستاد و از او طلب موافقت کرد شاه اردشیر گفت که قلعه استوناوند ملک من است برای من مستخلص کن و به من وا گذار تا موافقت خود را اعلام کنم. اتابک ابوبکر گفت ترا آنقدر قدرت هست که قلعه را بازستانی، بستان که اجازه داری. شاه اردشیر لشکر بفرستاد و آن قلعه را بازستاند و خود در سال ۶۰۲ فوت شد.^{۵۱} سلطان نکش بن ایل ارسلان (۱۲ ربیع الاول ۵۸۹ تا ۱۹ رمضان ۵۹۶) پس از تاخت و تاز نخستین خود به مازندران، دوباره لشکر گرد کرد و به فیروز کوه آمد، کوتوال قلعه که کثرت لشکریان و حشم سلطان را دید بی حرب و جنگ قلعه را بسپرد. نکش از آنجا به پای قلعه استوناوند رفت. علی کیای کرد^{۵۲} که سرگالش بود^{۵۳} کله ورمه شاه اردشیر و

۴۹ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چاپ درن ص ۲۴۲.

۵۰ - عامل سلطان محمد خوارزمشاه.

۵۱ - تاریخ طبرستان و رویان چاپ درن ص ۲۶۳ التدوین ص ۷۴. ۵۲ - کرد بضم کاف بمعنی چوپان است. ۵۳ - سرگالش یا مختاباد بمعنی سرکرده چوپانان است.

معارف طبرستان را گرد آورد و به خدمت نکش برد. نکش به او دستور داد که مردمان «سنگ‌مج»^{۵۴} بیایند و از آنجا به قلعه «فلول» رفت و قلعه را به قهر و جنگ بگرفت، نکش با مردم سنگ‌مج که علی کیای کرد پیدا کرده بود، قلعه استوناوند را بدزدید.^{۵۵} همین علی کیا با علکا در زمان نصره الدوله شاه‌غازی بن علی بن شهریار حکمران ناحیه دماوند و اطراف شده است چنانکه شرح آن بیاید.

هلکای کرد سرخیل سپاهیان هبله‌رود

شاه‌غازی بن علی شهریار نصره الدوله (۵۳۴ تا ۵۶۰) پس از آنکه بدون جنگ بر قلعه فیروز کوه و خندان دست یافت، به پایان قلعه استوناوند شد. مردی به نام علکا بود که سرشانی گوسفندان دنبل^{۵۶} خاص بدو سپرده و معارف طبرستان اسبان و اشتران و چهارپای دیگر هم به ودیعت به او داده بودند با جمله چهارپای شاه و ودایع مردم، پیش سلطان شد و شاه‌غازی سرخیلی اسفاهیان هبله‌رود^{۵۷} بدو سپرد. کوتوال قلعه استوناوند، اسپهبد شیرزاد گرما به‌رود^{۵۸} بود.

علکا به شب مردم کوهستانی را که «کمره‌شو»^{۵۹} گویند به استوناوند برد

۵۴ - کسانی که از سختون و بندهای کوه بالا می‌روند.

۵۵ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چاپ درن ص ۲۶۱.

۵۶ - دنبل در مقابل زل است و به معنی گوسفند دنبه‌دار است.

۵۷ - ظاهراً غیر از قلعه استوناوند سایر دژهای هبله رود سپاهی‌نشین بوده است.

۵۸ - یعنی شیرزاد گرما به‌رودی.

۵۹ - کمره‌شو یعنی کسی که می‌تواند از کمرها و بندها بالا رود.

و قلعه بدزدید. جمله مردم دماوند ورشته رود وفهرا^{۶۰} و کردان بن اوجمع شدند و قدرتی به دست آورد.

استوناوند در سالهای

۵۸۷ تا ۶۰۷

قلعه استوناوند چند صباحی در دست ار کلی بود^{۶۱}. چون نصره الدین اتابك ابوبکر بن محمد (۵۸۷ تا ۶۰۲) به عراق رسید، ار کلی را بشکست، قلعه استوناوند به دست اتابك افتاد و نیز قلعه را به دست شرا التولی کاو^{۶۲} پسر علی لارجانی که در خدمت اتابك به سر می برد سپرد^{۶۳}.

پس از آنکه خطبه سلطنت جمله عراق به نام اتابك ابوبکر کردند برای حسام الدوله اردشیر بن حسن (۵۶۷ تا ۶۰۲) رسول فرستادند تا موافقت او را جلب کنند. حسام الدوله گفت:

قلعه استوناوند ملك من است با من سپارند. گفت این ساعت حول وقوت تو بیشتر است تو باز گیر که مارا رضا است.

حسام الدوله لشکر به پایان قلعه استوناوند فرستاد و محاصره کرد عاقبت بر این قرار کردند که به عوض استوناوند قلعه فلول (پلورامروز) را به اسفار-انکیچ بن علی لارجانی دهند و قلعه استوناوند را اسپهبد کوتوالی خاصه فرستاد.

۶۰ - رشته رود وفهرا معلوم نشد کجاست.

۶۱ - ار کلی شخصیت شناخته شده ای نیست.

۶۲ - در نسخه های دیگر این نام به همین شکل است و شناخته شده نیست.

۶۳ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۶۶.

بعد يك ماه كه شرف الدوله اسفار انكيج بن علی لاریجانی به فلول (پلور) بنشست. اسپهبد حسام الدوله میله را به اقطاع به او داد و او فرزندان را به میله فرستاد و قلعه فلول (پلور) را نیز به اسپهبد حسام الدوله وا گذاشت.^{۶۲}

بهاء الدین محمد بن اسفندیار رادر پای استوناوند لغت کردند

میان سالهای ۶۰۶ تا ۶۱۳

محمد بن حسن اسفندیار در کتابخانه شهنشاہ غازی رستم بن علی بن شهریار در ری مشغول ترجمه « عقد سحر و قلائت در » امام ابوالحسن بن محمد الیزدادی بود. پدرش از آمل نامه ای نوشت که قرار و آرامش را از او گرفت. شبانه از ری به راه افتاد و فردا که آفتاب برآمد به پایان قلعه استوناوند رسیده بود. اومی نویسد « فوجی از احزاب غار و اصحاب نار بر ما زدند و آن اسب و غلام و ثقل و حطام با ما نگذاشتند. بعد مشاق بسیار و مقاسات بیشمار به خدمت پدرم رسیدم » ابن اسفندیار پس از رسیدن به آمل در آنجا هم زیاد نماند و به خوارزم رفت.^{۶۳}

استوناوند در ابتدای حمله مغولان

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی می نویسد که استوناوند از قلعه های قدیمی و حصنهای حصین است. تا زمان ما سه هزار سال از عمر آن می گذرد و تا این زمان سندی نداریم که کسی آن را به زور سپاهیان تسخیر کرده باشد. هنگام

۶۲- تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۶۳- تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۷۵ و ۷۶.

ورود مغولان در سال ۶۱۸ قمری قلعه استوناوند در دست رکن الدین غورسایجی ابن خوارزمشاه^{۶۴} بود.

پیش از این، دو قلعه اردهن^{۶۵} و استوناوند را برای استقرار به او پیشنهاد کردند و او استوناوند را انتخاب کرد با اینکه اردهن حصانت بیشتری داشت. می گفتند که اگر مردی تنها بر فراز قلعه اردهن باشد به هیچ روی قلعه را نمی توان با زور از چنگ او بیرون آورد، جز اینکه از مواد غذایی در تنگنا بیفتد. مغولان از تحصن رکن الدوله در قلعه استوناوند خبردار شدند. به پای قلعه آمدند و هیزم فراوانی کرد آوردند و آتش در آن زدند. سنگها پاره پاره شدند و فرو ریختند و حصانت آن از میان رفت و به بالای قلعه برآمدند و ابن خوارزمشاه تا کشته نشده بود دست از کشتن مهاجمان برنداشت.^{۶۶}

این نخستین بار است که نگارنده به این شکل تسخیر قلعه بر خورده است. البته برای ورود به قلعه، در ورودی آن را اگر در دسترس باشد، آتش زده اندولی هیچ قلعه گیری تا حال در قلعه را آتش نیفر وخته است. ظاهر آن که ریابن محمد - نویسنده کتاب - محل قلعه را ندیده بوده است. باروی قلعه امروز بیش از بیست متر از اراضی کنار رودخانه بالاتر است. هر قدر هم هیزم فراهم آورده باشند شعله آن نخواهد توانست که دیوار قلعه را شق کند و از میان بردارد.

تازه از مؤلف باید پرسید که این مقدار هیزم را از کدام جنگل پر درخت نزدیک آورده اند؟ حرارتی که بخواهد صخره هارا و سنگها را پاره پاره کند حرارتی

۶۴ - بعضی نام او را رکن الدین غورسایجی (نون به جای یاء) ضبط کرده اند. پسر علاء الدین محمد خوارزمشاه است. او در سال ۶۰۱ قمری به دنیا آمد و در سال ۶۱۹ فوت شد. از سال ۶۱۷ تا ۶۱۹ حکمروا بود.

۶۵ - قلعه ارادان امروز در کفه خوار و در نزدیک ده نمک است.

۶۶ - آثار البلاد و اخبار العباد ص ۲۹۳.

بیش از اندازه معمول است و این حرارت با انباشتن هیزم و آتش زدن آن به دست نمی آید. از همه اینها گذشته پرتگاههای خارج بارو و شیب تند و گاهی دیوارمانند آن اجازه چیدن و قراردادن هیزم را نمی دهد. ظاهراً کسی که خبر را به زکریا بن محمد رسانده، خود نیز از آداب قلعه گیری بی خبر بوده است.

استوناوند در دوران غازان خان

۶۹۴ تا ۷۰۳

پس از اسلام آوردن غازان خان، امرای او نیز به اسلام گردیدند. میان بایدو و غازان بر سر مسلمانی اختلافی پیدا شد. ایلچیان بایدو - قتلغ شاه و شیخ المشایخ محمود - به درگاه غازان رسیدند و محمود گفتار امرائی که نزد بایدو بودند و دل با غازان داشتند، در خفیه به گوش غازان رسانید و در جواب آلتون تمغاها گرفت و در روز سوم مرخص شد. در بازگشت آلتون تمغاها را به امرای نمود و امرای بیکبارگی دل به یاری غازان نهادند و با او متفق الکلمه شدند.

چون صدرالدین زنجانلی از وزارت بایدو افتاده و جمال الدین دستجردانی بر جایش نشسته بود و از دربار بایدو تمتعی نداشت، طغاجار را به مخالفت با بایدو اغوا و تحریک می کرد. او را نیز یرلیغ و پایزه دادند و به حکومت ممالک روم فرستادند. چون به ظاهر روانه روم بود، از حدود هشت رود، خانه و متعلقان را به جانب تبریز فرستاد و خویشتن جریده به بهانه قرض خواستن متوجه سراو شد و از آن راه به کیلان رفت و منگلی را که غلام قدیمی خود بود، به قزوین نزد برادر خود - قطب الدین - فرستاد. قطب الدین از قزوین وارد کیلان شد و به برادر پیوست و به اتفاق به بندگی غازان خان رفتند و در فیروزکوه به اردوی اعلی رسیدند و

به حضور امیر نوروز که بتازگی از خراسان آمده بود، سخنان مرغوب از زبان طغاچار گفتند. چون امیر نوروز تمام لشکرها را مرتب کرده بود، فرمان شد تا لشکرها در یکجا جمع شوند و این احوال در ماه شوال ۶۹۳ بود.

چون باید و خائف و مستشعر بود، دیگر بار قتلغ شاه را با سخنان رنگین نزد غازان فرستاد. غازان دانست که این سفارت از کید و مکر خالی نیست. فرمود تا قتلغ شاه را برهنه کردند و به زخم چوب و چماق صورت احوال را از او پرسیدند. او تمامت جریان باید و و امرا را به عرض رسانید و گفت مرا فرستاده اند تا باز دامن شمارا عزم آن طرف هست یانه.

غازان فرمان داد تا او را مقید گردانیده در قلعه استوناوند هبله رود محبوس کردند.

روز آدینه نیمه شوال ۶۹۴ غازان به جانب ری به راه افتاد چون به هبله رود رسید، امیر چوپان و قورمشی کورکان پسر عیناق که از باید و گریخته بودند به بندگی او پیوستند. غازان را خوش آمد و به فال نیک گرفت. از آنجا حرکت کرد به رودخانه قوه نزول کرد و چند روزی به استراحت پرداخت.^{۶۷}

قلعه استوناوند در زمان خروج الوند میرزا و محمدی میرزا پسران یوسف بیگ بن امیر حسن بیك آق قوینلو

الوند میرزا (۹۰۵) و محمدی میرزا (۹۰۶) پسران یوسف بن امیر حسن -
بيك آق قوینلو، پس از جنگ كنیرالنك و پاشیدن سپاهیان ترك، محمدی میرزا
به یزد رفت و حاكم آنجا - مراد بيك بایندر - او را به پادشاهی برداشت. الوند
میرزا به دیار بكر شتافت و خیال استقلال در دماغ می پروراند.

در سال ۹۰۶ هجری محمدی میرزا تمامی ولایت عراق را متصرف شد و
در ری سکونت اختیار کرد.

ایبه سلطان که قشلاق را در قم می گذرانید به طرف آذربایجان رفت و
لشکری فراهم آورد، روی به محمدی میرزا آورد. محمدی میرزا جنگ را
مصلحت ندید، فرار کرد و نزد حسین کیای چلاوی به قلعه استا (استوناوند) رفت.
ایبه سلطان هم برادر خود - کزل احمد - را با لشکریان در ورامین گذاشت و
خود به قم رفت.

محمدی میرزا چند روزی در قلعه استاماند و همراه حسین کیا و اشرف -
بيك به کزل احمد زده، تمامی آلات و ادوات جنگی او را گرفتند. کزل احمد
مفلوك و پیریشان، در قم به برادر پیوست. هر دو ماندن در عراق را مصلحت ندانستند
و تا رباط دانك^{۶۸} يك نفس راندند. ایبه سلطان پس از رسیدن به آذربایجان
سلطان مراد به او پیوست و پشت گرم شد و روی به عراق نهاد. در جنگی که با

۶۸ - رباط دانك میان دو رباط خشك رود و حبيب (حاجب حسن به قبول حمد الله
مستوفی) بر سر راه قزوین به ساوه قرار دارد.

محمدی میرزا کرد شکست خورد و کشته شد و محمدی میرزا به تبریز رفت و بر تخت سلطنت نشست.^{۶۹}

قلعه استوناوند در دوران میر شمس الدین از حکمرانان

مرعشی مازندران

(۸۸۵ تا ۹۰۸)

با اینکه میر قوام الدین مرعشی با پسران و سید علی کیا قلعه فیروز کوه را تسخیر کرده بودند و پس از فتح این قلعه باید بر صفحات فیروز کوه و دماوند دست یافته باشند، ظاهراً حکمرانان بعدی خاندان مرعشی به دشت مازندران قناعت کرده و فرصت به دست کیایان چلاوی افتاده تا بر این صفحات حکم را باشند.

در زمان میر شمس الدین خان مرعشی (۸۸۵ تا ۹۰۸) است که ما به نام استوناوند بر می خوریم. اینک شرح ماوقع :

پس از اینکه میر شمس الدین خان، آقارستم روزافزون را مرتبه سپه سالاری داد، او را مأمور جنگ با محمد دیو کرد. سپاه او از علی آباد (شاهی = قائم شهر) به شیر گاه و از آنجا به سواد کوه رفت.

محمد دیو نزد میر حسین کیا چلاوی (در قلعه فیروز کوه) فرستاد و از او کمک خواست. میر حسین جمعی از مردم فیروز کوه و هبله رود را به کمک فرستاد. بالاخره پس از کشمکش فراوان محمد دیو کشته شد و سر او را به خدمت میر شمس الدین خان فرستادند. میر شمس الدین دستور داد تا سپاه آماده آقارستم

سپه سالار به فیروز کوه و هبله رود برود و بر سر میرحسین کیا^{۷۰} که به کمک محمد دیو کسانى فرستاده بود بتازند.^{۷۱}

آقارستم به فیروز کوه رفت. مردم فیروز کوه چون از میرحسین کیا ناراضی بودند به آسانی توانست فیروز کوه را بگیرد. از آنجا به هبله رود و سر دره خوار رفت. امیرحسین به قلعه استوناوند پناه برد. آقارستم تا گزستان رفت و قصد داشت قلعه استوناوند را بگیرد. میرحسین کیا از در مصالحه درآمد. آقارستم به قلعه فیروز کوه و توابع نزدیک آن راضی شد و هبله رود و محال نزدیک به فیروز کوه به دست میرحسین کیا ماند. در سال ۹۰۶ قمری که شاه اسماعیل صفوی مشغول تسخیر حدود ری بود، خود در قم ماند و الیاس بیك قزلباش را به ضبط ری فرستاد. الیاس بیك در کبود گنبدری فرود آمد. خبر به میرحسین- کیا چلاوی رسید که شاه اسمعیل مشغول تسخیر صفحات ری است و الیاس بیك هم اکنون به کبود گنبدر رسیده است. میرحسین روانه کبود گنبد شد و درحین که مردم آنجا از لشکر یان شاه اسمعیل پذیرائی می کردند به ایشان رسید جنگ عظیمی برپا شد. سرانجام الیاس بیك را محاصره کرده و دستگیر نمودند. باقی سپاه پراکنده شدند و روی به قم آوردند. میرحسین کیا به قتل الیاس بیك دستور

۷۰. میرحسین کیای چلاوی از کیایان چلاوی مازندران است که رقیب کیایان جلال بودند. سرسلسله ایشان کیا افراسیاب چلاوی است که پس از کشتن فخرالدوله حسن باوندی مدت ده سال حکمران آمل شد. اسکندر شیخی ابن افراسیاب (۷۹۵ تا ۸۰۵) پس از او حکمران آمل شد. لهراسب بن حسین بن حسین بن اسکندر در سال ۸۸۰ حکمران طالقان بود. امیرحسین کیا بن علی بن لهراسب حکمران قسمتی از رستم دار یعنی پشتکوه بود و در سال ۹۰۹ قمری به شاه اسماعیل اول تسلیم شد و سلسله چلاویان در این تاریخ منقرض گردید.

۷۱. تاریخ خاندان مرعی مازندران صفحات ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.

داد. خبر به شاه اسماعیل رسید. دستور حرکت به طرف قلعه استوناوند را داد. سربازان قزلباش به طرف قلعه حرکت کردند. میرحسین کیا به قلعه داری پرداخت و چون دوستدار سلطان حسین میرزا بایقرا بود و سربازان او در خوار و سمنان و دامغان بودند نزد امرای ایشان فرستاد و کمک خواست.

سربازان قزلباش به پای قلعه استوناوند رسیده و محاصره کردند. ولی از تسخیر آن مأیوس بودند. خبر به شاه اسماعیل رساندند. خود شاه به پای قلعه آمد و محاصره مدت دو سال طول کشید. خبر طول محاصره به اطراف رسید. میرشمس الدین خان خبر شد و به پای قلعه آمد و به نوازشهای شاهانه سرافراز شد.

میرشمس الدین اظهار کرد که تسخیر این قلعه از دو راه ممکن است. یکی بستن راه آب قلعه و دیگر با مصالحه. شاه اسماعیل کار را بر عهده او گذاشت. میرشمس الدین خان مردی فیروز کوهی که راه آب قلعه را می دانست به مال بفریت. ممر آب را مسدود ساختند و از پشت قلعه راهی که برای آذوقه به ایشان نشان داد آن راه را بستند.

میرحسین دانست که این کار مردی است که بلد این دیار است. قاصدی نزد میرشمس الدین فرستاد که ما و شما از یک ولایتیم و قلعه استوناوند کلید مازندران بلکه تمام دارالمرز است. اگر لشکر بیگانه این قلعه را فتح کند عنقریب بر ولایت دارالمرز مستولی خواهد شد.^{۷۲}

میرشمس الدین او را متوجه عمل زشتی که کرده و الیاس بیگ را به قتل آورده کرد و سخن از مصالحه گفت. اهالی قلعه که دو سال سختی کشیده بودند

تن در دادند. میرکپک چلاوی را بیرون فرستادند تا قرار مصالحه بگذارد. قرار شد میرحسین کیا از قلعه به زیر آید. میرکپک به قلعه رفت و پسر عم خود میرحسین کیا را بسخنان دلفریب بفریفت و به اردوی میرشمس الدین آورد. میرشمس الدین کسان خود را به قلعه فرستاد و قلعه را ضبط کرد و میرحسین کیا را به خدمت شاه اسماعیل برد. او را به یکی از امراسپردند. شاه اسماعیل دستور داد تا قلعه را خراب کنند و اهالی قلعه و دهکده پای قلعه را از آنجا کوچانید. پس از سه روز میرحسین کیا را در همان قفسی که اوجهت شاه اسماعیل ساخته بود کردند و به بالای شتر بستند و به نحوی که الیاس بیک را کشته بود او را نیز به قتل آوردند.^{۷۳}

سید حسن حسینی استرآبادی، جنگ شاه اسماعیل را با امیرحسین کیای چلاوی، جزء وقایع ایتئیل بهصد وده، در سال پنجم سلطنت شاه اسماعیل آورده و امیرحسین را والی خوار و سمنان و فیروزکوه و هبله رود می شمارد. معلوم می شود خوار در این وقت جزء پشتکوه رستم دار بوده و هبله رود خود ناحیه ای جدا گانه به حساب می آمده است.^{۷۴}

۷۳ - تاریخ خاندان مرعشی ص ۶۶ و ۶۷.

۷۴ - از شیخ صفی تاشاه صفی از تاریخ سلطانی ص ۳۷.

داستان امیر حسین کیای چلاوی را قاضی احمد حسینی قمی چنین نوشته است

چون الیاس بیگ از بی دفع امیر حسین کیای رستمدا شد، امیر حسین بر سر وی ایلغار نمود. الیاس بیگ از توجهش اطلاع یافت. عنان عزیمت به صوب قلعه ورامین تافت. رستمدا ریان دیوسار آن حصار را دربر گرفتند. چون دیدند که فتح آن قلعه میسر نمی شود، آغاز مکر و حیل کردند، جمعی را نزد الیاس بیگ فرستادند و از صلح دم زدند. بعد از تأکید عهد و پیمان، الیاس بیگ با مردم فراوان، از قلعه به عزم وفاق بیرون آمد و به آن جماعت پیوست. حسین کیا نقض عهد کرده، او را با جمیع ملازمان به قتل رسانید.

چون این خبر به شاه اسماعیل رسید، از بلده قم در دوازدهم شهر رمضان سال ۹۰۹ قمری که آفتاب در برج حوت بود از راه دیر کاج به صوب ری توجه فرمود. از آنجا به قلعه کل خندان فیروز کوه که در تصرف چلاویان بود رفت و در روز شنبه بیست و نهم شهر رمضان به پای قلعه رسید و آن قلعه ایست به حصانت مشهور و به متانت مذکور. دلاوران سپاه و نقب بران، از چهار طرف نقب زده، شرفات بروج آن حصار روی به انهدام آورد. ساکنان آن قلعه بعد از اطلاع بر این معنی امان طلبیدند و در قلعه را گشودند. غازیان آن جماعت را دستگیر کرده به نظر اشرف رسانیدند.^{۷۵}

شاه اسماعیل در بیست و چهارم شهر شوال سال ۹۰۹ قمری به جانب قلعه

استا^{۷۶} رفت. آن قلعه بر قله کوهی رفیع واقع شده و استحکام آن در اقطار و امصار بلاد عالم منتشر گشته .

حسین کیا و مرادیك جهانشاهلو در آن قلعه متحصن شده بودند. سپاهیان در حوالی آن قلعه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراشتند. شاه فرمان داد که از راه دربندی که به قلعه متصل بود در آیند و قلعه را فتح نمایند . غازیان بدان طریق عبور نمودند . از امرای نامدار مثل عبدی بیک توأچی شاملو با جمعی از شاملویان و بیرام بیگ امیر دیوان و دیگر دلاوران داد مردی و دلآوری دادند. در این اثنا زخم تیری به عبدی بیگ شاملورسید و آن دلاوران از آن طایفه قلعه را نتوانستند گرفت .

پادشاه از راه دیگر که اهل حصار را گمان به آن نبود، خود به پای قلعه نزول کرد . در آن وقت از غازیان زیاده ازدویست نفر در خدمت شاه بودند و لشکر مخالف که در دامن حصار صف بسته بودند، از سه هزار متجاوز بود. چون قلت سپاه شاه را دیدند خواستند که به معاربه پیش آیند، شاه بر ایشان حمله کرد، آن گروه راه گریز پیش گرفته ، به حصار داخل شدند . امرا خود را به لشکر شاه رسانیدند. لشکریان به کنار آب هبله رود آمده، در آن موقع سایه بانها و خیمه ها برافراشتند.

شاه حکم کرد که حسین بیگ لله با فرقه ای از شیعیان معرکه مجادله، آب هبله رود را قطع نمایند. حسن بیگ لله حسب الامر قطع آب مذکور نمود . اهل قلعه چون چنین دیدند، قطع حیات خود نموده، دل به مرگ نهادند. حسین کیا روزسیم از بستن آب که قلعه نشینان بی تاب شده بودند، روی به سوی ارگ

۷۶ - استا = استاباد = استوانوند. قلعه دیگری به نام «استا» در خوانق است (خلاصه).

آورده، سه روز دیگر تحمل توانست نمود، تا آنکه روز شنبه بیست و هفتم ذی قعدة آن قلعه مسخر شد و ساکنان آن شربت مرگ چشیدند و حسین کیا به فرمان شاه اسماعیل در قفس متحصن شد. غازیان مرادیگه را بواسطه عبرت کباب نمودند و گوشت او را خوردند. حسین کیا بعد از تعذیب بسیار خود را بکشت و جسد او را در قوه ری سوختند.^{۷۷}

میرخواند مطالب تازه ای درباره امیر حسین کیای چلاوی می نویسد

میرخواند امیر حسین کیای چلاوی را «حسن کیا» می نامد و ظاهراً تنها مورخی است که نام او را به اشتباه ذکر کرده است. شرحی که او درباره جریان سرکشی امیر حسین کیا نوشته از این قرار است :

حسین کیا حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و ورامین و سمنان بود و مدتها در این ناحیه حکمرانی داشت. پس از برافتادن سلاطین آق قویونلو، ترکمانان در گرد او جمع شدند «در خود استقلالی دید و استکباری گزید» شاه اسماعیل، الیاس بیگ ابن یعقوب بیگ اوغلن را به حکومت مازندران معین کرده بود و بدین حوالی فرستاد. امیر حسین کیا او را در کبودکنبد به قتل رسانید و دوازده هزار سواره و جمعی پیاده فراهم آورد و کردن کشی همی گزید،

شاه اسماعیل در بهار سنه ۹۰۹ به پای قلعه کل خندان آمد و پس از فتح این قلعه به طرف قلعه فیروزکوه رفت. امیر علی کیای چلاوی راه اطاعت پیمود. امیر حسین کیای مازندرانی با دوازده هزار سوار و جمعی پیاده سر راه بر سپاه

شاه اسماعیل بگرفت ولی کاری از پیش نبرد و به قلعهٔ استا «که محکمترین قلاع آن ممالك و حصنی است صعب المسالك تحصن نمود» شاه اسماعیل نزدیک يك ماه این قلعه را محاصره کرد. چون دانست «که اهل قلعه از راهی مخفی که از سنگ تراشیده‌اند، از رود زیر قلعه آب به فراز باره می‌برند، حکم فرمود که راه رود را بگردانیدند و آب را از ایشان بسیدند. متحصنان بر آن قلعه از فراق آب چون ماهی بر خاک بی تاب شدند و به عجز درآمدند. مختصر پس از سی و پنج روز قلعه و قلعه‌نشینان به تصرف شاه اسماعیل درآمدند. شاه ابقا بر احدی نکرد، سوای بعضی از اهل قلم که قلم عفو بر جرایم ایشان کشید، تمام اهل قلعه را دستور قتل عام داد.

مراد بیگ جهان‌شاه لو - رئیس طوایف ترکمان آق‌قوینلوی بایندری که امیرحسین کیارا تقویت می‌کرد، به قتل آمد و امیرحسین کیا که خود را از اولاد کیان می‌شمرد، در قفس کرده معذب بداشتند، تا آنکه او خود را بکشت و به حکم شاه اسماعیل او را با آن قفس چوبین آتش زدند.

به قول صاحب احسن التواریخ در این حمله قریب به سی هزار کس به قتل آمدند.^{۷۸}

خواند میر پس از میرخواند قصهٔ امیرحسین کیای چلاوی را با اختلافاتی به این شرح نوشته است:

هنگامی که شاه اسماعیل پس از فتح همدان متوجه شیراز بود، خبر طغیان حسین کیا را شنید. الیاس بیگ ایغوراغلی را با جمعی کثیر به طرف بلاد رستم‌دار فرستاد و الیاس بیگ بنا بر دستور متوجه رستم‌دار شد. چون به حدود

آن دیار رسید، حسین کیا با جمعی از دیوساران رستم‌دار و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس حمله کردند. الیاس یک به قلعه ورامین عقب نشست. امیر حسین کیا و سربازان او به قلعه ورامین روی آوردند و چون دیدند فتح آن قلعه با جنگ میسر نیست، رسولان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن گفتند و امیر الیاس را با چرب زبانی از قلعه ورامین بیرون آوردند و چون با رستم‌داریان در آمیخت او را به قتل آوردند.

خبر قتل در قم به شاه اسماعیل رسید. شاه اسماعیل از قم به طرف قلعه کل خندان که یکی دیگر از قلاع رستم‌داریان بود روی آورد. قلعه را محاصره کرد و صبح روز دوم از چهار طرف جنگ در انداخت. جنگجویان دست به کنکره قلعه رسانیده و بر زبر بار و بر آمدند و قلعه را فتح کردند.

شاه اسماعیل پس از فتح قلعه کل خندان به طرف قلعه فیروز کوه رفت. مدت ده روز قلعه در محاصره افتاد. روز یازدهم قلعه فتح شد، و ساکنان قلعه را همچون قلعه نشینان کل خندان از دم تیغ گذراندند.

روز دیگر شاه اسماعیل به طرف قلعه استا که امیر حسین در آن متحصن بود روی آورد. امیر حسین کیا که در این قلعه جایگزین شده بود و دوازده هزار سوار و پیاده زیر فرمان داشت، آمادهٔ مقابله شد و از قلعه بیرون آمد تا در صحرا به جنگ پردازد و به قصد دستبرد در کمینگاهی نشست.

بهادران لشکر شاه اسماعیل به سر وقت امیر حسین کیا رسیدند. کارزار گرم شد و سپاه رستم‌دار به قلعه استا عقب نشست تا به جنگ قلعه پردازد.

خوند میر می نویسد: «قلعه استا فی الواقع قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام و بسان حصار فیروزه قام، محروس از نوائب ایام بهرام خون آشام و رودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و این معنی در کمال حصانت و متانتش فی افزود.»

شاه اسماعیل بیرون قلعه منزل کرد و دستور محاصره داد. چند روز قلعه در محاصره افتاد ولی کاری از پیش نرفت. شاه اسماعیل دانست که بمجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلات رزم و پیکار فتح آن حصار میسر پذیر نیست» دستور داد تا آب رود را بجانب دیگر اندازند و از پای قلعه دور سازند. حسین بیگک الله با جمعی «نهری عریض عمیق در بالای آب حفر نمودند و راه جریان رود را بدان جانب کشودند» در نتیجه قلعه بی آب ماند.

روز سوم از بستن آب قلعه فتح شد. ساکنان قلعه را به اسارت در آوردند و رو بسوی ارگ که محل تحصن امیر حسین کیا بود آوردند. ارگ قلعه نیز سه روز ایستادگی کرد و روز چهارم ارگ قلعه نیز فتح شد «تمامی اهالی استا و ارگ معروض تیغ یاسا شدند» مگر بعضی از اعظم اهل قلم که به حمایت زمره ای از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا را در قفس آهنین محبوس کردند و پس از چند ماه در قفس بمرد و جسدش را بسا محمد کره در میدان اصفهان سوزانیدند.

شاه اسماعیل از قلعه استا بهری آمد و از اینجا به خرقان و از خرقان متوجه اصفهان گردید.^{۷۹}

علی بن شمس الدین بن حساجی حسین لاهیجی درباره آمدن سلطان

حسن بن میرزا علی از کیا یان گیلان به کمک شاه اسماعیل شرحی دارد که حاکی از عظمت فتح قلعه استوناوند است، او چنین می نویسد:

در شرح قصه حضرت سلطان حسن به اردوی شاهی در پای قلعه آستا
و گریختن میر فیاض الدین از خدمت میرزا علی و باردوی
شاهی رفتن در سنه تسع و تسعمایه

چون صولت سرما فرو نشست و بردشتا فسرده گشت و از نسیم شمال رایحه
درد ربیع به مشام عالی شاهی رسید، کسب هوای ممالک فیروز کوه و اخذ سلطنت
میر حسین کیا و تسخیر قلعه آستا، در اصول و فروع خواطر خطیر اعلای شاهی
سرایت کرد و غنچه نوبهار نهال ابن آمال، به نسیم توجه شکفته گردانید و اشعه
خورشید، پرتو التفات بدان مملکت انداخت و در حین توجه رکاب همایون
به فیروز کوه، نور طلب سلطان حسن در ضمیر پاك نواب شاهی جلوه یافت و بدین
عزیمت قاصد فرخنده مقاصد فصیح تقریر شیخ کبیر که اکابرزاده اردویل و در
صنوف کاردانی آیتی و در علم و دانش غایتی بود، بدین امر به اسم رسالت، به خدمت
حضرت میرزا علی فرستاد. شیخ کبیر که ادراک دولت شرف صحبت حضرت میرزا-
علی حاصل کرد، صورت او امر علیه عالی به بدین وجه ادا کرد که موکب همایون
متوجه قلعه آستا است و اشارت شده که حضرت سلطان حسن، بالشکر به هر چه
زودتر، به اردوی عالی ملحق گردد و فر حضور و شرف مشاهده جمال پر نور
نواب شاهی را مطلع سعادت و اقبال و کمال رفعت و جلال خود شناسد. چون
رابطه اصلی و اتصال کلی حضرت میرزا علی و اخوان کامیاب، با نواب اعلای شاهی

سمت تأکید و صورت تأیید داشت و ررقم غدر و مکر پیرامون خاطر ایشان نمی گشت و در وظایف و لا و کمال صفا و اطاعت و انقیاد، متسق النظام و متفق الکلام بودند، و او امر و اشارات عالیّه را به سمع رضا اصفا نمودند و داعیه حرکت ارادیه، بر صفحه خاطر مبارک سلطان حسن رقم قبول یافت و توجه را باعث حصول مقصد خود می دانست. اگر چه بالذات خاطر حضرت میرزا علی راغب توجه سلطان حسن به اردو نبود، اما با وجود آنکه حرکت در طبیعت سلطان حسن بر سکون راجح بود و در توجه به جانب اردو، عدم اکراه را که دریافت، خواهی نخواهی برق سلطان حسن گرفته به اتفاق رکاب سعادت به رانکوه نهضت فرمودند و از رانکوه حضرت سلطان حسن متوجه اردو گشت. میرزا علی تا کولستان مشایعت نمود و فریدون تا دیمه بن به قدم عبودیت شتافته، از آنجا با سرور و نشاط و نقاره، به خدمت میرزا علی رسید.^{۸۰} علی جان خیرجی و سدید شفتی^{۸۱} صورت سرور فریدون را کتابت کردند و به عبارتی که دل می خواست و به عنوانی که آتش فتنه بر می خاست ادا نمودند و کتابت سر بهمر روانه خدمت سلطان حسن ساختند و نواب حضرت کوچ به کوچ، از راه لمسر و طالغان طی منازل می کرد و تمنی تمام در حصول سعادت دریافت ملازمت نواب شاهی مقصور می داشت و اردوی همایون در این محل به محاصره قلعه آستا که غایت ارتفاعش با فلک دوار دیدار می نمود و با کواکب سیار اسرار شایست گفت، شرف نزول فرموده، در تضییق اهالی قلعه شرایط تحفظ و تیقظ مرعی می داشتند و از تمادی محاصره و استحکام قلعه، سرداران فتح آیات شاهی و لشکری ضعیف تدبیر و متحیر بودند که دست تدبیر قضائشان شاهی که گوئیا بر طبیعت چار عنصر، قدرت و حکم داشت، با لشکری که جن صفت مسخر اراده

سليمان بود، به حبس نهر که اهالی قلعه از آن مشرع بر خوردار و ممتع بودند، شرف شروع پیوست و فی الفور آن مشرع بر اهالی قلعه مسدود گردانیدند و عنصر آبی مسخر اراده نواب اعلاى شاهى شده انفكاك احدى از قوای اربعه که در طبیعت اهالی قلعه سمت وقوع یافت، قوای ثلاثه بالضروره بى بقا و بى قرار شدند و عطش تنزل بر مزاج صغار و کبار قلعه غلبه کرد و قرار و سکون از ایشان وحشت نمود. میر حسین کیا که دستگیر بادغرور بود، پای بست خاك خواری و گردمذلت و نامرادی شد و در عجز و انکسار و طاعت کوفت و از طالعان آستان شاهى و طایفان کریاس جلالت اساس شاهنشاهی استدعا و التماس امان نمود و با اهالی قلعه خاك آستانه شاهى را ملتشم شفاه عبودیت و خضوع و خشوع گردانید. بیت:

اگر ز آهن و پولاد سفته حصن کنی

فلک به کین چو در آید اجل بکوبد در

قهر شدید الانقام شاهى، به قتل عام و تخریب آن ولایت جلوه نمود.^{۸۲} لشکری بر مثال « غلاظ شداد ولا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یؤمرون » قریب ده دوازده هزار مرد وزن و کودك شیرخوار را به قتل آوردند و لحوم اکابر آن ولایت را دسوم مجلس و طعوم لذیذ محفل گردانیدند و میر حسین کیا را محبوس قفس و هدف تیر استهزاء نا کس و کس و رقم دفتر قصص ساختند.

درائنای این فتح حضرت سلطان حسن به اردوی شاهى رسید و اعظم امرای شاهى مثل لله بیک و دده بیک و شیخ نجم کبری و دیگر امرا، در وظایف استقبال شرایط تعظیم و تکریم و اجلال به جای آوردند و به اعزاز هر چه تمامتر به مجلس شاه عالم پناه در آوردند. حضرت شاه گوهر خیرالمقدم از صدف دهان مبارک

بیرون کرد و بدین سعادت التفات، محسود نیرین ساخت و قصه تسخیر قلعه و قید میرحسین کیا، مذکور مجلس عالی گشت و از توفیر التفات شاهی، دیده مقصود روشنائی افزود. بعد از انصراف شرف صحبت، امرای حضرت، به رسم تعظیم در پیش سلطان حسن بوده، قرب جوار خیام خاصه شاهی، به خر گاهی که تعیین کرده بودند فرود آوردند و مهمانداران به وظایف تعظیم، کمر خدمت بر میان بستند و به انواع اطعمه مجلس را آرایش دادند.

پنج شش روزی که نواب شاهی به منزل فتح شرف نزول فرمودند، عنان جهان کشا، در ظل اقبال، بر سمت سوق بلاق انعطاف فرمود و عید قربان در موضع شمیران سمت وقوع یافت و در آن منزل بساط مجلس بزم گسترانیدن فرمود و در آن مجلس نواب شاهی، رخسار نشاط و طرب بر افروخت و اقداع فرح و شادکامی دایر گردانید و جام خورشید صفت سپهر جلال، پراز جواهر یاقوت ساخت و امرای نامدار چون سبعة سیار در سلك صحبتیان در آورد و در مجلس آسمان فرسا انتظام یافتند و رؤس لشکری در چمن بندگی بر مثال سروسهی به قدم اخلاص راست ایستادند.^{۸۳} نور حضور شریف سلطان حسن از مطلع خاطر اشرف اعلی سر برزد و به احضار ایشان اشارت کرد. حضرت سلطان حسن که به استفاضه صحبت مشرف و مسرور گشت، به دست راست جادادند و فرزند سلطان حسین بیقرا که به التفات مجلس سرافراز شد، به دست چپ جامعین فرمود و در آن مجلس سرور صحبت عظیم در گرفت. دست دریا نوال شاهی به عطایا گشاده گشت و قامت احوال سلطان حسن را به خلعت خاصه و عطیه کمر شمشیر زیب و زینت داد و به ایادی

کرم، تاج‌شاهی برفرق مبارک سلطان حسن تاج‌افتخار ساخت و آن شب بدان مقام فردوس آئین‌اوقات به نشاط گذرانیدند.^{۸۴}

میر تیمور مرعشی درباره فتح قلعه استوناوند می‌نویسد:

گفتار

در رفتن میر شمس‌الدین خان دریای قلعه استوناوند

به‌مدد نواب همایون شاهی و فتح آن قلعه

چون موکب همایون به بلده قم رسید، عساکر منصوره به اطراف وجوانب شتافتند. جمیع مملکت در تحت تصرف اولیای قاهره درآمده از آن جمله الیاس بیگ نام جوان قزلباش که از معتمدان درگاه جهان‌پناه بود به کبود گنبد^{۸۵} از توابع ری رسید در آنجا با سپاه تابع خود فرود آمدند. این خبر به میر حسین - کیای چلاوی رسید که موکب همایون به بلده طیبه قم نزول اجلال فرموده، عساکر نصرت‌مآثر در اطراف و اکناف قم و ری پراکنده شده، جمیع مملکت را به تحت تصرف می‌آرند. از آنجمله الیاس بیگ نام بافوجی از عساکر منصوره به کبود گنبد^{۸۶} نزول نموده‌اند. آن شقی از این خبر بر آشفته گشته، با سپاه نکبت همراه روانه کبود گنبد^{۸۷} شده در حینی که الیاس بیگ با سپاه فرود آمده، مردم آنجا به ضیافت ایشان و سرانجام پیشکش جهت سرکار همایون مشغول بودند که رسید، جنگ در پیوست. غازیان ظفر انجام که در آن قریه متفرق

۸۴ - تاریخ خانی ص ۱۶۰ .

۸۵ و ۸۶ و ۸۷ - اصل : کرد گنبد.

بودند از استماع این خبر مو حش مکمل گشته، روبه پیکار گذاشته، محاربه عظیم روی داد. از طرفین جمعی به قتل رسیدند. الیاس بیک مانند شیر گرسنه که در رمه گوسفند در افتد به هر طرف تاخته از کشته پشته ساخته، اما همان مثل است که: بیت

پشه چو پر شد بزند پیل را

با همه تندی و صلابت که اوست

مورچکان را چو بود اتفاق

شیر ژبان را بد رانند پوست^{۸۸}

چلاویان از اطراف الیاس بیک در آمده او را دستگیر نمودند. بقیه سپاه منهدم شده، به طرف قم بدر رفتند. میر حسین کیای چلاوی از غایت قلت عقل و کمال گمراهی هیچ اندیشه ننموده، و از سطوت غضب همایون و سخط عدوسوز شعله دولت روزافزون حذر ننموده، به قتل الیاس بیک فرمان داده، به نکال هر چه تمامتر به قتل آورد.

چون کریختگان به اردوی کیهان بوی رسیدند، احوال الیاس بیک و جرأت چلاویان غدار را به معرض عرض باریافتگان در گاه عرش اشتباه رسانیده، آتش غضب شاهانه ملتهب و مشتعل گشته، به تسخیر قلعه استوناوند فرمان همایون شرف نفاذ یافته، بعضی از امرا که به آن امر مأمور گشته، روانه آن حدود شدند.

میر حسین کیای بر گشته بخت به استعداد قلعه داری پرداخته، از هر طرف سپاه فراهم آورده، چون دم از ولای سلطان حسین میرزای کورگانی می زد، کس به نزد ملازمان او که در خوار و سمنان و دامغان بودند فرستاده، مدد

طلب نمود.

اماعسا کر نصرت مآثر قلعه‌ها حصار داده جنگ در پیوستند و میر حسین - کیا نیز آمادۀ محاربه گشته، به جد و جهد تمام جدال و قتال می نمود. چون آن قلعه از آسیب سیمه و آشوب توپ ایمن بود، عسا کر نصرت مآثر را کاری از پیش نمی رفت. بعد از کوشش و سعی بسیار عاجز شده، قلعه را استوار و اعدای را جرار و کرار یافته، سوی عرض صورت حال علاج ندیده، عرض حالات به مسامع عز و جلال رسانیده، پادشاه گیتی ستان بالشکر قیامت اثر به پای قلعه رسیده، قلعه را محصور و محصون نمود به نوعی که مور را مجال تردد نبود.

چون مدت محاصره امتداد یافته، قریب به دو سال کشید. این خبر منتشر شد. میر شمس الدین خان - والی مازندران - از استماع این خبر وحشت اثر و امتداد محاصره بغایت محزون و ملول گشته با سه هزار سوار و پیاده به عزم بساط بوسی و جنگ قلعه روانۀ اردوی معلی گردید. به اندک مدت به شرف پابوس مشرف گشته به نوازشهای شاهانه سرافراز شد.^{۸۹} لشکر او به طرف دیگر فرود آمدند و از هر طرف سیمه‌ها بسته، در فکر فتح آن سراسیمه بودند. و میر شمس الدین خان بانواب همایون به کنکاش تسخیر قلعه اشتغال نموده، به عز عرض رسانید که این قلعه را مسخر ساختن دوراه دارد یکی راه آب قلعه مسدود کردن، دیگر ابواب صلح مفتوح ساختن. اگر فرمان همایون بوده باشد من در این دو امر بکوشم، مگر نسیم فتح و نصرت به وزیدن آید.

نواب گیتی ستانی رأی او را مستحسن دانسته، فرمود که چون شما را با ایشان قرب جوار است شاید که به عهد و پیمان شما این فتح صورت بندد.

میرشمس الدین در این امور اندیشیده به دستیاری بخت و مدد اقبال همایون شخصی از فیروزکوهی بهم رسید که ممر آب قلعه بلد بود او را به مال و نعمت دنیائی فریفته آن [مرد] در شب ایشان را بدان ممر برده که از رودخانه آب را بانقب به قلعه برده بودند و در قلعه چاه بزرگ ساخته با گاو آب می کشیدند و از عقب قلعه راه داشتند که ظاهر نبود، در شب علوفه و مایحتاج به قلعه می رسانیدند بدون آنکه حیوانات بیارند آدم به دوش می آورد. از این ممر نیز میرشمس الدین واقف گشته، سپاه خود را فرستاده آن مردم [را] با آذوقه گرفته، به نظر همایون رسانیدند و در باب آب نیز به معرض اشرف رسانیده، ممر را مسدود ساختند^{۹۰} اهل قلعه مضطرب گشته دانستند که این تدبیرات متین از فتایح افکار والی مازندران است که ایشان بلد این بلادند و مردم را بایشان نفور نیست بلکه رغبت تمام می نمایند، در خفیه کس به خدمت میرشمس الدین خان فرستاده پیغام داد که ما و شما همسایه و از یک ولایتیم و هرگز در خدمتکاری تقصیر ننمودیم و قلعه استوناوند^{۹۱} کلید مازندران بلکه کل دارالمرز است. اگر لشکر بیگانه این را مسخر کند، عنقریب به ولایت دارالمرز مستولی شده، به کارکنان خود سپارد. عجب از آن عالیجاه که فکر مآل ننمودند و این قضیه را متوجه نشده، به اهانت و خذلان ما سعی می نمایند.

میرشمس الدین خان در جواب او نصایح دلیذیر فرموده از قبایح سابق تنبیه و تعزیر شافی بیان نمود. فرستاده را روانه نمود، تعهد صلح و قول امان نیز در میان نهاد. قاصد در شب خود را به قلعه رسانید. جواب پیغام ادا نمود. اهل قلعه که دو سال متخصص بودند، به صلح راضی شده باز کس فرستادند و در باب صلح استغاثه

۹۰ - تاریخ خاندان مرعشی مازندران ص ۶۵.

۹۱ - اصل «استا» و صحیح نیست. این قلعه به نامهای استنا باز و استوناوند خوانده شده و «استا» نام قلعه فیروزکوه است (معجم البلدان ذیل استنا باز و استوناوند و فیروزکوه)

نمودند. میر شمس الدین خان او را به خادمان سپرده، خود به خدمت نواب اشرف رفته، در باب صلح گفتگو نمود، به معرض قبول افتاد. قاصد خبر برده میر کپک چلاوی را جهت وثوق عهد و غلط پیمان به خدمت نواب خان فرستاد، خان عالیشان میر کپک را به نظر کیمیا اثر رسانیده او را به شفقت شاهانه و مواعید پادشاهانه مستمال ساخته تعهد نموده که میر حسین کیا را از قلعه بیرون آورد. میر کپک مرخص شد، به قلعه رفت و میر حسین کیا را که ابن عم او بود مع قرابت نسب و اعتماد کلی نیز بر او داشت فریفته، به لطایف الحیل از قلعه بیرون آورده، به اردوی میر شمس الدین خان رفتند. میر شمس الدین خان کسان به قلعه فرستاده، مضبوط [ساخت] بعد از آن عرض حال به مسامع عز و جلال رسانیده حسب الامر اعلیٰ میر حسین کیا را به نظر کیمیا اثر رسانیده، به یکی [از] امرا سپردند. میر کپک [را] به انعام و احسان پادشاهانه نوازش فرمودند و قلعه را حسب الحکم جهان مطاع خراب و ویران ساخته در قلع و قمع ماده فساد سعی بلیغ نمودند اهالی قلعه و قریه پای قلعه [را] کوچانیده متفرق ساختند.

بعد از سه یوم میر حسین کیا را در آن قفس که آن شقی متکبر جهت پادشاه دین پناه ساخته بود، در همان قفس کرده، به بالای شتر بستند. هر روز زحمتی تازه و مشقتی بی اندازه می رسانیدند. عاقبت به نحوی که الیاس بیک را به قتل رسانیده بود، قصاص کردند.^{۹۲}

مخبر السلطنه مهدیقلی خان هدایت دربارهٔ امیر حسین کیای چلاوی

می نویسد:

حسین کیا^{۹۳} حاکم فیروز کوه، سراز گریبان عصیان درآورده، الیاس بیک بن یعقوب بیک اوغلن که حکومت مازندران داشت، به دفع او پرداخت و در کبود-کنبدکار او را بساخت و خود پا از کلیم بیرون نهاد^{۹۴}، در آغاز سال ۹۰۹ سر تسلیم پیش آورد و شاه اسماعیل به قلعه فیروز کوه در آمد، در دفع حسین کیای^{۹۵} مازندرانی که سر راه برپادشاه گرفته بود و در قلعه استا^{۹۶} مأمن ساخته بود. یک ماه معطل شد، تا آب را از قلعه بر گردانیدند. نهیب عطش، قلعه کیان را بر سر پوزش آورد. پیر و برنا را ازد م تیغ انتقام گذرانیدند که شاه سی و پنج روز در پای آن قلعه چله نشسته و در عالم خلسه طرح قتل عام ریخته.

نفس اژدرهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است
احسن التواریخ عده قتل را سی هزار نفر نوشته، نگارنده می گوید: ده نفر، جرم اطفال چیست؟

صدداد که تاریخ پراز بیداد است.

۹۳ - در اصل حسن کیا و اشتباه است .

۹۴ - منظور امیرحسین کیای چلاوی است.

۹۵ - در اصل حسن کیا و اشتباه است .

۹۶ - در اصل : ستا، ظاهراً با ابتدای به سکون .

الکای هبله رود و استوناوند

پس از سال ۹۰۹ قمری

در سال ۹۸۵ سمنان و دماوند و هزار جریب و هبله رود را خاصه نواب علیه عالیه بیگم نمودند.

ظاهراً در این تاریخ هبله رود که استوناوند نیز جزء آن است جزء املاک خالصه به حساب آمده و مخصوص نواب علیه بیگم بوده است.^{۹۷}

در سال ۹۹۴ قمری الکای هبله رود و فیروز کوه به ولی خان سلطان شفقت شده بود.^{۹۸}

در سال ۹۹۶ بواسطه آنکه محمد خان ترکمان و خلف او - ولی خان سلطان - را فتنه قزلباش می دانستند ، الکای هبله رود و هزار جریب را بدیشان عنایت فرموده ، مقرر شد که بعضی محال مازندران نیز به تیول ایشان باشد و پدر و پسر را به حکم از شهر بیرون کرده روانه آن صوب گردانیدند.^{۹۹}

مرحوم پورداود درباره استوناوند می نویسد:

ری از قدیم از شهرهای بسیار مقدس شمرده می شد و مرکز روحانیت

۹۷ - خلاصه التواریخ ص ۶۶۵ .

۹۸ - خلاصه التواریخ ص ۸۵۶ .

۹۹ - خلاصه التواریخ ص ۸۶۹ .

ایران بود. موبدان موبد بزرگ که عنوان زرتشتروتمه^{۱۰۰} داشت، در همین ری زندگی می کرد و یک قسم سلطنتی داشت. ایالت ری مرکز فرمانفرمائی مادی و معنوی او بود.

ابوریحان بیرونی از موبدان موبد ری اسم برده و بدو عنوان مسمغان^{۱۰۱} می دهد و از ملوک دنیاوند می شمردش.

یاقوت نیز در معجم البلدان از برج و باروی استوناوند در ناحیه دنیاوند در ایالت ری صحبت می دارد و می گوید که آن را «جرهد» نیز می گویند. از جمله جاهائی که عربها نتوانستند زود فتح کنند، همین استوناوند است. در عهد خلیفه مهدی، پس از چند زردو خورد مرکز روحانیت ایران نیز به دست اعراب افتاد. به قول طبری فتح قلعه استوناوند در سال ۱۴۱ قمری صورت گرفت. مسمغان بابرادرش درس لشکریان خویش گرفتار عربها شدند. دودختر مسمغان به رسم ارمغان به بغداد نزد خلیفه فرستاده شد.^{۱۰۲}

به معنی مانند زرتشت Zarathuštro - Tema - 100

۱۰۱- مس (بفتح میم) تا امروز در لهجه زرتشتیان یزد و کرمان به معنی بزرگ است. لفظ «مسمغان» مرحوم پشورداود را به اشتباه انداخته، تاجائی که نگارنده تحقیق کرده است، این لقب درباری است و از طرف شاه اعطا می شده، چنانکه در صفحات گذشته دیدیم فریدون ارمائیل را با این که ایرانی نیست به لقب مسمغانی مفتخر کرده است بنا بر این، این کلمه هیچگونه ربطی با موبدان موبد و دستور و امثال آنها ندارد. دو سه مسمغان در مازندران داریم که هیچکدام مقام مذهبی نداشته اند.

۱۰۲- گاتها ص ۲۵ و ۲۶.

استوناوند از نظر مارکوارت

مارکوارت می نویسد که در سال ۱۳۱ قمری ابومسلم، مسمغان را به اطاعت دعوت کرد. چون او امتناع کرد، موسی بن کعب را به جنگ او فرستاد، اما کاری از پیش نبرد، تا آنکه در زمان منصور خلیفه مسمغان شکست یافت و با برادرش ابرویش و دو دخترش در قلعه استوناوند به دست عرب افتادند.^{۱۰۵}

دروازه سرزمین خزران

یا

Caspiae Portae دروازه کاسپی

جغرافی نویسان یونانی و رومی درباره این دروازه نوشته اند:
تنکه بسیار باریکی است در رشته کوههای آسیای مرکزی، در جنوب شرقی کوههای Iosonius که از این تنکه مردم آمد و رفت داشتند و اسکندر هم از ماد به هیرکانی از این تنکه گذر کرد و بارها جغرافی نویسان قدیم این تنکه را به عنوان مبدأ اندازه گیری نصف النهار یاد کرده اند.^{۱۰۶}

۱۰۵ - ایرانشهر ص ۱۲۷ .

106 - Isidorus Charcenus, 8- Polybius, V, 44; Diodorus, II, 2 ; Quintus Curtius, VI, 4, 16; Strabo , I, 64; XI, 505, 514, 522, 526 etc; Pomponius Mela, I, 81; Plinius I, 6, 17, V, 99; VI, 40; Arrianus VI, 19, 20 etc; Dionisius Perie geta, 1064; Petolemaeus, I, 12, 5; VI, 2, 7; Diocassius LXIII 8; Amm - ianus Marcellinus XXIII, 6.

برای روشن شدن مطلب نخست باید دانست که کوههای Iosonius کجاست. جغرافی نویسان یونانی و رومی در شرح و توصیف این کوه نوشته‌اند: ۱- دماوند.

۲- رشته اصلی کوههای آسیای مرکزی (آریانا) که در جنوب دریای خزران است و هیرکانیا را از ماد جدا می‌کند.^{۱۰۷} از این دو توصیف، مطالب زیر برای ما روشن می‌شود:

دروازه سرزمین خزران تنگه بسیار باریکی است در جنوب شرقی کوههای دماوند که جزء رشته اصلی کوههای آسیای مرکزی است و این رشته کوهها خاک هیرکانیا را از سرزمین ماد جدا می‌کند. نکته‌ای که بسیار شگفت‌انگیز است اینست که این تنگه را جغرافی نویسان قدیم به عنوان مبدأ اندازه گیری نصف النهارات می‌شناخته‌اند. در صورتیکه این نکته در کتب جغرافیائی دوران اسلامی تا کنون یاد نشده، یا نگارنده بدان برخورد کرده است. ما شرحی در این باره خواهیم نوشت.

برای شناسائی خاک‌ماد احتیاجی به مراجعه نیست. خاک عراق عجم دوران قاجاری که شامل شهرهای همدان و قزوین وری و آوه و ساوه و قم است مقداری از خاک ماد قدیم را تشکیل می‌دهد. این خاک از مشرق به پهنه ری و ورامین ختم می‌شود. از این پهنه راهی قدیمی از ماد به پارت می‌رفته است و سر دره خوار را قطع می‌کرده. با اینکه این راه شرقی غربی است و به هیرکانیا ختم نمی‌شد، گذشتگان ما بدون بررسی و مطالعه، سر دره خوار را دروازه خاک خزران خوانده‌اند و توجه نکرده‌اند که باید به دنبال راهی شمالی جنوبی باشند که به هیرکانیا ختم شود. حال باید دید هیرکانیا کجاست.

جغرافی نویسان یونانی و رومی در تعیین محل هیرکانی نوشته اند:

۱- مازندران.

۲- منطقه ای از آسیای مرکزی (آریانا) بر ساحل جنوب شرقی دریای

خزران که از خاک پارت با کوه Labus جدا می شود و کوههای Iosonius (کوههای دماوند) حد فاصل میان هیرکانی و خاک ماداست و خاک ماد در جنوب غربی هیرکانی است. جنوب ناحیه هیرکانی کوهستان جنگلی است و دره های شمالی آن حاصلخیز است^{۱۰۸}، ساکنان آن مردمی خشن و جنگجو هستند و یکی از ساتراپهای امپراطوری ایران بوده است.^{۱۰۹}

بنابراین هیرکانی در ساحل جنوب شرقی دریای خزران است که کوههای دماوند این ناحیه را از ماد جدا می کند. پس دروازه سرزمین خزران باید در حدود خاک ماد باشد و راه آن به هیرکانی (قسمتی از مازندران و ناحیه کرکان) ختم گردد.

۱۰۸- اگر هیرکانی را گرگان بدانیم شمالش دشت است و اگر مازندران بدانیم شمالش دریاست.

109 - Xenopho, An. VII, 8,5, Cyr. I,5,2, etc. Aristoteles, Meteor, II, 1; Mund, 3; Polybius, X, 29, Diodorus XVII, 75; Quintus Curtius, IV, 5, etc, Strabo, II, 72, XI, 508; Pomp - onius Mela, III, 43, etc. Plinius, VI 36,46, Arrianus, III, 8,4, etc. Dionysius Periegeta 718, Ptolemaeus, I, 12,6, V, 9, 12,13,6, Plutarchus, Alex. 44,47; Pomp. 34; Caes, 58; App. Syr. 55.

تنها راهی که میان این دوپهنه قابل عبور است همین راه کنار هبله رود است که از خوار (قشلاق = کرمسار) از راه قدیمی خراسان جدامی شود و به طرف شمال می رود و از هفت دربند می گذرد که نخستین و مهمترین آنها قلعه استوناوند بوده است.

قلعه استوناوند بر دست چپ آب هبله رود، یعنی بر یال کوه ساحل شرقی است. ازدل این قلعه دیواری عظیم به پوزه کوه مقابل کشیده بودند و به مرتفعات کنار ساحل دست راست (یعنی غربی) به برج و باروی خشتی عظیمی متصل کرده بودند. این دیوار دروازه ای سنگی داشت که در زمان رضاخان، هنگامی که راه آهن شمال را می کشیدند منفجر کردند و امروز از آن نشانی بر جای نیست. ولی دنباله دیوار خشتی قطوری بر پوزه غربی کوه در مقابل قلعه استوناوند بر جای است و دلیلی تواند بود بر اینکه دنباله این دیوار دره هبله رود را قطع می کرده و به برجهای ساحل شرقی رودخانه که جزء بناهای دژ استوناوند است می رسیده است. نظیر این دیوار سنگی در سراسر دهانه دره ای که دو قلعه ساروی بزرگ و کوچک در آن بنا شده، دیده شد که تا امروز باقی است و دروازه ای بادی آهین داشته است.

ظاهراً شاه اسماعیل پس از تسخیر و تخریب دژ استوناوند این بار و دروازه را به حال خود گذاشته است. این بار و باستحکاماتی چون دژ استوناوند را «بند اول» یا «دربند اول» می خواندند.

بند دوم با استفاده از غارها و زاغه های دست ساخت در کوه، مستحکم بوده و ظاهراً ساکنان دیگری هم غیر از مستحفظین داشته که زندگی غارنشینی داشته اند. پایین این بند ساختمانهایی است که ظاهراً صفوی و مربوط به دوران راهسازی شاه عباس از اصفهان به مازندران است.

بند سوم به نام «محمود آباد» یا «کفتار دره» یا «کفتار دره» معروف است.
 بند چهارم در قدیم به نام «حسن آباد» شناخته می شد و امروز به نام ایستگاه
 راه آهن «سیمین دشت» خوانده می شود.

بند پنجم گذر خانی است که در قدیم به نام «سهرخ» شهرت داشته.
 بند ششم «انزها» (بفتح الف و کسر زاء) است.
 بند هفتم قلعه عظیم و قدیمی فیروز کوه است که دهکده زیر دست و متصل
 به آن «ویمه» خوانده می شد.

راه از اینجا در دشت پهناور فیروز کوه می افتاد و سرانجام به «گدوک»
 فیروز کوه، می رسید و از تنگه کولا سر ایزر می شد و در کنار رودخانه تالار
 به چمنو = علی آباد = شاهی = قائم شهر می رسید. انتخاب راه از این پس با
 مسافر بود.

از گدوک فیروز کوه تا علی آباد، بند و سد و قلعه های راهداری زیادی
 وجود داشت که خود مقاله ای جداگانه می خواهد.

در شبکه راه قدیمتر، از سه راهی ده نمک هم راهی به طرف شمال جدامی شد
 و به چهارطاق با قلعه عظیم آن می رسید و پس از گذشتن از قلعه ضحاک و رامة پایین
 و رامة بالا و قلعه کیخسرو به جاده اصلی کنار هبلرود می رسید و به فیروز کوه
 می رفت.

هبله رود

رودخانه‌ای که راه دروازه کاسپی از کنار آن می‌گذرد

سرچشمه هبله رود در کوه‌های «سا» و «واشی» از کوه‌های شمالی فیروز کوه است. این رود پس از گذشتن از «واشی تنگه» و چمن فیروز کوه، دوشاخه دیگر به آن می‌پیوندد:

یکی شاخه کورسفید که از چمن کورسفید در شمال فیروز کوه سرچشمه می‌گیرد. دیگری شاخه ایست که از چمن شورستان و کنگر خانی شروع می‌شود. این دوشاخه پس از تلاقی با یکدیگر به عمود اصلی می‌ریزند و عمود اصلی به سمت غرب جریان پیدا می‌کند.

از دست راست شاخه دیگری به نام «نمرود» به عمود اصلی می‌ریزد. این شاخه از کوه‌های قاری داغ (کوه برفی) سرچشمه می‌گیرد. خود این شاخه دارای دوشاخه فرعی است که یکی از آنها از ناحیه «قزانیچای» از کوه‌های «نجف‌در» و «زرایمان» و «وزنا» شروع می‌شود و دیگری از کوه‌های «لرور» و «ارجمند» سرچشمه می‌گیرد و پس از گذشتن از بلوک فرح‌رود، در محلی به نام «دو آب و شقان» به شاخه قزانیچای می‌پیوندد. عمود این دوشاخه پس از گذشتن از تنگه «سل‌بن» (بفتح سین و کسر لام) به نام «نمرود» به سمت شرق جاری می‌شود

و پس از طی مسافتی و گذشتن از دهکده‌های «هرانده» و «خنده» در ناحیه فرح آباد، در جنوب ایستگاه مهاباد به عمود اصلی که از فیروز کوه آمده می‌رسد.

شاخه دیگر که آن نیز از دست راست به عمود اصلی می‌ریزد، شاخه «دلی‌چای» (رود دیوانه) است. سرچشمه دلی‌چای کوه‌های تاروموج در دهستان ابر شیوه پشتکوه دماوند است. این شاخه پس از گذشتن از دهکده‌های «هویر» و «دهنار» و «کهنک» از محلی به نام دلی‌چای می‌گذرد و پس از طی مسافت زیادی در حسن آباد (سیمین‌دشت امروز) به عمود هبله‌رود می‌رسد.

در فاصله میان سیمین‌دشت و خوار (گرمسار) از دو طرف آب‌های شور و بد مزه به هبله‌رود می‌ریزند و سرانجام به خوار می‌رسد و در سراب رود به شعب مختلف تقسیم می‌شود و به دهکده‌های خوار می‌رود.

فاضلاب رودخانه به آب‌های شور با طاق‌های جنوب گرمسار می‌رسد و در ناحیه جنوب شرقی کویر گرمسار از مجموع آنها رودخانه‌ای تشکیل می‌شود. این رودخانه به کویر شمال جندق می‌رسد و با طاق عظیمی تشکیل می‌دهد.^{۱۰۹}

دژ استوناوند محل عبور نصف النهار مبدأ بوده است هیرین = عارین = آرین = ارین = آریانا = نصف النهار مبدأ

در صفحه سیزده همین مقال خواندیم که «مهدی خلیفه ابن مسمغان را از قلعه عیرین = عارین امانش داد وری را بدو وا گذاشت و وارد قلعه استوناوند کرد، پس از ورود امر کرد تا گردنش را زدند.» این خبر را از گفته ابن فقیه همدانی در سال ۲۹۰ از گذشته دژ استوناوند آورده بودیم.

در صفحه ۸۴ ذیل عنوان دروازه کاسپی، از قول جغرافی نویسان یونانی و رومی دیدیم که تنگه دروازه کاسپی مبدأ اندازه گیری نصف النهار و طول جغرافیائی بوده است.

حال میان این دو خبر شرقی و غربی را باید پیوندی داد تا بتوان ثابت کرد که قلعه استوناوند محل عبور نصف النهار مبدأ بوده است. کلمات «عارین» و «آرین» و «ارین» چراغهایی هستند که راه تحقیق ما را می توانند روشن کنند. این کلمات که اختلاف شکل ولی اختلاف معنی ندارند از مکتب جغرافیائی ریاضی هندی در ادب جغرافیائی ایران وارد شده است. از اینرو باید مختصری درباره این مکتب شرح بدهیم تا خواننده مقدماتی در دست داشته باشد. مکتب جغرافیائی ریاضی هندی «سندهند» بر اساس چند رساله از رسائل هندی در این

زمینه، تا حدود پنجاه سال در ادب جغرافیائی اسلامی برقرار و استوار بود و در زمان مأمون که مکتب جغرافیای ریاضی یونانی، از یونان به فرهنگ مسلمانان رسید، مکتب هندی «سندهند» را نتوانست یکباره از میان بردارد.

بزرگترین ریاضیدان عصر مأمون، خوارزمی است که جداول فلکی خود را به نام «السند هند الصغیر» بر اساس کار هندوان گذاشت و علمائی چون بیرونی تا قرن چهارم هجری این مکتب را مورد استفاده قرار دادند.

این مکتب جغرافیائی ریاضی هندی، در غرب خلافت اسلام دوام بیشتری یافت و امثال ابراهیم بن عزرا و دیگران این مکتب را رواج بیشتری دادند، تا جائیکه دنباله آن به زمان کریستف کلمب نیز کشیده شد.

از مسائل مربوط به این مکتب اینکه: نصف النهار مبدأ شرقی است و محاسبه درجات از مبدأ شرقی شروع می شود. نظر هندوان این بود که نصف النهار مبدأ که از وسط آبادانی جزیره لانکا (= سرندیب = سیلان) می گذرد، خط استوا را در نقطه ای در همین جزیره قطع می کند. این نقطه تقاطع را مسلمانان «قبة الارض» یا «قبة» می نامیدند: ابعاد شرقی و غربی و شمالی و جنوبی عالم از این نقطه متساوی بود. هندوان طول جغرافیائی را از این نصف النهار مبدأ حساب می کردند. این خط نصف النهار به نظر ایشان از شهر «اوجینی» می گذشت. (اوجین Ujain امروز که جزء ناحیه مالوه Malwa است).

در این شهر است که رصدخانه معروف هندوان ساخته شده است و نام «اوجین» در زبان عربی به شکل «ازین» چنانکه بطلمیوس از آن یاد کرده است، نقل شد و بعدها به شکل «ارین» (بفتح الف و راء مهمله) درآمد. نام جزیره «لانکا» که مسلمانان این جزیره را بدین نام نمی شناختند، کم کم فراموش شد و موضع آن به نقطه ای میان هند و حبشه رسید. نتیجه این شد که مسلمانان محاسبه طول

جغرافیائی را از نصف النهاری که از «ارین» می گذشت گرفتند و میان قبة الارض و ارین فرقی قائل نشدند، تاجائیکه اصطلاح «قبة الارین» نیز به وجود آمد و جرجانی در کتاب «التعریفات» که در آن اصطلاحات علمی به ترتیب حروف الفباست می نویسد:

الارین محل الاعتدال فی الاشياء وهی نقطة فی الارض یستوی معها ارتفاع القطبین، فلا يأخذ هناك اللیل من النهار ولا النهار من اللیل وقد نقل عرفاً الى محل الاعتدال مطلقاً. با ورود مکتب جغرافیائی ریاضی یونانی به فرهنگ مسلمانان باز فکر اینکه مبدأ محاسبه طول جغرافیائی شرقی است، از دماغ مسلمانان بیرون رفت. همدانی در کتاب خود معروف به «صفة جزيرة العرب» طول شهرهای معروف عربستان را از شرق حساب کرده و به مأخذ خود یعنی مصنفات فزاری و حبش مروزی که دو جغرافی دان همزمان او بودند، اشاره کرده است.

با در آمدن مکتب «سند هند» در نوشته های جغرافیائی مسلمانان و مصطلحاتی چون «قبة الارض» و «ارین» کار نفوذ فرهنگی شرق تمام نشد، بلکه نظرهای تازه ای از طریق روایات ایرانی نیز وارد آثار و نوشته های جغرافیائی شد. بیرونی محل جزیره «جمکوت» (بفتح جیم) را نود درجه شرق جزیره «لانکا» در آخرین حد آبادانی جهان می داند و می گوید که هندوان این محل را «یاساکوتی» می خوانند و جزیره جمکوت را در شرق، مقابل جزیره خالدات در غرب می دانند.

بیرونی پس از نشان دادن محل جزیره جمکوت «کنگدژ» را بدل جزیره «جمکوت» معرفی می کند و می نویسد که قلعه کنگدژ در آخرین نقطه شرقی بر خط استوا، صد و هشتاد درجه شرقی جزایر سعادت (خالدات) و نود درجه شرقی «قبة الارض» است. این قلعه اساطیری «کنگدژ» چنانکه ایرانیان می پنداشتند،

به دست کیکاوس یا جمشید نباشد است.

این قبة الارض که در «ارین» بود به نوشته‌های جغرافیائی اروپائی نیز رسید. شاید برای نخستین بار در سال ۱۱۲۶ میلادی، مترجم جداول فلکیه خوارزمی این اصطلاح را وارد زبانهای اروپائی کرده این لفظ معنی اصلی خود را کم کم در آنجا نیز از دست داد و از محل شرقی خود به محلی شمالی منتقل شد.

مصطلحات فلکی و جغرافیائی هندی مستقیماً وارد فرهنگ مسلمانان نشد، بلکه بالباسی ایرانی به کتب علمی و جغرافیائی راه یافت.^{۱۱۰}

با این شرح شکی باقی نمی ماند که آنچه جغرافی نویسان یونانی و رومی درباره نصف النهار مبدأ که از دروازه کاسپی می گذشته، نوشته اند صحت دارد. از آنجا که در همین رساله ثابت کردیم که دروازه کاسپی راه کنار هبله رود بوده است، پس می باید نصف النهار مبدأ که شمالی جنوبی است، از این دره یا از دژ استوناوند که سابقه تاریخی سه هزار و هشتصد ساله دارد بگذرد. زیرا هیچ دره ای تا کنون نصف النهار مبدأ یعنی صفر درجه نبوده است. فقط در دوران ناصری است که یکی از ترسیم کنندگان نقشه تهران، قلعه توچال را نصف النهار صفر درجه به حساب آورده است.

این مطلب بررسی ابتدائی است و امیدواریم اهل تحقیق و کسانی که با جغرافیای ریاضی سروکار دارند این نکته را رد یا تأیید کنند.

۱۱۰- از مقاله نگارنده در گوشه ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران ص ۶۸ و

بررسی اجمالی وضع موجود دژ استوناوند

۱- کلیات: دژ استوناوند بر فراز تیغه‌های بلند و ناهمواریهای دامنه جنوبی کوهستان البرز استوار شده و بقایای برج و باروی پیرامون آن، پهنای دره هبله رود و راه قدیمی کناره غربی رود را در میان گرفته است، برجهای دیدبانی این دژ بر تمامی طول دره و کناره‌های جنوبی رودخانه تاحد اراضی هموار حاشیه شمالی کویر ناظر است.

موقعیت جغرافیائی و ناهمواریهای تپه‌ها و دیواره‌های رفیع طبیعی پیرامون دژ، بیشترین سهم را در ایجاد شکل تسخیر ناپذیر و دست نیافتنی آن داشته و پدید آورندگان آن در پاره‌ای از نقاط با کاستن از جسم تپه و در پاره‌ای از دیگر جایها با افزودن خاک طبیعی تپه‌ها بر مواضع دیگر دسترسی به سطوح فوقانی و داخل دژ را غیر ممکن ساخته و با احداث برج و باروی قابل دفاع بر بلندیهایی منتخب طبیعی و یادستکاری شده آن اشکالات مضاعفی بر صعوبت دسترسی به دژ و یا بر تسهیل دفاع از آن افزوده‌اند.

شکل ناهنجار طبیعت در این بخش از دامنه‌های البرز نشانگر وجود چین خوردگی لایه‌های سطح زمین است، بطوریکه در اغلب نقاط لایه‌های رسوبی بصورت سطوح موازی قائم و یا مایل نزدیک به سطح قائم درآمده، و با فرسایش و آب شستگی لایه‌های سست، لایه‌های مقاومتر رسوبی بصورت دیواره‌های موازی رفیع و طولیلی باقی مانده است، که گاه درازای این دیواره‌های طبیعی به بیش از یک کیلومتر و ارتفاع آنها به بیش از یکصد متر و در بعضی از امتدادها به سیصد متر از پای سطوح جداره‌های لایه‌های قائم می‌رسد.

درپای این دیوارهای غیر قابل صعود و صعب العبور، تپه‌های کوچکتري که احتمالاً از انباشته شدن توده‌های شسته شده لایه‌های سست ایجاد گردیده‌اند، با نظم خاصی شکل گرفته‌اند. این لایه‌ها و چین خوردگیهای سطح زمین، از نوعی بتن طبیعی (کانگلو مرا) است که بخش اعظم آن از گرده سنگهای رودخانه‌ای به درشتی يك انار و سنگهای خردتر و درشت‌تر تشکیل شده که در نوعی ملایط آهکی محکم شده‌اند.

آبهای سطحی ناشی از نزولات آسمانی، آبراهه‌های كوچك و بزرگ و دره‌های عمیقی در چین خوردگیهای این بخش از کوهستان ایجاد کرده است که امتداد آنها به دره شمالی جنوبی بستر هبله رود می‌انجامد، این دره‌های فرعی بخودی خود موانع طبیعی دیگری، علاوه بر دیوارهای رفیع غیر قابل صعود، در راه دسترسی به برج و باروی پیرامون دژ و نفوذ به درون آن به شمار می‌آیند. (عکس شماره ۱)

سطح چین خوردگیهای زمین در اطراف دژ و بلندیهایی درون آن فاقد پوشش گیاهی چشمگیر است و بجز در گوشه و کنار دره‌ها و دامنه‌های تپه‌ها که گاه بوته‌های گیاههای بومی روئیده است، اثر دیگری از حیات گیاهی در چشم‌انداز عمومی منطقه دیده نمی‌شود.

دژ استوناوند در محل تلاقی فضای دره عمیقی که از سمت غرب به دره هبله رود راه پیدا می‌کند شکل گرفته است (عکس شماره ۲). با وجود بقایای برج و باروی دژ و راستای آنها در هر سه بخش اراضی این موضع، تسلط و نظارت دژ بر امتداد دره‌ها و راه‌هایی که در مسیر هموار کناره رودخانه و دژ غربی امتداد داشته غیر قابل تردید به نظر می‌رسد.

گفته‌های یکی از افراد بومی که خود را علی‌شکارچی معرفی نمود، حاکی از: «وجود راه قدیمی از طریق دره غربی است که مورد استفادهٔ عشایر برای کوچ بوده و هنوز برای چرای رمه‌ها مورد استفادهٔ شبانان قرار می‌گیرد، بر مسیر این راه، هفت قلعهٔ قدیمی متروک وجود دارد که اولین قلعه دژ استوناوند بوده و از طریق درهٔ غربی به فیروز کوه منتهی می‌گردیده است، و همچنین به گفتهٔ نامبرده در پنجاه و پنج سال قبل در موقع احداث راه آهن و تعبیهٔ تونل و پلی که در زاویهٔ جنوب غربی، محل تلاقی درهٔ غربی با درهٔ هبله رود واقع شده، سنگ دروازه‌ای بوده که در حین عملیات ریل‌گذاری واحداث تونل در تپه‌ایکه برج و باروی غربی دژ بر فراز آن استوار باقی مانده، مورد تخریب قرار گرفته است.» (عکس شماره ۳)

با وجود یکپارچگی فضای عمومی محصور در بین برج و باروهاییکه بر بلندیهای هر سه بخش مجاور درهٔ هبله رود و درهٔ غربی باقیماندهٔ اختلاف قواره‌های مصالح و نوع کار ساختمانی که بویژه در شالودهٔ دیوارها دیده می‌شود و همچنین میزان متفاوت فرسایش در بخشهای مختلف دژ را میتوان نشانی از شکل‌گیری تدریجی دژ در دوره‌های مختلف تاریخی دانست، ولیکن به لحاظ شباهت و عمومیت بنائی با مصالح خشتی در سطوح فوقانی شالوده‌های سنگی، بر محیط تمامی سطوح ساخته شده، آخرین دورهٔ ساختمانی دژ شامل تمامی سطح توسعه یافته آن به نظر می‌رسد.

ناظر بودن برجهای ساخته شده بر بلندترین تپه‌های هر دو سمت شرقی و غربی هبله رود در راستای جبههٔ جنوبی دژ، نشانهٔ ضرورت به مراقبت و توجه محافظین دژ به راستای شمالی جنوبی درهٔ هبله رود، برای دفاع و حمایت از سرزمینهای شمالی دژ و نکهبانی از مرز کوهستان شمالی در مقابل تجاوزات

احتمالی از سمت جنوب حاشیه شمالی کویر) می باشد. (کروکی يك)

۱- بخش غربی هبله رود

وسعت بخشهای مختلف دژ در کناره های شرقی و غربی رود متفاوت است و باینکه اراضی کناره غربی بر محور شمالی جنوبی دره هبله رود واقع شده و از لحاظ دیدبانی بر امتداد این دره در جنوب دژ و همچنین بر راستای محور دره غربی ناظر و مسلط است، وسعت آن کمتر از ۵/۱ هکتار و سطح اراضی محصور و مستحذات دفاعی آن بمراتب از اراضی مرتفع محصور در کناره شرقی هبله رود کوچکتر و بی اهمیت تر به نظر می رسد. بلندترین سطح تپه ایست که برج دیدبانی جنوب غربی دژ بر فراز آن احداث شده (تپه ایست که تونل راه آهن در زیر آن تعبیه شده) دارای ارتفاعی معادل يك سوم بلندترین سطوح دژ در بخش شرقی هبله رود است. (عکس شماره ۴)

بلندی های این تپه در ادامه ارتفاعات غیر قابل دسترسی غربی متصل به آن است و دامنه های تپه در سه جبهه دیگر به ترتیب، به خط القعر دره غربی که مسیر راه قدیمی از آن می گذرد (در شمال تپه) و خط القعر دره هبله رود که بستر آب رودخانه مجاور گردیده و راه قدیمی (و همچنین جاده شوسه امروزی) از طریق عبور از سنگ دروازه از آن بطرف غرب امتداد می یافته (در جبهه شرقی تپه) و بالاخره پستیهای دره هبله رود (در جنوب تپه) منتهی می شود. بانوجه به شیب زیاد دامنه های این سه جبهه، دسترسی به پای برج با اشکالانی مواجه بوده و مدافعین دژ از فراز برج قادر به پاسداری از آن بوده اند. (عکس شماره ۵)

دروضعیت موجود در جبهه شرقی برج، تقاطع باروئی که به برج متصل

بوده و راستای آن به سوی دامنه‌های شرقی تپه و بر سطح شیب‌دار آن ادامه داشته، بر جای مانده است، که با احتمال نزدیک به یقین تا بستر آب رودخانه کشیده می‌شده، و بر حسب قراین موجود جای سنگ دروازه را می‌بایست، در امتداد این بارو و دامنه‌های کم‌شیب و پائین جبهه شرقی، و احتمالاً در موقعیتی که جاده خاکی اتومبیل‌روی امروزی از آن می‌گذرد، جستجو نمود، با توجه به دخل و تصرفاتی که در جاده‌سازی و عملیات ساختمانی مربوط به تعبیه تونل صورت گرفته، احتمال یافتن مدارک مربوط به آن بعید به نظر می‌رسد. هر چند که موقعیت این برج بر سطح محو دره هبله رود بر تحرکات و رفتارهای مهاجمین در امتداد بخش‌های جنوبی دره هبله رود مسلط است و همچنین ناظر بر تمامی سطوح دره غربی می‌باشد. لکن در مقایسه مانده‌های ساختمانی آن با سایر بخش‌های برج و باروی پیرامون دژ و حتی در مقایسه با برج و باروی بخش شمالی دره غربی در ساختمان سنگی شالوده آنها تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد که با توجه به میزان فرسایش طبیعی مصالح آنها، ساختمان برج جنوب غربی و به تبع آن باروی شرقی و سنگ دروازه مربوط به آن را میتوان به آخرین دوره ساختمانی و حداکثر توسعه دژ نسبت داد، که زمان سلطه آشکار مدافعین سرزمین‌های شمالی و کوهستان و یا پناهی برای مبارزین حاشیه شمالی کویر به شمار می‌آید.

در بخش شمالی دره غربی بقایای برج و باروهای محیطی دژ بر فراز بلندیه‌های کناره غربی و بموزات دره هبله امتداد یافته است، لکن در امتداد پیوسته به آن در سطوح پست و بلند دره غربی بویژه در حوالی خط القعر این دره، بعلت عملیات راه‌سازی و دخل و تصرفاتی که برای دسترسی به معادن موجود صورت گرفته اثری از برج و باروی محیطی دژ دیده نمی‌شود.

این بخش ازدژ در شمال دره غربی نیز برابر ۵/۱ هکتار قابل تخمین است. با حذف آثار ساختمانی بخش جنوبی دره غربی می توان نقش اول نگهبانی برج جنوب غربی نسبت به مراقبت و نظارت بر اراضی بخش جنوبی کناره های هبله رود را در برج بخش شمالی دره فرعی جستجو نمود. در صورت تحقق این فرض، مسیر راه قدیمی از طریق کناره های هبله رود و عبور از قعر دره غربی را می توان در خارج از محدوده دژ در شمال دره فرعی تصور نموده و در حالیکه عبور و مرور از جاده قدیمی و سایر تحرکات مهاجمین از فراز برج شمالی تحت مراقبت قرار می گرفته، لکن بازرسی عابرین و کنترل دقیق رفت و آمد و حمل و نقل بار مورد نظر پاسداران برج شمالی دره فرعی نبوده است. لذا توسعه دژ واحداث برج دیدبانی جنوب غربی و سنگ دروازه را می توان بر حسب ضرورت های سیاسی- نظامی و تسلط آشکار مدافعین بر فضای اجتماعی منطقه در دوره جدیدتر و در ارتباط با شکل گیری برج جنوب غربی تلقی نمود.

هر چند که آخرین دوره استفاده از تمامی سطوح ساخته شده دژ، همراه با احداث استحکامات جدید است، لکن اکثر قریب به اتفاق مستحدمات دوره های قدیمی تر نیز پس از مرمت بنحوی مورد استفاده مجدد قرار گرفته اند، از اینرو مجموعه آثار معماری دژ در نقاط مختلف آن یکنواخت دیده می شود، بجز اختلاف مصالح و شیوه ساختمانی در شالوده های بنا در دوره های مختلف ساختمانی و تاریخی، تقسیماتی که عوارض طبیعی مانند دره ها، هبله رود و پرتگاه ها و دیواره های که در سطح محصور دژ پدید آورده اند و همچنین بقایای دروازه ها و راه هایی که برای دسترسی ساکنین دژ به بخش های مختلف آن داشته اند و یا بررسی عمومی تحرکات و رفتارهایی که وقوع آن در مقیاس انسان و شرایط

امروزی نیز امکان پذیر باشند، راهکشی شناسائی چگونگی پیوند بخشهای داخلی و یا تفکیک عرصه‌های مختلف به حساب می‌آیند.

۲ = بخش شرقی هبله رود

دره هبله رود فضای توسعه یافته دژ را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم نموده، که بخش غربی آن شامل دودوره ساختمانی متأخر است، بخش جدیدتر درزاویه جنوب غربی دژ و بخش قدیمتر در شمال دره غربی واقع شده‌اند. در بخش شرقی هبله رود قدیمترین آثار ساختمانی باقی مانده هسته اولیه دژ را شامل می‌شود، که با شناسائی مشخصات بنای اولیه، بررسی مراحل شکل گیری و توسعه دژ امکان پذیر خواهد بود.

باتوجه به نقش عوارض طبیعی زمین در شکل گیری و توسعه دژ، می‌توان مراحل دوره‌های ساختمانی آن را بر حسب ویژگیهای شکل و کیفیت کاملاً متفاوت پدیده‌های طبیعی، به حوزه شمالی و حاشیه رودخانه، بخش مرکزی و بخش جنوبی، طبقه بندی و از یکدیگر تفکیک نمود، (کروکی شماره ۲) حوزه شمالی و حاشیه رودخانه:

در فاصله بین بستر رود و ارتفاعات شرقی مجاور آن، که برج و باروی دژ بر فراز آن استوار شده، همچنین در حوزه شمالی دژ آثار ساختمانی قدیمی در کنار کشتزارهای امروزی باقی مانده است. شواهد موجود نشانگر آنست که احداث راه آهن با تغییرات و دخل و تصرفات عمده‌ای در فضای دره همراه بوده که در نتیجه آن، بستر عبور آب رودخانه به کناره شرقی دره انتقال داده شده است و بر حسب اطلاع مردم بومی، در جای کشتزار امروزی که درباریکه‌ای در حاشیه رودخانه به چشم می‌خورد، بقایای ساختمانی قدیمی بوده و در طی سالهای اخیر تسطیح گردیده و مورد کشاورزی قرار گرفته است. در این کشتزار در مجاورت بخش مرکزی سفالینه‌هایی مربوط به قرون ششم، هشتم، نهم و دهم دیده شده که

بنحوی در ارتباط با زمان استفاده از بناهای تخریب شده است. با توجه به عملکرد نظامی دژ، قلت سفالینه مربوط به دوره های حیات این بنا فاقد وجه تمایز می باشد لیکن دست یافتن به مدارک بیشتری، از طریق کاوشهای علمی باستانشناسی محتمل است. (طرح سفال)

بادر نظر گرفتن موقعیت مانده های ساختمانی در حوزه شمالی و حاشیه رودخانه در سطح کم ارتفاع مجاور رودخانه ، می توان این بناها را مربوط به نوعی سکونت و خدمات جنبی مدافعین دژ در اوقات فراغت و آرامش منطقه دانست. هر چند که پس از دخل و تصرفات مربوط به احداث راه آهن و عملیات کشاورزی، بقایای این بناها تسطیح شده است، لکن با توجه به قراین موجود بین سه تاپنج هکتار قابل تخمین است.

وجود بقایای ساختمانی حاشیه رودخانه در نزدیکی و مجاورت دروازه بخش جنوبی و همچنین گسترش آنها در پای ارتفاعات و استحکامات شرقی و ادامه سطح بناها در بخش شمالی، در مجاورت دماغه مرتفعی که بخش مرکزی را محدود می نماید، بنحوی است که می توان گمان برد که این بناها دروازه های بخش جنوبی و بخش مرکزی را از نظر مهاجمین پنهان می داشته و مانعی در دسترسی به دروازه ها به شمار می آمده اند. (عکس شماره ۷۰۶)

علاوه بر این، راه دسترسی ساکنین حاشیه رودخانه از دره فرعی ماورای دماغه مرتفع شمالی به دروازه شرقی بخش مرکزی، نقش عمده ای در ارتباط پنهانی این دو بخش از دژ داشته است.

این رابطه از دید ناظرین و یا مهاجمینی که از ناحیه جنوبی دره هبله رود از فضای قابل عبور کناره های رودخانه به سمت شمال حرکت می کنند و به سوی دژ می نگرند در پشت دماغه مرتفع از انظار بیگانگان پنهان مانده و ساکنین و

قراولان حاشیه رودخانه درپناه بناهای این بخش قادر به رفت و آمد پنهانی با بخش مرکزی دژ می باشند. (عکس شماره ۸)

۴ - بخش مرکزی دژ استوناوند

این بخش در بین دو دیواره طبیعی مرتفع محدود می گردد، دیواره جبهه شمالی آن جداره جنوبی دماغه مرتفعی است که قبلاً به آن اشاره شده و دیواره جبهه جنوبی بفاصله ۶۰ متری از دیواره شمالی و بموازات آن می باشد که در سمت شرقی این بخش، فاصله بین دودیار به هشتاد متر می رسد.

رابطه فضای طبیعی بخش مرکزی با سایر عوامل طبیعی پیرامون آن را قبل از شکل گیری و ساختمان دژ میتوان راستای طولانی دودره عمیق متقاطع در جهات اربعه پنداشت که در اعماق یکی از آنها هبله رود از سمت شمال به سوی جنوب جریان داشته و در ژرفای سمت مشرق تقاطع آن دودره، بخش مرکزی دژ استوناوند واقع شده و در سمت مغرب تقاطع دره غربی قرار گرفته (که راه قدیمی از آن می گذشته) است.

این دودیاره طبیعی موازی در سطوح شاغولی مایل به سوی شمال بطوری شکل گرفته اند که بلندیه های دیواره جنوبی در فضای دره معلق بنظر می رسد، میزان ارتفاع آنها در سمت غربی در حدود سی متر و در سمت شرقی بالغ بر هشتاد متر از کف شیب دار و ناهنجار دره محصور داخلی قابل تخمین است. هر چند که وجود این بلندیه ها و پرتگاههای مجاور آنها مانعی در مشاهده فضای داخلی از فراز آنها محسوب نمی شود، لکن دسترسی به فضای محصور و عبور از پرتگاهها غیر ممکن می باشد. (عکس شماره ۹)

سطح مایل دیواره طبیعی شمالی برخلاف دیواره طبیعی جنوبی بر بلندیه های همراستای مجاور خود متکی است، و علاوه بر وجود پرتگاههایی که احتمالاً

باکاستن از جسم طبیعی تپه‌ها پدید آورده‌اند. و دارای بلندیهای ناهمواری از سطح کف شیب‌دار فضای محصور دژ می‌باشد، ضمن اینکه مسامی در حرکت بر سطح رفیع آن به شمار می‌آید، تسلط نظری بر فضای داخلی از همه جای آن مقدور نیست.

لازم به توضیح است که سایر دامنه‌های ارتفاعات پیرامون فضای بخش مرکزی به نوبه خود به پرتگاهها و دره‌هایی منتهی می‌گردد که در بعضی نقاط، باکاستن از جسم تپه و ایجاد دیواره مصنوعی و برج و باروهای فرعی، دسترسی از دامنه‌های دورتر بلندیها و دره‌های پیرامون دژ غیرممکن ساخته‌اند، هر چند که دسترسی بر ارتفاعات پیرامون دژ بعید بنظر می‌رسد، لکن با احتمال وجود نوعی ارتباط بین فضای دره محصور و بلندیهای پیرامون آن در جبهه‌های شمالی و جنوبی بخش مرکزی، از این ارتفاعات بعنوان برج دیدبانی و تسلط بر دره هبله‌رود و سایر دره‌های فرعی مربوط به آن سود جست‌ه‌اند، که بقایای چند برج دیدبانی بر فراز بلندترین قله تپه‌های اطراف و مواضع خاصی در مجاورت حصار اطراف آن، گواهی بر این ضرورت به شمار می‌آید.

سطح ناهنجار کف دره محصور بین دو دیواره طبیعی، دارای شیب زیادی باتخمین بیش از پانزده درصد از سوی شرق به سمت غرب و بستر هبله‌رود است، آغاز این سطح شیب‌دار در منتهی‌الیه شرقی بخش مرکزی از برجستگی ممتدی در بین دو دیواره تشکیل شده است، خط الرأس این پشته طبیعی (در امتداد شمالی و جنوبی) بر سطوح شیب‌دار طرفین خود، که فضای داخلی بخش مرکزی دژ (در سمت غربی) و فضای خارجی آن را (در سمت شرقی) شامل می‌شود، ناظر و مسلط است. دامنه‌های شرقی آن از طریق فضای خارجی که در بین دو دیواره

طبیعی دره واقع شده به دره فرعی دیگری راه پیدا می کند که این یک نیز به نوبه خود به بخش شمالی دژ منتهی می شود.

مناظر طبیعت پیرامون این حوزه، از فراز بلندیهای این پشته طبیعی، بویژه از میانه طول آن که بر محور دره منطبق است، بجز دو دیواره مرتفع و موازی این دره که امتداد آنها بر زمینه ای از طبیعت یکپارچه بی گل و گیاه خود - نمائی می کند، و افق دید را به سوی بلندیهای قلّه دور دست مشرق و تماشای آسمان آبی می کشاند، پدیده دیگری، حتی وجود حرکت آرام هبله رود در فاصله دوست متری غرب آن را از یاد می برد. در آرامش حاکم بر فضای این بخش از دژ کمتر می توان به وجود استحکامات جنگی و دفاع و ستیز و عملیات پارتیزانی توجه داشت.

با اینحال امتداد این پشته طبیعی در بین دو دیواره رفیع شمالی و جنوبی، سوین حصار طبیعی فضای مستطیل القاعده بخش مرکزی دژ محسوب می گردد که دارای طولی معادل هشتاد متر است، ارتفاع آن از بلندترین سطح کف شیب دار محوطه داخلی درپای بلندیهای این پشته طبیعی به پانزده متر می رسد و پیمودن شیب تند زمین بین کف شیب دار و سطح بلند آن که در ادامه سطح شیب دار کف محوطه می باشد تا حدودی خسته کننده ولی امکان پذیر است.

کف محوطه از سطح دست کاری نشده ای تشکیل شده که در مرکز آن در راستای شرقی غربی شکاری ناشی از جریان آبهای سطحی دیواره های طبیعی پیرامون آن و سطح کف محوطه است و عرض و عمق آن بتدریج از سمت شرق به غرب در سراسیمبی اراضی به طرف هبله رود افزایش می یابد.

در سمت جنوبی محوطه قطعات بسیار بزرگی از جسم دیواره پرتگاه ارتفاعات جنوبی سقوط نموده و در حالیکه بخشی از محوطه را اشغال نموده اند، بحال خود باقی مانده اند.

با احداث حصار غربی بطول شصت متر در بین دو دیواره طبیعی شمالی و جنوبی در کنار دره هبله رود و همچنین برج و باروی شرقی به طول هشتاد متر بر فراز بلندیهای پشته طبیعی، فضای محدود در بین پدیده های طبیعی با وسعتی بالغ بر یک هکتار به دژی مستحکم و قابل دفاع تبدیل شده و بجز آن اثری از ساختمان در محوطه داخلی بخش مرکزی دیده نمی شود. این محوطه دارای یک دروازه ورودی اصلی در منتهی الیه شمالی و باروی غربی و یک دروازه فرعی در میان باروی شرقی برای دسترسی به فضای خارجی شرقی می باشد و بجز این دو دروازه که به فضای خارجی راه پیدا می کنند، دسترسی از فضای داخلی بخش مرکزی به سایر بخشهای دژ، بویژه به بخش جنوبی که منحصرأ از طریق تنها دروازه آن که در جنوبی ترین نقطه برج و باروی کناره غربی و دره هبله رود تعبیه شده، امکان پذیر نیست.

در باروی غربی علاوه بر دروازه اصلی که در منتهی الیه شمالی آن در ارتفاعی معادل هشت متر از اراضی این جبهه واقع شده دارای یک برج است که در سطح نمای بارو مختصر برجستگی ایجاد کرده و بدون اینکه در محل تلاقی برج با بارو زاویه ای ایجاد نماید سطح بارو با نرمشی بر برجستگی برج لغزیده است. در نمای داخلی و سطوح تحتانی آن آثار دیوار و ساختمانهایی دیده می شود که احتمالاً از طریق یک ورودی مخفی از مجاورت برج به فضای خارجی دژ راه پیدا کرده، و علاوه بر آن نشانه هایی از وجود دوره های مختلف ساختمانی در آن قابل تشخیص است.

۱-۴ - برج و باروی شرقی بخش مرکزی

باروی شرقی بخش مرکزی از دیواری خشتی بر شالوده‌ای از سنگ لاشه به پهنای هشتاد سانتیمتر تا حداکثر یک متر بر فراز پشته طبیعی استوار شده است. مانده‌های مرتفع‌ترین بلندیه‌های آن معادل هشت متر است و بر نمای داخلی آن دیوارهای پشت‌بند به پهنائی معادل پهنای دیوار اصلی و طولی بیش از یک متر در فاصله‌های شش متری از یکدیگر برای ایستائی دیوار اصلی، بر سطح نمای آن افزوده شده و بر حسب یکپارچه نبودن ساختمان آنها، می‌توان احداث پشت‌بندها را به یک دوره تعمیراتی و یادوره ساختمانی جدیدتری نسبت داد، در فاصله بین پنجمین و ششمین دیوار پشت‌بند از سمت جنوب دروازه‌ای به پهنای ۸۰/۱ متر و ارتفاع سه متر تعبیه گردیده است. (عکس شماره ۱۰) و بر منتهی‌الیه شمالی راستای این بارو، شالوده برج مدوری بقطر هفت متر باقی مانده که بر امتداد دره شرقی و دره فرعی منشعب از آن ناظر است.

راستای این بارو پس از تشکیل برج دیدبانی، از سمت شمال شرقی برج ادامه یافته و پس از پیچ و خمهایی که بر فراز و نشیب تپه‌های مرتفع پیدا کرده از مجاور دره فرعی می‌گذرد.

دیوار شرقی بخش مرکزی از سمت جنوب نیز بر ارتفاعات دیواره طبیعی

ادامه دارد.

با وجود پرتگاهی بار تفاع بیش از بیست متر، که ناشی از مایل بودن سطح دیواره طبیعی به داخل فضای بخش مرکزی است، ادامه باروی شرقی در سطح قائم بر شالوده اش در دل دیواره مایل پرتگاه جاسازی شده است، بطوریکه سطح این شالوده بموازات بالاترین سطح باروی شرقی در محل تقاطعش با سطح مایل پرتگاه، بصورت سکویی قابل اطمینان در سینه دیواره طبیعی جنوبی تعبیه گردیده و بار باروی مرتفعی را چون ستونی از سنگ که بر جداره تعبیه شده متکی است، تحمل می نماید. (عکس شماره ۱۱)

ابعاد سطح مقطع پایه این ستون سنگی که از سنگ لاشه و ملاط ساخته شده چهار برابر بیش از پهنای باروی شرقی در مجاورت بخش مرکزی است. راستای باروی شرقی بخش مرکزی از سطوح شیب دار از فراز بلندیهای بسیار مرتفع بخش جنوبی ادامه می یابد، ولی بجز امتداد باروی شرقی، هیچگونه رابطه مصنوعی دیگری بین بخشهای مرکزی و جنوبی دژ دید، نمی شود.

تا کنون از نخستین کارهای ساختمانی دژ دژ استوناوند، نشانی بدست نیامده است لکن بر بلندیهای پشته طبیعی در زیر شالوده باروی خشتی جبهه شرقی بخش مرکزی در جائیکه برائز کنجکاوهای افراد ناشناس مسورد کند و کاو قرار گرفته است، مانده های دیواری از خشت و ملاط گل دیده شده که در مقایسه با بنائاتی سایر دیوارها قدیمی تر بنظر می رسد، ابعاد خشت های قابل مشاهده ۱۵ - ۱۳ × ۴۰ تا ۳۸ × ۴۰ تا ۳۸ سانتیمتر است. (عکس شماره ۱۲)

در همین جا آثار مرمت دیوار خشتی قدیمی که آنرا تا قبل از کاوشهای علمی باستانشناسی در این بنای کهن و بدست آوردن مدارك قدیمتر می توان دوره اول ساختمانی شناخته شده تلقی نمود، دوره دوم ساختمانی را بابکار گرفتن خشت های ۹۰ × ۳۳ × ۳۳ شاهد می باشیم، دوره سوم ساختمانی شالوده سازی برای

ایجاد برج و باروی خشتی موجود به شمار آمده که این يك نیز به نوبه خود دارای چند دوره تعمیراتی می باشد. (عکس شماره ۱۳)

۵ - بخش جنوبی دژ

ساخت و پرداخت فضای بخش جنوبی دژ استوناوند همانند فضاهای سایر بخشهای آن بر عهده پدیده های طبیعی است و سهم بزرگ انسان در سامان شکل آن، انتخاب این فضا برای نوعی استفاده درخور شرایط اجتماعی و مناسب با زمان بهره گیری وی از این فضا بوده است.

علائم حضور او را در این گوشه از طبیعت، می توان با سنجش میزان تغییرات و دخل و تصرفاتی که در جای جای آن اعمال نموده مشاهده کرد.

فضای برگزیده برای این بخش از دژ تپه بلندی از تپه ها و ناهمواریهای کناره دره هبله رود است که در چشم اندازهای کناره رودخانه، بر زمینه هم رنگ و هماهنگ با تپه های دیگر و ناهمواریهای رویه آنها یکسان دیده می شود، و دره ها و پرتگاههای ژرف پیرامون آن نیز در میان دیگر ناهمواریهای تپه ها ناپیدا است و کمائی بر جدا بودن این تپه از دیگر تپه ها بر نمی انگیزد. (عکس شماره ۱۴)

هر چند که قله های دیگر تپه های رفیع، زمینه ای هم رنگ با قله این تپه بشمار می آید، لکن سطوح جانبی ار که اصلی بر تارک این تپه جلوه خاصی پیدا کرده که بادر نظر داشتن تغییر وضعیت منظر ناهمواریهای طبیعی رویه تپه ها، در حرکتی بر امتداد هبله رود و ثابت باقی ماندن نمای ار که اصلی در این تغییرات تدریجی، تسلط مسلم ار که دژ استوناوند بر فضای دره هبله رود، مرعوب کننده و چشمگیر به نظر می رسد.

علاوه بر ساختمان ار که رنگ برج و باروی دژ در گرد بر گرد تپه، باز زمینه های هم رنگ ناهمواریهای طبیعت پیرامون آن یکنواخت و هماهنگ است، اما شکل

مستوی سطوح جداره دیوارها و سطح همتر از برجاها و ساختمانهای دست ساز و خطوط پست و بلند باروهای بهم پیوسته در سینه بخش تپه ها، با انعکاس پرتوهای یکدست نور و ایجاد سایه روشنهای مشخص، اختلاف پدیده های طبیعی و دست ساخته را بنوع خاصی آشکار نموده است که برای عابر کنجکای که اول بار جلوه وجود ارک را در ارتفاع یکصد و پنجاه متری از سطح زمین، نظرش را جلب نموده، پس از آن بعقب خطوط تهدید آمیز برج و بارو بر دامنه های پائینتر تپه پرداخته و دچار رعب مضاعف می گردد. (عکس شماره ۱۵)

فضای داخلی دژ را ناهمواریهای پر نشیب و فرازی تشکیل می دهند که عوارض طبیعی و دست ساخته پیرامون آن رامی توان محاط در محدوده ای به شکل چهار وجهی نامنظمی تصور نمود.

رویه وجه شمالی این بخش از دژ با برتگاهی ژرف (دیواره طبیعی جنوبی) به بخش مرکزی محدود می گردد. درازای این وجه بالغ بر یکصد و شصت متر است که تخمیناً یکصد و سی و پنج متر از آن با بخش مرکزی همجوار بوده و مازاد آن در سمت هبله رود، باروئی بر بلندیه های آن استوار شده است. باروی این بخش با ارتفاعی معادل هشت متر، در زمان آبادی با باروی غربی بخش مرکزی متصل بوده و بعلاوه ارتفاع زیاد بارو در محل اتصال آن دو فرو ریخته است. (عکس شماره ۱۶)

وجه شمالی بر دامنه شیب تند ارتفاعات فضای داخلی قرار دارد و علاوه بر آن دارای شیب دیگری از شرق به سوی غرب و هماهنگی با شیب کف بخش مرکزی است بطوریکه میانگین اختلاف ارتفاع کف بخش مرکزی با بلندیه های برتگاه یکنواخت بوده و معادل سی متر قابل تخمین است و علاوه بر آن اختلاف ارتفاع

بین منتهی الیه بخش شرقی تابلندیهای رویه پرتگاه در مجاورت رودخانه در فاصله یکصد و شصت متری یکدیگر نیز به بیش از پنجاه متر بالغ می گردد.

جبهه غربی این بخش در کنار دره هبله رود واقع شده و برج و باروی این وجه در ادامه باروی جبهه شمالی، بر بلندیهای پرتگاه مجاور رودخانه استوار گردیده است، باروی غربی ضمن اینکه با تبعیت از شکل طبیعی زمین و بر حسب وجود شیارها، بستر کود آبراهه سطوح مرتفع داخلی و فراز و نشیبهای جبهه غربی، اشکال مختلفی بخود گرفته، در مواضع دیگری با کاستن از جسم تپه و یا افزودن بر آن و یا شالوده سازی در بعضی از نقاط عمیق آبراهه ها، زمینه مناسبی برای ساختن بارو در بلندیهای بهم پیوسته کناره رودخانه فراهم آمده است. شیب عمومی رویه بلندیهای این وجه همسوی شیب دره هبله رود ولی اندکی بیش از آن است، بطوریکه در طول این وجه، ارتفاع سی متری بارو از سطح بستر رود (در شمال) به پانزده متر (در جنوبی ترین نقطه آن) تقلیل می یابد. فاصله بین دو نقطه انتهائی این جبهه در شمال و جنوب نمای غربی دویست و سی متر بر آورد شده، در حالی که مجموع طول باروهائیکه در امتدادهای مختلف ساخته شده و بصورت پس و پیشهای زیادی دیده می شوند به بیش از طولی برابر دویست و نود متر بر آورد شده است، این ازدیاد طول را هر چند که میتوان در تبعیت از شکل زمین تلقی نمود، لکن با توجه به وجود عوارض طبیعی مشابه در رویه سایر امتدادهای پیرامون بخش جنوبی دژ و راستای مستقیم بارو در جبهه های مختلف آن، دلایل و نیاز به ازدیاد سطح باروی غربی را میبایست در ارتباط با موقعیت ویژه آن در کنار هبله رود دانست که اهم این ضرورت را می توان در ارتباط با مسائل نظامی و دفاع از دژ در مقابل تهدید و هجوم دشمنان جستجو نمود.

تنها دروازه ورودی بخش جنوبی دژ در جنوب جبهه غربی واقع شده و در راه دسترسی به آن ادامه بناهای حاشیه رودخانه قرار دارند، بطوریکه بجز اختلاف سطح فضای داخل بارو و راستای بارو نمی‌توان فضای ساخته شده در داخل و خارج از بارو را از یکدیگر تفکیک نمود. لازم به توضیح است که اطاق‌های معدودی که در پناه برج و باروی غربی در داخل دژ ایجاد گردیده در نزدیکی دروازه ورودی متراکم‌تر از سایر نقاط پیرامون دژ می‌باشند. نکته جالب توجه اینکه در فضای داخلی یکی از اطاقها رنگ مایل به سرخی بر روی اندود کچی دیده شده که مربوط به آخرین دوره استفاده از این بنای باشد. این اطاق که در فاصله پنجاه متری از دروازه در کنار اولین برج مستدیر القاعده بنا شده به فضای تحتانی برج نیز راه پیدا می‌کند. (عکس شماره ۱۷)

بر جستکی‌های متعدد سطح نمای خارجی بارو می‌توان به مثابه برج‌های متعددی تلقی نمود که بعضاً استوانه‌ای شکل و پاره‌ای دیگر، دارای جداره‌های قائم‌الزاویه می‌باشند ولی کوشش برپا کنندگان این بارو در ایجاد سطوح منحنی حتی در زاویه تند کنج دو سطح راست یا استوانه‌ای، شکلی لغزنده و غیر قابل نفوذ را تداعی می‌نماید.

از باروی جبهه جنوبی دژ بر بلندیهای پر نشیب و فراز و یرتگاههای بسیار مرتفع مجاور دره جنوبی آن، آثار قابل توجهی بر جای نمانده است، در بعضی از نقاط سطوح فوقانی آن آثار پایه‌ای از بارو و در پاره‌ای دیگر تهرنگ شالوده بارو، نشانه‌هایی از وجود باروی جنوبی بطول سیصد و پنجاه متر می‌باشند، راستای باروی جنوبی در فاصله بین ساختمان ارگ در حوزه شرقی آن به بلندی تخمینی یکصد و پنجاه متر، تا منتهی الیه جنوبی باروی غربی به بلندی پانزده متر از سطح

بستر آب رودخانه، با وجود دره‌های ژرف و ناهمواریهای سخت، بطور مستقیم کشیده شده است.

بستر دره جنوبی مجاور باروی جنوبی تا مسافت یکصد متر از رودخانه به سوی شرق، دارای شیبی نه چندان زیاد می باشد، پس از پیمایش این مسافت به دو بخش تقسیم می گردد؛ بستر شاخه‌ای از این دره به سوی ارتفاعات شرقی و شاخه دیگر آن به سمت شمال شرقی امتداد یافته است، در کف دره شاخه اخیر تپه‌های کوچک و بزرگ یکنواخت و ناهمواریهای غیر قابل عبور و دره‌های پست و بلند به شمار مشاهده می گردد. در مجاورت ارکه اصلی اختلاف سطح بین کف دره و لبه پرتگاه زرفی که ارکه اصلی بر فراز آن استوار شده به یکصد متر بالغ می گردد و نظاره این بخش از دژ از سمت بالا به پائین و یا از سوی پائین به بالا چشم را بستوه می آورد.

در گوشه شمال شرقی باروی جنوبی، برجی بقطر هشت متر همتراز با سطح ارکه اصلی بر قله تپه‌ای بادامنه پر شیب قرار دارد که دامنه‌های جنوبی آن به کف دره جنوبی ختم می شود و دامنه‌های شرقی آن بادامنه‌های ارتفاعات شرقی مجاورت پیدامی کند ولی دامنه‌های شمالی آن در گودی هفتاد متری از سطح برج و در فاصله چهل متری از آن به لبه بالای پرتگاه شمالی منتهی می گردد، که این پرتگاه دیواره طبیعی جنوبی بخش مرکزی را تشکیل می دهد، امتداد باروی شرقی از برج اخیر الذکر بایک خم به راستای باروی شرقی بخش مرکزی منتهی می گردد بخشهایی که از آن تا کنون سالم باقی مانده است از نظر ایستائی بارو بر شیب بسیار تند دامنه‌های تپه شکفت آفرین است. (عکس شماره ۱۸)

فضای داخلی بخش جنوبی دژ استوناوند از امتداد ارتفاعات شمال شرقی به سمت جنوب غربی که خط الرأس آن نیز با کمی انحراف به سمت غرب و سپس به جنوب همین راستارا دنبال می کند، تمامی سطح فضای محصور را تشکیل می دهد. برج دیدبانی شرقی در گوشه شمال شرقی خط الرأس این بلندیها واقع شده و ارگ اصلی بر بلندترین قله در نزدیکی آن بفاصله سی متری برج استوار گردیده است. قله دیگری نیز در فاصله یکصد و پنجاه متری ارگ، با ارتفاعی بین ۲۰ تا ۳۰ متر کمتر از ارتفاع سطح ارگ و وسعتی به اندازه يك برج است که برج دیدبانی اصلی دژ بر آن استوار شده، که با توجه به موقعیت آن در میان سطح بخش جنوبی و ارتفاع یکصد و سی متری آن بر سطح دره هبله رود و سایر بخشهای دژ و برج و باروی پیرامون آنها ناظر و مسلط است. لکن عابر کنار رودخانه بلحاظ جلوه ارگ اصلی کمتر به وجود آن توجه می نماید.

دسترسی به فضای داخلی بخش جنوبی دژ و ارگ اصلی از طریق عبور از دروازه جنوبی و پیمودن باریکه‌ای نسبتاً هموار در بین باروی غربی و دامنهای پست دیواره رفیع ارتفاعات مرکزی امکان پذیر می باشد، که پس از طی مسافتی بالغ بر یکصد و بیست متر در این باریکه و گذشتن از دو آبراهه موازی با شیب زیاد ولی قابل عبور، در مسافتی بالغ بر پنجاه متر به ساختمان کوچکی راه پیدا می کند که احتمالاً بازرسی رفت و آمد به ارگ اصلی در همین ساختمان صورت می گرفته و از این پس تا فاصله هفتاد متری از این ساختمان پیمودن راه بسیار دشوار و همراه با صعود از فراز و نشیب‌های ناهنجار است که خالی از خطر سقوط به اعماق پرتگاههای مجاور نیست، مسافت طی شده تنها این نقطه در مسیری بموازات باروی غربی و در پناه دیواره رفیع ارتفاعات مرکزی است و از این پس دوراه درین پستی و بلندیهای می توان انتخاب نمود که یکی به سمت برج و

دیگری به سوی ارگ اصلی راه پیدامی کند. این هر دو راه بر خط الرأس پر شیب ارتفاعات مرکزی قرار دارد، ضمن اینکه شیب زیاد طرفین راه تهدیدی برای سقوط به دامنه های عمیق بشمار می آید. لکن در راه ارگ اصلی که عرض آن به دو متر میرسد آثار وجود پله و شیب از فاصله هفتاد متری تا ارگ اصلی دیده می شود. (عکس شماره ۱۹) بجز راه کناره غربی راه دیگری برای رسیدن از نقطه ای به سایر نقاط دیگر دژ شناسائی نشده و حرکت در چنین فضائی حتی برای پیام رسانی نیازمند تمرین در حفظ تعادل بر کرده سنگهای سطوح پر نشیب و فراز آن است، در حالیکه حمل اسلحه و سایر ملزومات برای مدافعین دژ ضروری به نظر می رسد.

۶ - ارگ اصلی

در محل تلاقی بلندترین سطوح خط الرأس ارتفاعات مرکزی، بخش جنوبی دژ با خط الرأس ارتفاعاتی که باروی جنوبی بر آن بنا شده، از ارگ اصلی دژ استوار گردیده است.

این ارتفاعات بر سه طرف ارگ اصلی به مثابه سه بازوی رفیع، سه رأس آن را متمایز می نمایند، دو رأس جنوبی آن بفاصله سی و پنج متر از یکدیگر بر امتداد باروی جنوبی واقع شده که مشرف به پرتگاه ژرف جنوبی به عمق یکصد متر است. بازوی سوم راه دسترسی پله و شیب ارگ را تشکیل می دهد. باروی پیرامون ارگ در فاصله سه رأس آن با شالوده سازی بر سطوح شیب دار و سطوح قائم پرتگاههای مشرف به آن استوار شده است. طول باروی شمالی برابر طول باروی جنوبی و بر سطح شیب دار غیر قابل صعود شمالی مشرف است که دامنه های آن به پرتگاه (دیواره طبیعی جنوبی بخش مرکزی) شمالی ختم می گردد. طول باروی غربی برابر بیست و هفت متر و مشرف بر سطح شیب دار صعب العبور غربی است که در بین دامنه های ارتفاعات مرکزی و جنوبی دژ، به شکل مثلث

متساوی الاضلاعی که قاعده آن در پای بارو و رأس آن در محل تلاقی دامنه های دورشته ارتفاعات فوقاست دیده می شود، و امتداد آن بصورت دره ای از امتداد ارتفاعات جنوبی عبور کرده و به دره جنوبی خارج از دژ راه پیدا می کند. (عکس شماره ۲۰)

از ارتفاع باروی پیرامون ارگ بیش از حداکثر ۱۲ متر در پائین ترین سطوح متکی بر جداره پرتگاه و سطوح شیب دار باقی نمانده است. شواهد موجود نشانگر آنستکه سطح ارگ از دو بخش تشکیل شده است که سطح بخش مثلث شکل شرقی مرتفع تر از سطح ذوزنقه ای شکل غربی آن است که احتمالاً ساختمان مجموعه آنها بر مصطبه ای محاط در بین باروی ارگ شکل گرفته است. (عکس شماره ۲۱)

از جزئیات و تقسیمات فضای داخلی ارگ بجز دو نقطه ای که در مجاورت باروی غربی مورد خاکبرداری و کنجکای اشخاص ناشناس قرار گرفته اطلاعاتی در دست نیست، در گوشه شمال غربی آثار ساختمان بادیواری از سنگ و ساروج تاعمق دومتري بطور نامنظم خاکبرداری شده و فضای درونی آن درهم ریخته است. (عکس شماره ۲۲ و ۲۳)

جنوب غربی همین بخش نیز بقایای چاردیواری دیگری از سنگ و آجر دیده می شود که همانند فضای دست خورده شمالی آن درهم ریخته و نامنظم می باشد.

ساختمان باروی محیطی ارگ و شیوه بتائی در آثار مشهود ارگ، حاکی از اعمال دقت اجرایی و رعایت نظافت بتائی در ساختمان ارگ است که از سایر کارهای ساختمانی دژ در دیگر نقاط برج و باروی بخشهای مختلف آن متمایز

است. با اینحال شواهد چشمگیری که تشخیص جزئیات عوامل متشکله و قدمت آنرا آسان نماید در محل دیده نمی شود.

با در نظر گرفتن جنس رویه زمینی که در تمامی سطوح شیب دار بخش جنوبی یکدست به نظر می رسد، واز کرده سنگهای کوچکی که در نوعی ملاط آهکی محکم شده اند، تشکیل شده، و جنود مصالحی چون سنگ لاشه، خشت، ساروج و ملاط آنها می بایست همراه با آب مورد نیاز بتائی، از جاهای دیگری به ارتفاعات دژ و به پای کار ساختمان برج و باروی آن حمل شده باشد. علاوه بر مشکلات حمل مصالح ساختمانی بویژه در سطوح مرتفع بخشهای شرقی و جنوبی و از کج اصلی، چگونگی عملیات پی کنی و شالوده سازی در شیب بسیار زیاد باروی شرقی و همچنین لبه های پرتگاههای ژرف باروی جنوبی و سایر نقاط مشابه آنها درخور توجه دقیق می باشد.

لازم به ذکر می داند که در کنارهای شرقی دره هبله رود يك لایه خاک قابل استفاده برای خشت دیده می شود که احتمالاً پدید آورندگان دژ استوناوند از آن سود جسته اند و همچنین در درون دره فرعی سنگهای لاشه پراکنده وجود دارد.

۷- بررسی شکل گیری دژ استوناوند

با اشاره به برجسته ترین و پرتگیزترین پدیده های طبیعی این محل و امکانات بالقوه آن که توسط نسلهای مختلف و در طی قرون متمادی، بر حسب ضرورت های حیات اجتماعی ایشان انتخاب و تدریجاً بالفعل در آمده، بررسی تغییرات و

تحوالات ساختمانی بخشهای مختلف دژ را زمینه ساز آشنائی با مختل وقوع حوادث تاریخی می داند.

گزارش حاضر بمنظور آشنائی با چگونگی پیدایش و شکل گیری دژ استوناوند، بر پایه مدارکی که تا کنون دیده شده، تنظیم گردیده و برنامه پیشنهادی آن، بعنوان مطرح نمودن ارزشهای تاریخی دژ و آغاز بررسی این موضوع، درخور امعان نظر می باشد. هر چند که رابطه انسان و طبیعت و همسازی طبیعت و بنا در انتخاب محل و ایجاد بنا در این دژ، جدائی ناپذیر می باشد، با این حال اساس برنامه پیشنهادی متکی بر پیامهائی است که از فضای منتخب تسلای حاکم بر محدوده نفوذ این بنا، استخراج گردیده و ضمن تأکید بر برجسته ترین خصیصه های آن در چهار اصل گنجانیده شده است.

توجه پدید آورندگان این مجموعه به خصیصه های گوشه ای از فضای ناهنجار مجاور دره هبلرود و انتخاب بخشی از این فضا که بائیات ایشان سازگار بوده و ویژگی نفوذ ناپذیری موانع طبیعی پیرامون آن بساکستن از جسم ناهنجاریها و افزودن برج و باروی منطبق بر راستای بلندیهای موانع پیرامون آن، نفوذ ناپذیری فضای منتخب را مضاعف نموده و اسباب پناه گرفتن و دفاع از این مجموعه را در برابر تهاجم دشمن فراهم آورده اند.

عدم امکان دسترسی مستقیم از فضای داخلی هر یک از بخشهای همجوار به یکدیگر بجز دسترسی از طریق عبور از فضای خارجی و دروازه های ویژه هر یک از بخش های دژ با وجود این خصیصه می توان هر بخش را مستقل از بخشهای دیگر دانست.

وجود دوره‌های تعمیراتی و مصالح متفاوت ساختمانی در برج و باروی بخشهای مختلف دژ، بویژه وجود اختلافی که در مصالح باروی شرقی بخش مرکزی دیده می‌شود. فقدان مدارکی که بتوان تاریخ دوره‌های مختلف شکل‌گیری دژ را تعیین کرد، هر چند که محدود سفالینه‌های مربوط به قرون ششم، هشتم، نهم و دهم هجری در فضای خارجی دروازه اصلی بخش مرکزی در سطح زمین کشاورزی شده به چشم می‌خورد، ولی برای تعیین قدمت این بخش کافی بنظر نمی‌رسد. هر چند که مدارک و اسناد مشخصی از قدمت و مراحل شکل‌گیری این مجموعه در دست نیست، لکن با مقایسه فضاهایی که محدود به موانع طبیعی و باروی محیطی بوده و دارای برج دیدبانی و دروازه ورودی مستقل می‌باشند، بر حسب موقعیت آنها نسبت به راه قدیمی (که حاشیه کویر را به کوهستان البرز و فیروز کوه می‌پیوندد) و دره هبله رود و مشخصات متمایز هر بخش درخور بررسی می‌باشد.

موقعیت هر یک از بخشهای دژ بر حسب میزان دوری و نزدیکی نسبت به کناره‌های رود و راه دسترسی به منطقه، بلندی سطح برجهای دیدبانی هر بخش و میدان دید از فراز نقاط بلند فضای داخلی هر یک از بخشهای دژ نسبت به امتداد فضای دره و همچنین میزان جلوه بناهای هر بخش و قابلیت دفاعی و پایداری آنها که متضمن مناسبات پناهندگان و نگهبانان و یا مدافعین بخشهای مختلف این بنا با عابرین راه قدیمی و یا مهاجمین به منطقه است، از جوه تمایز موقعیت بخشهای پنجگانه دژ بشمار می‌آید.

علاوه بر این بخشهای پنجگانه از لحاظ مشخصات فضائی که اشغال نموده‌اند و وضعیت پدیده‌های طبیعی پیرامونشان متفاوت می‌باشند و می‌توان شکل‌گیری

هر بخش را معلول ضرورت اجتماعی جدا گانه و توان اقتصادی متفاوت دانست
تدریجاً و در مدتی نامعلوم بر حسب ضرورت‌های اقتصادی فرهنگی هر دوره با
بهره گیری از امکانات موجود دانست که در این فضا و مجاورت بخش و یا بخش‌های
ساخته شده قبلی، بخش دیگری را پی افکنده‌اند.

بخش مرکزی را می‌توان به استناد وجود دوره‌های تعمیراتی متعدد در
دیوار شرقی، قدیمی‌ترین نشانه پیدایش بنا در این محوطه تلقی نمود. مانده‌های
بخشی از یک دیوار بنای قدیمی با خشته‌های ۱۵-۱۳ × ۴۰ تا ۳۸ × ۴۰ سانتیمتر
در سطوح زیرین شالوده باروی شرقی، به احتمال زیاد متعلق به دوره‌ای قبل از آغاز
تاریخ هجری است و بدون کاوش‌های باستانشناسی و یا در دست داشتن مدارکی
با جوه مشخص نمی‌توان در خصوص قدمت و وسعت و یا شکل بنا اظهار نظر نمود
و همچنین نمی‌توان از عملکرد نا شناخته آن نشانی به دست آورد، چه بسا که این
شاهد قدیمی به نوبه خود بر مانده‌های بنای قدیمتری استوار شده باشد.

بنای اولیه در فضای بین دو دیواره طبیعی و در فاصله دو است متری هبله رود
دور از راه قدیمی و هیا هو ی رود منزوی به نظر می‌رسد.

بنای اولیه مورد مرمت قرار گرفته و شاهد آن وجود خشته‌های
۹ × ۳۶ × ۳۶ سانتیمتر است که بر روی خشته‌های فرسوده بنای اولیه استوار شده
است. از وضعیت و قدمت بنای تعمیر شده نیز اطلاعی در دست نیست. ولی احداث
بنائی که شواهد آن در زیر شالوده باروی غربی باقی مانده، احتمالاً همزمان
با دوره تعمیرات بنای اولیه برپا شده و یا پس از آن شکل گرفته و با احداث آن،
آرامش و انزوای بنای اولیه در فضای بین دو دیواره امتداد پیدامی‌کند.

با احداث باروی شرقی بر روی باقیمانده‌های بنای اولیه و تعمیراتی که در آن به عمل آمده بخش مرکزی را می‌توان بصورت پناهگاه و یادژی قابل دفاع تصور نمود.

پیدایش بخش جنوبی دژ در کنار بخش مرکزی ولی بدون ارتباط مستقیم فضای داخلی آنها با یکدیگر از باشکوه‌ترین دوره ساختمانی دژ استوناوند به‌شمار می‌آید. می‌توان احداث برج دیدبانی شرقی بخش مرکزی و برج و باروی بخش جنوبی و همچنین برج دیدبانی مرکزی و ارگ اصلی را یکپارچه تلقی نمود که تعمیراتی نیز در بعضی از بخشهای آن به عمل آمده است.

جلوه ارگ اصلی در ارتفاع یکصد و پنجاه متری از بستر رودخانه، شاهی بر سلطه مسلم دژ نشینان بر فضای دره هبله رود بشمار می‌آید.

شکل گیری حوزه شمالی و حاشیه رودخانه را نیز می‌توان متعلق به زمان بارو کشی بخش جنوبی دانست که در خلال توسعه دژ به سمت غربی دره هبله رود تدریجاً توسعه یافته است، بخش شمالی جبهه غربی هبله رود و بخش جنوبی این حوزه که در طرفین دره فرعی واقع شده‌اند آخرین مراحل توسعه محسوب گردیده‌اند. (کروکی شماره ۳)

تصحیحات متن

- ص ۱۴ سطر ۱۸: داستان به جای دادستان صحیح است.
- ص ۳۴ سطر ۳۰۲: فریدون از جم انتقام نکشید بلکه به کین خواهی جم از ضحاک انتقام کشید.
- ص ۳۴ سطر ۱۳: فروهر بجای قروهر.
- ص ۵۲ سطر ۷: ظاهر آرکن الدین صحیح است با توجه به سطر ۱ ص ۵۲.
- ص ۵۲ سطر ۱۲: ورود صحیح است.
- ص ۵۹ سطر ۱: میر کپک چلاوی صحیح است.
- ص ۶۵ سطر ۱: خواندمیر صحیح است.
- ص ۶۵ سطر ۴: میافزود صحیح است.
- ص ۷۱ سطر آخر: سمنان و دامغان.
- ص ۷۳ سطر ۲۰: متحصن به جای متخصص.
- ص ۸۱ سطر ۷: کنار صحیح است.
- ص ۸۵ سطر ۱۳: اختلاف شکل دارند.
- ص ۸۵ سطر ۱۵: شرح بجای شرح صحیح است.
- ص ۸۷ سطر ۱۹: جزیره صحیح است.
- ص ۹۸ سطر ۱: بلندیهها صحیح است.

فهرست جامع

آسپیان = آثویه = آثویانه (پدر	آبتین (پدر فریدون) - ۲۳-۲۵-۳۲.
فریدون) - ۳۱-۳۴ .	آپتیا = آثویه - ۳۱.
آستا = استا [قلعه...]- ۶۶-۶۷.	آثویه (پدر فریدون) - ۳۱.
آسران - ۴۷.	آثویانه = آپتیا = آثویه (پدر فریدون) -
آشور - ۲۸.	۳۱.
آفارستم روزافزون (= آقا رستم سپه	آذر - ۲۸.
سالار) - ۵۶-۵۷.	آریانا (منطقه ای از آسیای مرکزی
آق قوینلو [سلاطین...] - ۶۲.	به قول جغرافی نویسان) - ۸۰.
آلتون تمغا - ۵۳.	آریانا = عیرین = عارین = آربین
آمل - ۴۷-۵۱.	= ارین = نصف النهار مبدأ -
آوه - ۷۹.	۸۵.
ابراهیم ابن عزرا - ۸۶.	آذربایجان - ۵۵.
ابرشویه (از دهستانهای پشتکوه	آریاویج - ۲۷.
دماوند) - ۸۴.	آریایی [ممالك...] - ۳۰.
ابن الاثیر - ۴۶-۴۷.	آربین = عیرین = عارین = ارین
ابن فقیه همدانی - ۱۰-۱۱-۱۷-۸۵.	= آریانا = نصف النهار مبدأ -
ابن مسلمان - ۱۳-۸۵.	۸۵.
ابوالحسن علی بن حسین = مسعودی -	آزی دهاک = ضحاک = آزی دهاک -
۱۹.	۲۶-۳۱.

ارمائیل (کسی که فریدون بر بیوراسب
گماشت) - ۱۲-۱۳-۱۴.

ارمایل = ارمائیل (یکی از دو مرد
پاکدین) - ۲۱-۲۶-۴۰-۴۱.
ارنواز (خواهر جمشید) - ۲۲-۲۵-
۲۶-۳۲.

ارنوک (یکی از دوزن ضحاک) - ۳۱-۳۲.
اروپا - ۳۴.

ارونداسب (نام پدر ضحاک به روایت حمزه
و بیرونی) - ۲۷.

اروداسب (پدر بیوراسب) = ارونداسب -
۱۹.

اروندروژ - ۲۳.
ازین = عیرین = عارین = آریز =
آریانا = نصف النهار مبدأ - ۸۵-۸۶-
۸۷-۸۸.

ازین (شکلی دیگری از ازین) - ۸۶.
اژی دهاک = ضحاک - ۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-
۳۲-۳۵.

اسپهبد حسام الدوله - ۵۱.

اسپهبد شیرزاد گرما به رود - ۴۹.
استرabad - ۴۸.

استناباد = استوناوند - ۴۱.

استوناوند - ۳-۴-۵-۱۰-۳۵-۴۱-۴۲.

ابودلف مسهر بن مهلهل ینبعی خزر جی -
۳۶-۳۹-۴۰.

ابوریحان بیرونی - ۷۷.
ابوعلی چغانی = ابوعلی صفانی (فرمانده
لشکر خراسان) - ۴۲-۴۴.

ابوالفتوح (خواهرزاده حسن صباح) -
۴۷.

ابوالقاسم سیمجور - ۴۵-۴۶.
ابومسلم خراسانی - ۷۸.

ابومندره شام ابن محمد کلبی - ۴۰.
ابونصر بن محمود حاجب - ۴۴.

ابونواس شاعر عرب - ۱۹.
انقبایان پسر جمشید - ۱۹.

اتابک ابوبکر سعد بن زنگی - ۴۸.
احسن التواریخ - ۶۳-۷۵.

احمد کبیری - ۶.
اخبار الفرس - ۱۱.

اداره فرهنگ - ۵.
ادب جغرافیایی ایران - ۸۵.

اردهن [قلعه...] - ۴۷-۵۲.
ارسلان هندو بچه (والی قهستان) - ۴۵.

۴۶.
ارکلی - ۵۰.

کیای رستم‌دار - ۶۰-۶۲-۶۳-

۶۴-۶۵.

امیر سنقر کنجک - ۴۳-۴۴.

امیر علی کیای چلاوی - ۶۲.

امیر نوروز - ۵۴.

انزها (بندششم از هفت دربند) - ۸۲.

اوجینی = اجین Ujain (از شهر

های ناحیه مالو مالو malwa - ۸۶.

اوستا - ۲۷-۲۸-۲۹-۳۱-۳۳-۳۴-

۳۵.

ایبه سلطان - ۵۵.

ایران = ایران زمین - ۲۰-۲۸-۲۹-

۳۴.

ایران زمین = ایران - ۲۲.

ایران [شاهان...] - ۴۳.

ایرانی = ایرانیان - ۱۹-۲۰-۲۱.

ایرج = ایریج - ۳۴.

ایریج = ایرج (از فرزندان

فریدون) - ۳۴.

ایستگاه مه‌باد (ایستگاه قطار) - ۸۴.

بابل (پایتخت فریدون) - ۲۰-۲۸-۲۹.

باطنیه - ۴۳.

باقر آیت‌الله زاده شیرازی - ۶.

بالمن (قلعه...) - ۴۸.

۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-

۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-

۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-

۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-

۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-

اسفار انگیج بن علی لارجانی [شرف -

الدوله] - ۵۰-۵۱.

اسکندر - ۷۸.

اسماعیلیان - ۴۳-۴۶-۴۷.

اشرف بیک - ۵۵.

اصفهان = سپاهان - ۱۱-۱۲-۶۵-۶۵-

۸۱.

البرز کوه = البرز - ۲۳-۳۳.

الوند میرزا (از پسران یوسف بیک بن امیر

حسن بیک آق قوینلو) - ۵۵.

الیاس بیک ابن یعقوب بیک اوغلن (حاکم

مازندران) [ظاهر آ: الیاس بیگ

قزلباش] - ۶۲-۶۳-۶۴-۷۰-۷۱-

۷۴-۷۵.

الیاس بیک قزلباش - ۵۷-۵۸-۵۹-۶۰.

امام ابو الحسن بن محمد الیزدادی - ۵۱.

امیر چوپان - ۵۴.

امیر حسین کیای چلاوی = میر حسین

کیای چلاوی = امیر حسین

- بایدو - ۵۳-۵۴ .
 بایدو [ایلچیان...] - ۵۳ .
 برج القلعه - ۳۷ .
 برمایون (از فرزندان پورتورا و برادر
 فریدون) - ۳۴ .
 برمایه = پرمایه (کاوی که فریدون
 راشیر می داد) - ۲۳ .
 بطلمیوس - ۸۶ .
 بغداد = مدینه السلام - ۷۷-۴۲-۱۳ .
 بلخ - ۱۵ .
 بلوچان - ۲۶ .
 بلوک فرح رود (محل عبور یکی از شاخه
 های رود نمرود) - ۸۳ .
 بندش - ۳۳-۳۰-۲۹ .
 بوری [مملکت...] = بابل - ۲۹ .
 بهاء الدین محمد بن اسفندیار - ۵۱ .
 بهراسب = ضحاک = بیوراسب - ۱۹ .
 بهرزیب = ری - ۱۲ .
 بهرس پسر کیومرث - ۱۹ .
 بیار (= بیار جمند امروز) - ۴۶-۴۵ .
 بیت المقدس = کنکه دز هوخت - ۲۴ .
 بیرام بیک امیر دیوان (از امرای شاه
 اسماعیل) - ۶۱ .
 بیرونی - ۸۷-۸۶-۲۷ .
 بیستون = بهستون - ۲۶ .
 بیوراسب = ضحاک - ۱۴-۱۲-۱۱-۱۰ .
 ۱۶-۱۷-۱۹-۲۰-۲۲-۲۴-۳۷ .
 بیوراسب [کوه ..] - ۳۷ .
 پااوروه (کشتی رانی ماهر) - ۳۵ .
 پارت - ۸۰-۷۹ .
 پارچین - ۴ .
 پامیر [دامنه های...] - ۱۴ .
 پامیر [دره های جنوبی...] - ۱۴ .
 پامیر جنوبی - ۱۵ .
 پذیر خوارگر (واحدی کوهستانی
 طبرستان و کیلان) - ۳۳-۲۶ .
 پشتکوه رستم دار - ۵۹ .
 پلنگه واز - ۴ .
 پورتورا آسیبان (پدر فریدون) - ۳۳-
 ۳۴ .
 پورداد - ۷۶-۲۷ .
 تاجیکان - ۱۵-۱۴ .
 تاریخ الرسل والملوک - ۱۱ .
 تاریخ طبرستان - ۴۷ .
 تاریخ مبارک غازانی - ۴ .
 تاریخ یمینی [ترجمه...] - ۴۵ .
 تازیان = تازی = عرب - ۲۸-۲۱-۲۰ .
 تبریز - ۵۶-۵۳ .

- تراتئون = فریدون - ۳۱ .
 نرکان - ۳۴ .
 التعریفات (کتابی از جر جانی) - ۸۷ .
 نکش = سلطان نکش بن ایل ارسلان -
 ۴۸-۴۹ .
 نمیشه - ۴۸ .
 تنکه (محلی بین پلنگ و ازورزه در) -
 ۴ .
 تنکه دروازه کاسپی - ۸۵ .
 تنکه سل بن - ۸۳ .
 تنکه کولا - ۸۲ .
 توج = تور (از فرزندان فریدون) - ۳۴ .
 تور = توج - ۳۴ .
 توران زمین - ۳۴ .
 تونل راه آهن - ۹۱-۹۲ .
 تهران - ۵-۶ .
 جاجیرود [رودخانه ...] - ۳ .
 جر جانی - ۸۷ .
 جرهد = استوناوند - ۴۱-۴۲-۴۳-۷۷ .
 جریه (دختر مصغان) - ۴۲-۴۳ .
 جزایر سعادت (خالدا) - ۸۷ .
 جزیره جمکوت - ۸۷ .
 جزیره خالدا = جزایر سعادت - ۸۷ .
 جزیره لانکا (= سرندیب = سیلان) -
 ۸۶-۸۷ .
 جغرافی نویسان رومی - ۷۸-۷۹-۸۰ .
 ۸۵-۸۸ .
 جغرافی نویسان یونانی - ۷۸-۷۹-۸۰ .
 ۸۵-۸۸ .
 جلیل آباد ورامین - ۳ .
 جم (از پدران فریدون) - ۳۲-۳۳-۳۴ .
 جمال الدین دستجردانی - ۵۳ .
 جمشید - ۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۷-۳۲ .
 ۳۵-۸۸ .
 جمشید [خواهران ...] - ۲۵-۳۲ .
 جومند - ۴۶ .
 جهینه [قلعه ...] - ۴۸ .
 چلاویان - ۶۰-۷۱ .
 چمن شورستان (سرچشمه آبی که به
 هبله رود می ریزد) - ۸۳ .
 چمن کنگر خانی (سرچشمه آبی که
 به هبله رود می ریزد) - ۸۳ .
 چمن کورسفید (سرچشمه آبی که به
 هبله رود می ریزد) - ۸۳ .
 چمنو (= علی آباد = شاهی = قائم شهر) -
 ۸۲ .

خمده (از دهکده‌هایی که نمرود از آنجا

عبور می‌کند) - ۸۴.

خندان [قلعه...]- ۴۹.

خوار (= قشلاق = گرمسار) - ۵.

۳۵-۳۷-۴۵-۴۶-۵۸-۵۹-۶۲.

۷۱-۸۱-۸۴.

خوارزم - ۵۱.

خوارزمی (از ریاضی دانان عصر مأمون).

۸۶.

خواندمیر - ۶۳-۶۵.

خوی - ۴۰.

دارالمرز [ولایت...]- ۵۸.

دامغان - ۴۷-۵۸-۷۱.

دده‌بیک - ۶۸.

دروازه (بین یوردشاه و مراد تپه) - ۴.

دروازه خزران = دروازه کاسپی - ۷۸.

۷۹-۸۰-۸۵-۸۸.

دره کو کچه - ۱۵.

دریای چین - ۲۲.

دریای خزر = دریای خزران - ۳۳.

۷۹-۸۰.

دژ استوناوند (رجوع شود به استوناوند).

دشت بی = دست بی - ۳۱.

جهارطاق - ۸۲.

چین - ۳۴.

حبش مروزی [مصنفات...] (از جغرافی

دانان) - ۸۷.

خبشه - ۸۶.

حسام الدوله شهریار (از سلاطین

مازندران) - ۴۷.

حسام الدوله اردشیر بن حسن - ۵۰.

حسن آباد (بند چهارم از هفت بند دربند

و دو آب هبله رود و دلیچای) - ۸۲.

حسین بیگک لله (از امرای شاه اسماعیل).

۶۱-۶۵.

حسین کیای چلاوی = امیر حسین

کیای چلاوی ۵۵-۶۱-۶۲.

۶۴-۷۵.

حمزه اصفهانی - ۲۷-۲۸.

حمومک (داخل دهنه و بروی پار چین).

۴.

خالد بن برمک - ۴۲-۴۳.

خاور - ۳۴.

خراسان - ۴۲-۵۴.

خرقان - ۶۵.

- د کتر افشین ستوده - ۳ .
 دلیچای (ناحیه‌ای که رود دلیچای از آن می‌گذرد) - ۸۴ .
 دلیچای (از رودهایی که به‌هبله رود می‌ریزد) - ۸۴ .
 دماوند - ۴-۴۰-۴۱-۶۲-۷۶-۷۹ .
 دماوند [مردم...] - ۵۰ .
 دماوند [مملکت...] - ۱۸ .
 دماوند [ناحیه...] - ۱۰-۱۲-۴۹-۵۶ .
 دماوند [ولایت...] - ۴۸ .
 دماوند کوه (میان‌ری و طبرستان) - ۱۰-۱۹-۲۲-۲۷ .
 دمندان = مندان = ده‌مندان - ۱۲ .
 دنهاوند = دماوند - ۳۵-۳۶-۳۷-۳۹-۴۱ .
 - ۴۲-۷۷ .
 دو آب و شقان - ۸۳ .
 ده آک = بیوراسب - ۱۹ .
 دهاک پسر اودی پسر بیک پسر تمبیک پسر او و خم پسر یاور و یسم پسر کذویشو پسر درو گاسکان پسر کناک مینوی - ۲۹ .
 دهاک پسر خرو تاسپ پسر زینیکاو پسر ویر فشک پسر تازی پسر فرواک
 پسر سیامک - ۲۹ .
 ده‌مندان = مندان = دمنندان - ۱۲ .
 دهنار (از دهکده‌های مسیر رود دلیچای) - ۸۴ .
 ده نمک [سده‌راهی...] - ۸۲ .
 دیار بکر - ۵۵ .
 دیلم - ۳۳ .
 دیمه‌بن - ۶۷ .
 دینبران = دینور - ۲۶ .
 دیوساران رستم‌دار و کوهستان مازندران - ۶۴ .
 راعه‌بالا - ۸۲ .
 راعه‌پایین - ۸۲ .
 رانکوه - ۶۷ .
 راه آهن شمال (= راه آهن) - ۸۱-۹۶ .
 راه دروازه کاسپی - ۸۳ .
 راه دیر کاج - ۶۰ .
 راه‌زیباک - ۱۵ .
 راه‌قدیمی خراسان - ۸۱ .
 راه کنار هبله رود - ۸۱-۸۸-۸۹ .
 راه لمسر و طالقان - ۶۷ .
 رباط دانگک - ۵۵ .
 رزه‌در رمیان قنکه و کیلیارد - ۴ .

- رستم‌دار [سپاه ...] - ۶۴ .
- رستم‌دار [ولایت ...] - ۵ - ۶۳ .
- رستم‌داریان دیوسار - ۶۰ - ۶۴ .
- رشته‌رود [مردم ...] - ۵۰ .
- رشته کوه‌های آسیای مرکزی - ۷۸ - ۷۹ .
- رشید (ابو جعفر هارون الرشید) - ۱۳ .
- رضاخان (= رضاشاه) - ۸۱ .
- رکن‌الدین غورسایجی ابن خوارزمشاه - ۵۲ .
- رمک‌تورا آسپیان (ازپدران فریدون) - ۳۳ .
- روایات ایرانی - ۸۷ .
- رودخانه تالار - ۸۲ .
- رود وردوج - ۱۵ .
- رودهن - ۴ .
- روم - ۳۴ - ۵۳ .
- روم [ممالک ...] - ۵۳ .
- ری ۴ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۹ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۵ - ۷۰ - ۷۶ .
- ری - ۷۷ - ۷۹ - ۸۵ .
- ریدوان پسر هاباس - ۱۹ .
- زاب (موطن ارماتیل نبطی) - ۴۰ .
- زاگرس - ۲۹ .
- زرتشت - ۳۱ - ۳۵ .
- زکریا بن محمد بن محمود قزوینی - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ .
- سئیریمه (Sairima) - ۳۴ .
- ساتراپ‌های امپراطوری ایران - ۸۰ .
- ساری - ۳۳ - ۴۷ .
- سازمان ملی حفاظت آثار باستانی - ۶ .
- سام گرشاسب - ۳۰ .
- ساوه - ۷۹ .
- سپاهان = اصفهان - ۱۰ .
- سپیدتورا آسپیان (از اجداد فریدون) - ۳۳ .
- سدید شفتی - ۶۷ .
- سراب‌رود (مقسم آب هبله‌رود) - ۸۴ .
- سراو (سر آب امروز) - ۵۳ .
- سرخه حصار [دهکده ...] - ۴ .
- سردره خوار - ۵۷ - ۷۹ .
- سرزمین خزران - ۷۹ .
- سرم (ازپسران فریدون) - ۳۴ .
- سعد العشره یمن - ۱۹ .
- سفرنامه ابودلف - ۳۹ .

سولگ تور آسپیان (از پدران فریدون) -
۳۳.

سیالگ تور آسپیان (از پدران فریدون) -
۳۳.

سه رخ (= گذر خانی، بند پنجم از هفت
در بند) - ۸۲.

سیامک پسر بهرس - ۱۹.

سید حسن حسینی استر آبادی - ۵۹:
سید علی کیا - ۵۶.

سیمین دشت (= حسن آباد) - ۸۴.

شاه اردشیر بن حسن حسام الدوله - ۴۸.

شاه اسماعیل = شاه اسماعیل صفوی -
۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-۶۳-۶۴.

۶۵-۶۶-۷۵-۸۱.

شاه عباس - ۸۱.

شاه غازی رستم بن علی نصره الدوله -
۴۸.

شاهنامه - ۱۱-۲۷-۲۸-۲۹-۳۲-۳۴-۳۵.

شایست نشایست - ۳۰.

شرالتولی کاو پسر علی لارجانی - ۵۰.
شرز - ۳۵.

شغنان - ۱۴-۱۵.

شغنان [کوهستان ...] - ۱۵.

شلمبه - ۳۶.

سلطان نکش بن ایل ارسلان - ۴۸.

سلطان حسن ابن میرزا علی (از کیابان
کیلان) - ۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰.

سلطان حسین میرزا بایقرا - ۵۸-۷۱-
فرزند - ۶۹.

سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی -
۴۷-۴۸.

سلطان محمد بن جلال الدوله ملکشاه
سلجوقی - ۴۳-۴۷-۴۸.

سلطان محمود غزنوی - ۱۱-۴۵-۴۶.
سلم = سرم - ۳۴.

سلیمان بن داود - ۳۷-۶۸.

سمنان - ۴۴-۴۷-۵۸-۵۹-۶۲-۷۱-۷۶.
سند هند [مکتب ...] - ۸۷.

السند هند الصغیر (کتاب خوارزمی
در جداول فلکی) - ۸۶.

سنقر بخاری (فرستاده محمد بن ملکشاه
سلجوقی) - ۴۷.

سنگ مج - ۴۹.

سنگهوک (یکی از دوزن ضحاک) -
۳۱-۳۲.

سواد کوه - ۵۶.

شمس المعالی قابوس وشمگیر - ۴۴-۴۵.

۴۶.

شمیران - ۶۹.

شوراب - ۴.

شهرستانهای ایران (کتابی به زبان

پهلوی) - ۲۶.

شهر ناز (خواهر جمشید) - ۲۲-۲۵.

۲۶-۳۲.

شهنشاه غازی رستم بن علی شهریار

[کتابخانه ...] - ۵۱.

شیخ کبیر (ازاکبر زادگان اردویدل) -

۶۶.

شیخ المشایخ محمود - ۵۳.

شیخ نجم کبری - ۶۸.

شیراز - ۶۳.

شیرگاه - ۵۶.

صخره مارد (از دیوان سرکش) - ۳۷.

صدرالدین زنجان - ۵۳.

صفة جزيرة العرب (اثری از همدانی) -

۸۷.

ضحاك = بیوراسب - ۱۱-۱۷-۱۸-۱۹.

۲۰-۲۱-۲۲-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸.

۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۴-۴۰-۴۱.

ضحاك [کاخ ...] - ۲۵.

طاح پسر فروال - ۱۹.

طایفه کلب - ۱۷.

طبرستان - ۱۶-۱۹-۴۱-۴۳.

طبرستان [معارف ...] - ۴۹.

طبری = محمد بن جریر طبری - ۱۱.

طغاجار - ۵۳-۵۴.

عارین = عیرین = آراین = ارین

= آریانا = نصف النهار مبدأ

۱۳-۸۵.

عالیه بیگم - ۷۶.

عباس (والی ری) - ۴۷-۴۸.

عبدی بیگم تواجی شاملو (از امرای

شاه اسماعیل) - ۶۱.

عراق - ۴۸-۵۰-۵۵.

عراق عجم - ۷۹.

عرب = عربها - ۱۷-۱۹-۷۷-۷۸.

عربستان [طول شهرهای ...] - ۸۷.

عقد سحر و قلائد در (کتاب یزدادی) -

۵۱.

علاءالدوله علی (پسر حسامالدوله شهریار) -

۴۷.

علکا = علی کیای کرد - ۴۹.

علی آباد (= شاهی = قائم شهر) - ۸۲.

علی بن شمس الدین ابن حاجی حسین

لاهیجی - ۶۵.

علی بن کتامة دیلمی - ۴۲-۴۳.

علی جان خیر جی - ۶۷.

علی شکارچی - ۹۱.

علی صفری - ۵.

علی کیای کرد = علکا (کله بان شام -

اردشیر) - ۴۸-۴۹.

عمر کسری (از مطلعان اخبار ایرانیان) -

۲۰.

عیرین = عارین = آرین = ارین

= آریانا = نصف النهار مبدأ -

۸۵.

غازان = غازان خان - ۵۳-۵۴.

غز [لشکریان ...] - ۴۷.

فخرالدوله بن رکن الدوله بن بویه

دیلمی - ۴۳.

فرانک (مادر فریدون) - ۲۳-۳۲.

فرح آباد (ناحیه ای که نمرود به رود

فیروز کوه می ریزد) - ۸۴.

فردوسی - ۱۰-۱۱-۲۰-۲۸.

فروال پسر سیامک - ۱۹.

فریتون آسپیان پسر پور تور آسپیان

= فریدون - ۳۳.

فریدون (از سلاطین کیانی پسر اتقaban)

۱۰-۱۱-۱۲-۱۴ - ۱۷-۱۸-۹.

۲۰-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷ -

۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵ -

۳۷-۴۰ - ۴۱-۶۷.

فریدون [برادران ...] - ۲۴.

فریدون اثقیان اصفهانی = فریدون -

۴۰.

فریم - ۴۷.

فزاری [مصنفات ...] (از جغرافی

دانان) - ۸۷.

فلول [قلعه ...] - ۴۹-۵۰-۵۱.

فهر [مردم ...] - ۵۰.

فیروز کوه - ۴۸-۵۳-۵۶-۵۷-۵۹ -

۶۲-۶۶-۷۵-۷۶-۸۲-۸۳-۹۱.

فیروز کوه [دشت ...] - ۸۲.

فیروز کوه [مردم ...] - ۵۶-۵۷.

قابوس = شمس المعالی قابوس

وشمگیر - ۴۶.

قاضی احمد حسینی قمی - ۶۰.

قبة الارض (= قبه = جزیره لانکا) - ۸۶ -

۸۷-۸۸.

قبة الارین (= ارین) - ۸۷.

قتلغ شاه - ۵۳ - ۵۴ .

قجغر (رسول حسام الدوله) - ۴۷ .

قریه حداده - ۱۶ .

قز انچای (ناحیه ای که یکی ازدوشاخه

نمروود از آنجا سر چشمه

می گیرد) - ۸۳ .

قزلباش [سربازان . .] - ۵۸ .

قزوین - ۲۱-۵۳-۷۹ .

قصران - ۴۰ .

قطب الدین (برادر طغاجار) - ۵۳ .

قفقاز - ۳۳ .

قلاع اسماعیلیه - ۴۷ .

قلعه استا = استوناوند - ۵-۵۵-۶۱-۶۳-

۶۴-۶۵-۷۵ .

قلعه ساروی بزرگ - ۸۱ .

قلعه ساروی کوچک - ۸۱ .

قلعه ضحاک - ۸۲ .

قلعه عیرین = عارین - ۱۳ .

قلعه فیروز کوه - ۴۸-۴۹-۵۶-۵۷-۶۲-

۶۴-۷۵-۸۲ .

قلعه کیخسرو - ۸۲ .

قلعه گل خندان - ۶۰-۶۲-۶۴ .

قلعه ورامین - ۶۰-۶۴ .

قله توچال - ۸۸ .

قله عیرین = قله عارین - ۸۵ .

قم = بلدة قم - ۵۵-۵۷-۶۰-۶۴-۷۰-
۷۹ .

قورمشی کور کان پسر عیناق - ۵۴ .

قوه ری - ۶۲ .

کاوه - ۱۰-۲۴ .

کبود کنبدری - ۵۷-۶۲-۷۰-۷۵ .

کتاب البلدان - ۱۰-۱۱-۱۷ .

کتابون (از فرزندان پورتورا و برادر

فریدون) - ۳۴ .

کردان [مردم ...] - ۵۰ .

کرمایل (یکی از دومرد پاکدین) -

۲۱ .

کرد = کویرینت - ۲۹ .

کریستف کلمب - ۸۶ .

کفتار دره (= کفتار دره = محمود

آباد) بند سوم از هفت دربند -

۸۲ .

کفتار خون [کانون شکار ...] - ۴ .

کفرتورا آسپیان (از پدران فریدون) -

۳۳ .

کمره شو - ۴۹ .

کندرود (کدخدای ضحاک) - ۲۵ .
 کنگدژ (بدل جزیره جمکوت به گفته
 بیرونی) - ۸۷ .
 کنیرالنک [جنک ...] - ۵۵ .
 کوتل اشکاشم - ۱۵ .
 کولستان - ۶۷ .
 کوهستان البرز - ۸۹ .
 کوههای آسیای مر کزی - ۷۹ .
 کوههای ارجمند (سرچشمه یکی از
 شاخه های نمرود) - ۸۳ .
 کوههای ایزونیوس Iosonius -
 ۷۸-۷۹-۸۰ .
 کوههای تار (ازسر چشمه های دلی -
 چای) - ۸۴ .
 کوههای دماوند - ۸۰ .
 کوههای دیلم - ۱۸ .
 کوههای زرایمان (سرچشمه یکی از
 شاخه های نمرود) - ۸۳ .
 کوه قریه حدادین - ۱۲ .
 کوه لابوس Labus - ۸۰ .
 کوههای سا - ۸۳ .
 کوههای شرز - ۱۸ .
 کوههای قاری داغ (سرچشمه نمرود).
 ۸۳ .
 کوههای لزور (سرچشمه یکی از شاخه
 نمرود) - ۸۳ .
 کوههای مومج (از سر چشمه های
 دلیچای) - ۸۴ .
 کوههای نجف در (سرچشمه یکی از
 شاخه های نمرود) - ۸۳ .
 کوههای واشی - ۸۳ .
 کوههای وزنا (سرچشمه یکی از شاخه
 های نمرود) - ۸۳ .
 کویر شمال جندق - ۸۴ .
 کویر گرمسار - ۸۴ .
 کویرینت = کرد - ۲۹ .
 کهنک (از دهکده های مسیر رود
 دلیچای) - ۸۴ .
 کیا حسین چلاوی - ۵ .
 کیایان چلاوی - ۵۶ .
 کیکاوس - ۸۸ .
 کدوک فیروز کوه - ۸۲ .
 گذر خانی (= سه رخ، بند پنجم از
 هفت در بند) - ۸۲ .
 کرد کوه [قلعه ...] - ۴۷ .
 گر شاسب ۲۷-۳۰ .
 گرگان - ۴۸-۸۰ .
 گرمسار - ۵-۸۴ .

کندرود (کدخدای ضحاک) - ۲۵ .
 کنگدژ (بدل جزیره جمکوت به گفته
 بیرونی) - ۸۷ .
 کنیرالنک [جنک ...] - ۵۵ .
 کوتل اشکاشم - ۱۵ .
 کولستان - ۶۷ .
 کوهستان البرز - ۸۹ .
 کوههای آسیای مر کزی - ۷۹ .
 کوههای ارجمند (سرچشمه یکی از
 شاخه های نمرود) - ۸۳ .
 کوههای ایزونیوس Iosonius -
 ۷۸-۷۹-۸۰ .
 کوههای تار (ازسر چشمه های دلی -
 چای) - ۸۴ .
 کوههای دماوند - ۸۰ .
 کوههای دیلم - ۱۸ .
 کوههای زرایمان (سرچشمه یکی از
 شاخه های نمرود) - ۸۳ .
 کوه قریه حدادین - ۱۲ .
 کوه لابوس Labus - ۸۰ .
 کوههای سا - ۸۳ .
 کوههای شرز - ۱۸ .
 کوههای قاری داغ (سرچشمه نمرود).
 ۸۳ .

گزستان - ۵۷.

کزلا احمد (برادر ایه سلطان) - ۵۵.

کمند (= جومند) - ۴۵.

کنا باد - ۴۵-۴۶.

کنک دزهوخت = بیت المقدس - ۲۴.

کورسفید (آبی که به هبله رود می ریزد)

۸۳.

کیلان - ۳۲-۳۳-۵۳.

کیلارد - ۴.

لار - ۳.

لارز - ۳۵.

لیبی - ۲۸.

لله بیک - ۶۸.

مأمون (ابو جعفر عبدالله مأمون بن

رشید) - ۱۶-۱۷-۸۶.

ماد - ۷۸-۷۹-۸۰.

مار کوارت - ۷۸.

مازندران = دارالمرز - ۴۸-۵۸-۷۳.

۷۵-۷۶-۸۰-۸۱.

مازندران [دشت...] - ۵۶.

مازندران [مردم...] - ۴۸.

ماملو - ۴.

مجدالدوله دیلمی - ۴۴-۴۶.

محمد بن ابراهیم - ۱۶.

محمد بن جریر طبری - ۱۰-۱۱.

محمد بن حسن اسفندیار - ۵۱.

محمد بن ملکشاہ سلجوقی - ۴۷.

محمد حسین بن خلف تبریزی - ۵.

محمد خان ترکمان - ۷۶.

محمد دیو - ۵۶-۵۷.

محمد رضا خلعتبری - ۵.

محمد کره - ۶۵.

محمدی میرزا (از پسران یوسف بیک بن

امیر حسن بیک آق قوینلو) -

۵۵-۵۶.

محمود آباد (= گفتار دره = گفتار -

دره) بند سوم از هفت دربند -

۸۲.

مخبر السلطنه مهدیقلی خان هدایت -

۷۴.

مدینه السلام = بغداد - ۱۳.

مراد بیک بایندر (حاکم یزد) - ۵۵.

مراد بیک جهانشاهلو - ۶۱-۶۲-۶۳.

مراد تپه - ۴.

مرداس (پدر ضحاک) - ۲۰-۲۷.

مندان = دمنندان = ده منندان - ۱۲ -

۰۱۳

منصور بن مهدی [خلیفه ...] - ۴۲ -

۰۸۷-۴۳

منصور کوه [قلعه ...] = منصوره کوه -

۰۴۷

منگلی (غلام طغا چار) - ۵۳ -

موسرکان = مسروقان - ۲۶ -

موسی بن حفص طبری - ۱۶ -

موسی ابن کعب - ۷۸ -

مهدی خلیفه (ابو عبدالله محمد بن

منصور) - ۱۳-۴۳-۷۷-۸۵ -

مهرگان - ۱۴-۱۸-۲۰ -

مهندس محمد مهریار - ۶ -

میر تیمور مرعشی - ۷۰ -

میر حسین کیا چلاوی = کیا حسین

چلاوی - ۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۶ -

۰۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴ -

میرخواند - ۶۲-۶۳ -

میرزا علی - ۶۶-۶۷ -

میر شمس الدین (از حکمرانان مرعشی

مازندران) - ۵۶-۵۸-۵۹-۷۲ -

۰۷۳-۷۴

مردانشاه (مصمغان دباوند) - ۳۵ -

مرعشی [خاندان ...] - ۵۶ -

مروج الذهب - ۱۱ -

مرینجان - ۲۶ -

مزدیسنا [موعود ...] - ۳۰ -

مسعودی = ابوالحسن علی بن حسین -

۰۱۱-۱۰

مسمغان = مصمغان - ۱۴-۱۸-۳۵ -

۰۴۳-۴۲

مسمغان [برادر ...] = اپرویز - ۷۷ -

مسمغان موبدان موبد - ۷۷-۷۸ -

مسمغان [دودختر ...] - ۷۷-۷۸ -

معجم البلدان ۳۹-۴۱-۷۷ -

مغولان - ۵۱-۵۲ -

مقازه - ۴۰ -

مکتب جغرافیایی ریاضی هندی (سند

هند) - ۸۵-۸۶ -

مکتب جغرافیای ریاضی یونانی - ۸۶ -

۰۸۷

مکه - ۱۵ -

ملاحده - ۴۸ -

ملکشاه - ۴۷ -

میرغیاث‌الدین - ۶۶.

میرشمس‌الدین خان - ۷۰.

میرقوام‌الدین مرعشی - ۵۶.

میرکپک چلاوی - ۷۴-۵۹.

میله - ۵۱.

نصر بن حسن بن فیروزان - ۴۵-۴۴.

۴۶.

نصرةالدوله شاه‌غازی بن علی بن شهریار

۴۹.

نصرةالدین اتابک ابوبکر بن محمد -

۵۰.

نصف‌النهار مبدأ = عیرین = عارین =

آرین = ارین = آریانا - ۸۵.

نعم‌ابن مقرن - ۳۵.

نقشه‌تهران - ۸۸.

نمرود) از شاخه‌هایی که به هبله رود

می‌ریزد) - ۸۳.

نهاوند - ۲۶.

واشی تنگه (مسیر عبور هبله رود) -

۸۳.

ورامین - ۷۹-۶۲-۵۵-۳.

ورك - ۳۳.

ورنه - ۳۳-۳۲-۳۱.

ورنیک = ورنه - ۳۳.

وست (West) - ۳۳.

ولی خان سلطان پسر محمد خان

ترکمان - ۷۶.

وندیداد - ۳۳-۳۲-۲۷.

ونفرغشن آسیان (ازپدران فریدون)

۳۳.

ویسمکان دماوند - ۲۶.

ویمه (دهکده پای قلعه فیروز کوه) -

۸۲-۴۰-۳۷-۳۶.

ویونگهان (ازپدران فریدون) - ۳۳.

هاپاس پسر طاح - ۱۹.

هبر (ظاهر آبا هبله رود مرتبط است) -

۳۶.

هبله رود = دره هبله رود - ۴۹-۵-۴.

۸۲-۵۷-۵۹-۶۱-۷۶-۸۱-۸۲.

۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۴-۸۳.

۹۴-۹۵-۹۶-۹۸-۹۹-۱۰۰.

۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۸-۱۱۱ -

۱۱۵-۱۱۴.

هبله رود [الکای...] - ۷۶.

هبله رود [مردم...] - ۵۶.

هخامنشیان - ۲۹.

- هرانده (از دهکده‌هایی که نمرود از آنجا عبور می‌کند) - ۸۴.
- هزار جریب - ۷۶.
- هشترود - ۵۳.
- هفت اقلیم - ۱۹.
- همدان - ۳۷-۴۱-۶۳-۷۹.
- همدانی (صاحب کتاب صفة جزیره - العرب) - ۸۷.
- هند = هندوستان - ۲۵-۸۶.
- هندوان - ۸۶.
- هندوستان = هند - ۲۵.
- هوشیدر ماه - ۳۰.
- هویر (از دهکده‌های مسیر رود دلیچای) - ۸۴.
- هیرکانی = هیرکانیا - ۷۸-۷۹-۸۰.
- یاسا کسوتی (جزیره جمکوت بگفته هندوان) - ۸۷.
- یاقوت حموی - ۳۹-۴۰-۴۱-۴۳-۷۷.
- یزد - ۵۵.
- یسنا - ۲۷.
- یمن - ۱۹.
- یوردشاه (به دروازه و مراد تپه می‌رود) - ۴.
- یوستی (justi) - ۳۳.
- یوسف بن امیر حسن بیگ آق‌قوینلو - ۵۵.
- یونان - ۸۶.

عكسها و طرحها



عکس شماره ۲ - دره فرعی (غربی) در مقابل دژ استونی و کوه راه چار و اداری از آن می گذشته است .





عکس شماره ۳ - محل تلاقی دره فرعی به هبله رود که با احداث راه آهن چهره آن تغییر یافته است.



عکس شماره ۴ - برج دیده‌بانی دژ برفراز تپه جنوب غربی.



عکس شماره ۵ - بقایای برج گوسه جنوب غربی دژ استواناوند، دیدار فراز بلندیهای جنوب غربی به سوی شرق.



عکس شماره ۶ و ۷- بناهای حوزة شمالی و حاشیه رودخانه که دروازه‌ها را مخفی می نمودند و در سالهای اخیر بمنظور کشاورزی تسطیح شده‌اند.

عکس شماره ۷-



عکس شماره ۸ - دسترسی ساکنین رودخانه اذرده فرعی ماورای دماغه مرتفع شمالی به دروازه شرقی بخش مهرکزی.



عکس شماره ۹ - دودیوارک طبیعی مرتفع فضای بخش مرکزی راجحدود می نمایند دروازه ورودی سنگی باری غری
در سمت چپ تصویر دیده می شود. (دید بسوی شرق)



عکس شماره ۱۰ الف - فضای داخلی بخش مرکزی و مانده‌هایی با روی شرقی و دروازه شرقی.



عکس شماره ۱۰ ب - فضای داخلی بخش مرکزی و مانددهای شرقی و دروازه شرقی.





عکس شماره ۱۱ الف و ب - منتهی الیه جنوبی باروی شرقی که در سینه دیوار طبیعی ساخته شده در بالای تصویر دیده می شود (دید بسوی شرق)



عکس شماره ۱۲ - بقایای معماری قدیمی ترین بنای خشتی در میان باروی شرقی.





عکس شماره ۱۳ - شاهد تغییرات و تحولات متعدد در معماری بنای دژ استوناوند در باروی شرقی بخش مرکزی.



عکس شماره ۱۴ الف نمای عمومی ارسک بخش جنوبی دژ استوناوند



عکس شماره ۱۴ ب - نمای عمومی ارتفاع اصلی بخش جنوبی



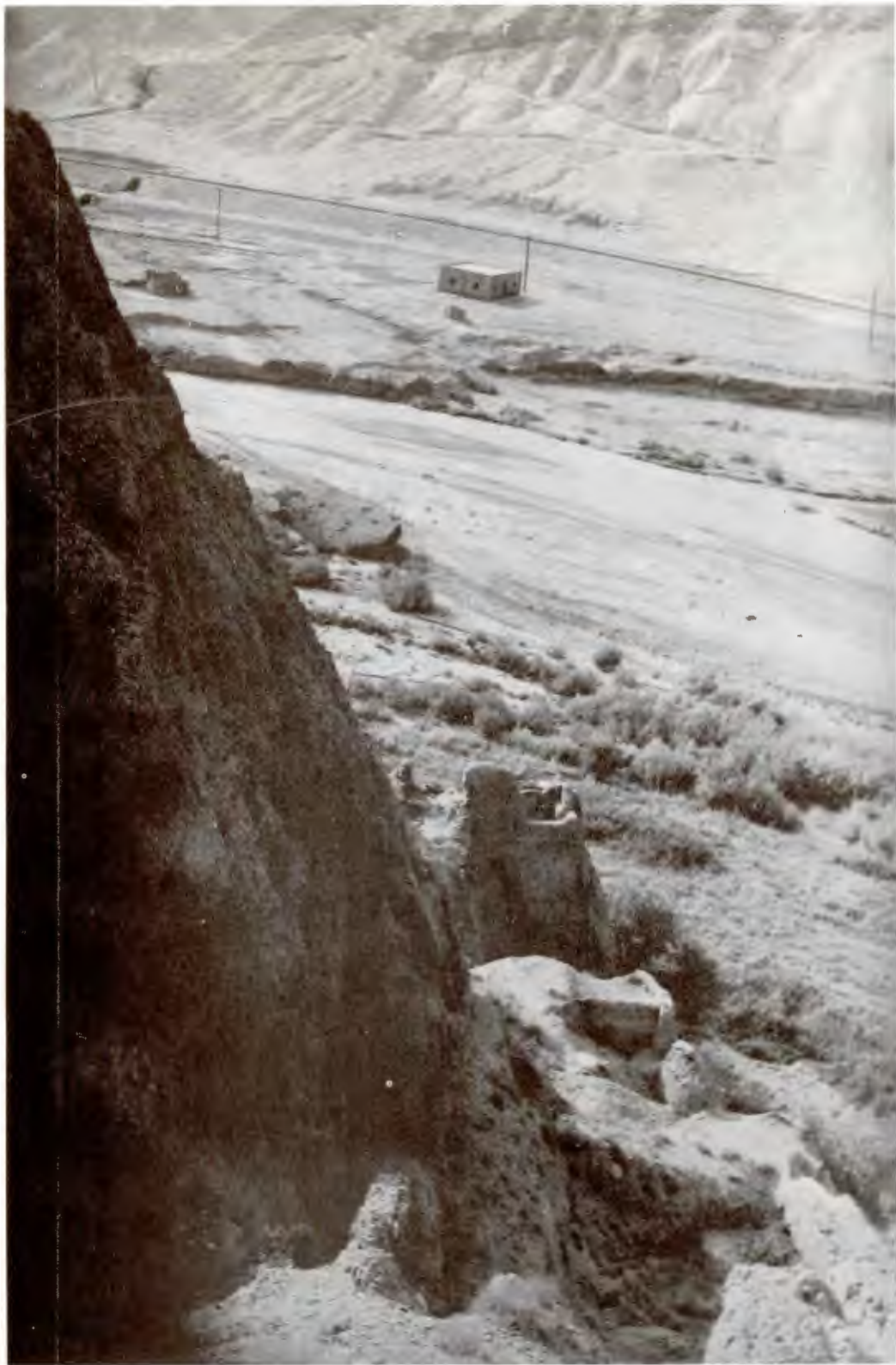
عکس شماره ۱۵ - چشم‌انداز درهٔ هبله‌رود از فراز ارگ بخش جنوبی.



(دید بسوی جنوب و غرب)

عکس شماره ۱۶ - محل اتصال باروی غربی بخش مرکزی با دامنه آن در بخش جنوبی.





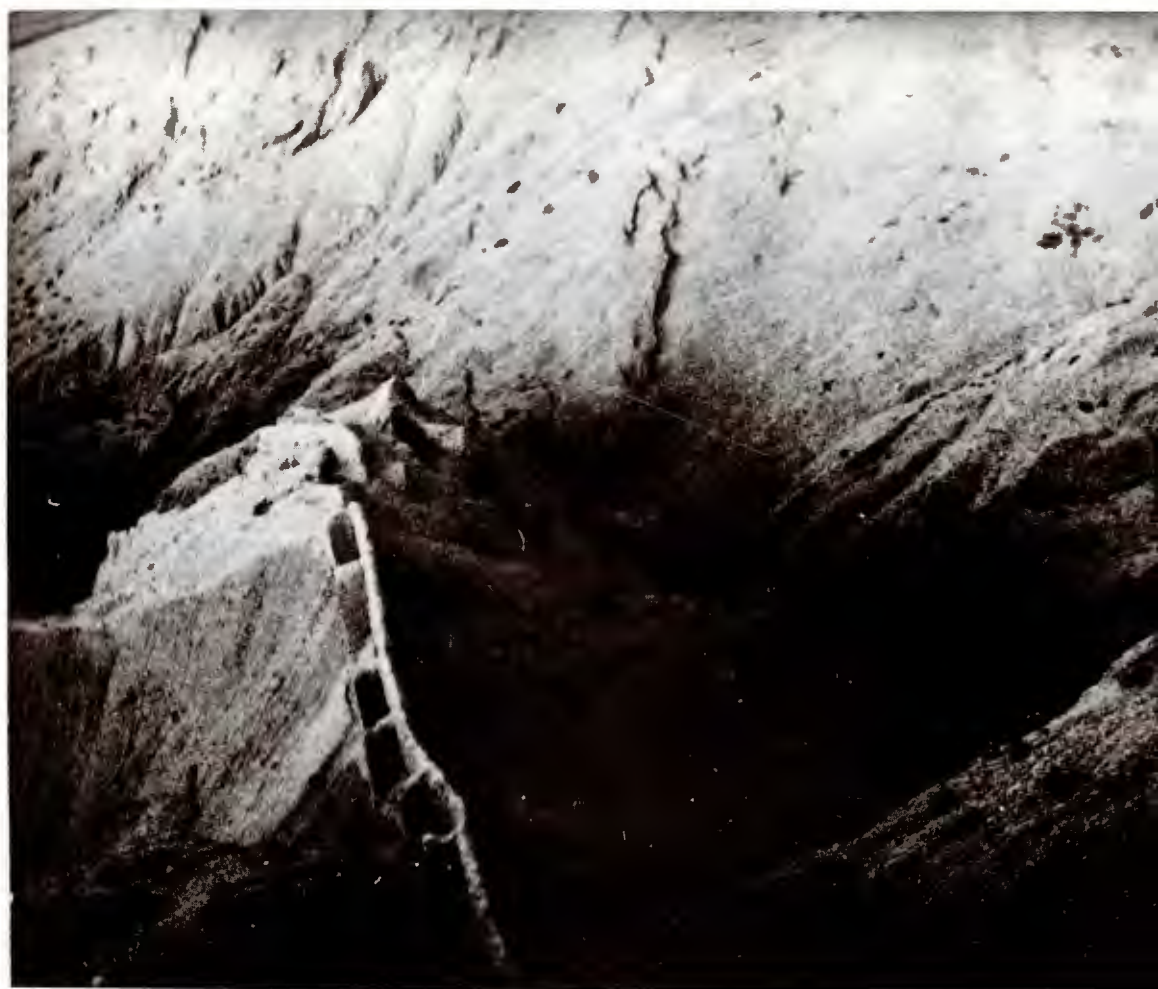
عکس شماره ۱۷ - یکی از معدود اتاقهایی که در پناه برج و باروی غربی بخش جنوبی احداث شده است.



عکس شماره ۱۸ الف - اتصال باروی شرقی بخش مرکزی با دامنه آن
در بخش جنوبی (دید بسوی جنوب).



عکس شماره ۱۸ ب - اتصال باروی شرقی بخش مرکزی با دامنه آن در بخش جنوبی.



(دید بسوی شمال)



عکس شماره ۱۹ - راه و پله و شیب بسوی ارگ اصلی.



(دید بسوی شرق)



عکس شماره ۲۰ - موقعیت برج دید بانی بخش جنوبی بر فراز ستیغ فضای داخلی دژ درست چپ تصویر دره جنوبی جای باروی مشرف به آن بر ناهنجاری های پرتگاه جنوبی (دید بسوی جنوب).

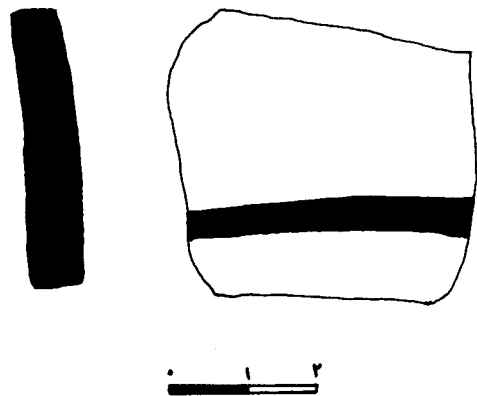
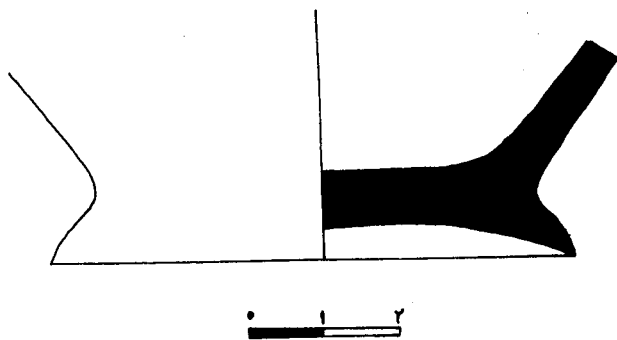
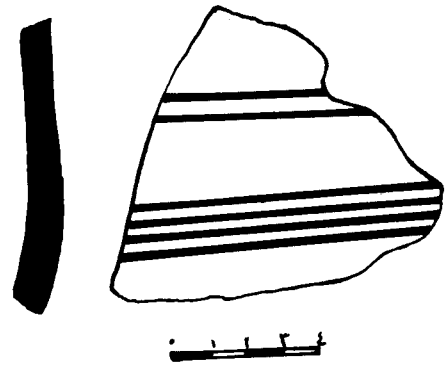
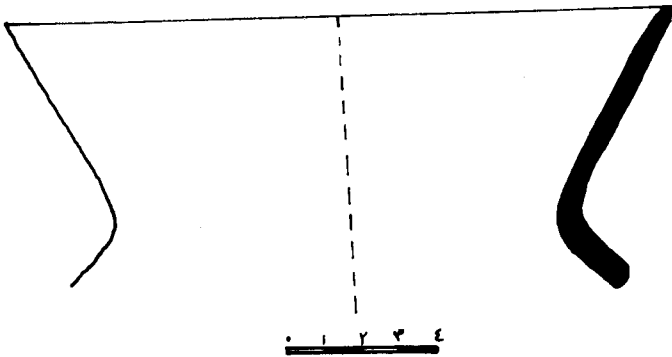
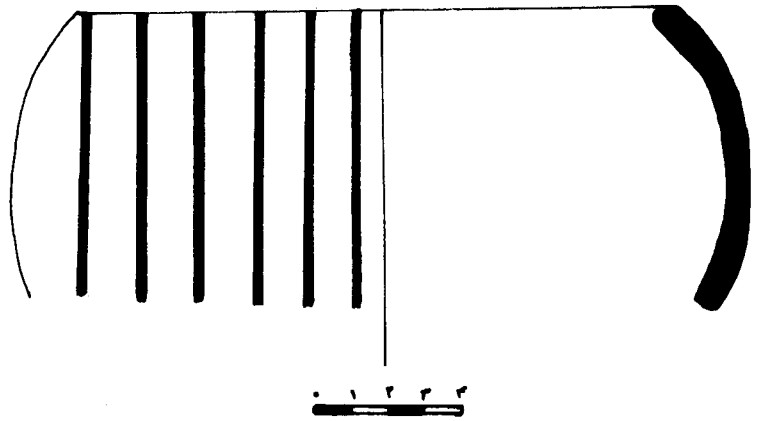


عکس شماره ۴۱ - در بالای تصویر سطح بلندتر ارگک اصلی و در پایین سطح پست تر ارگک حاکی از وجود دو بخش متمایز می باشد (دید بسوی شرق) .

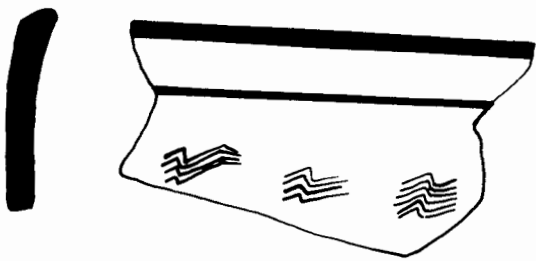
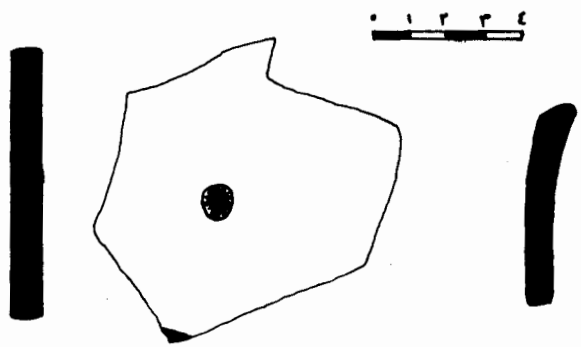
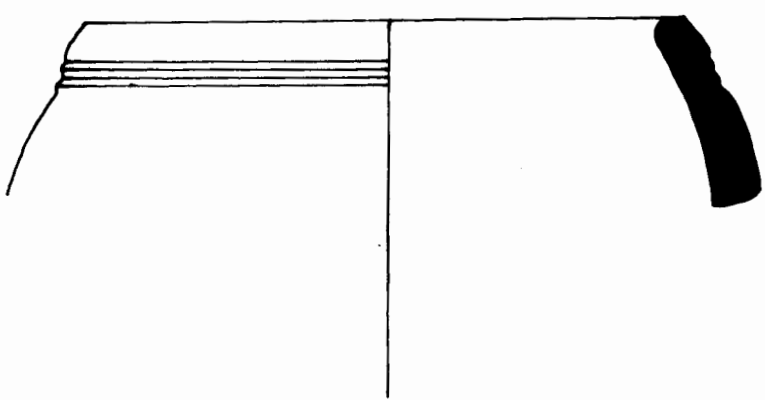
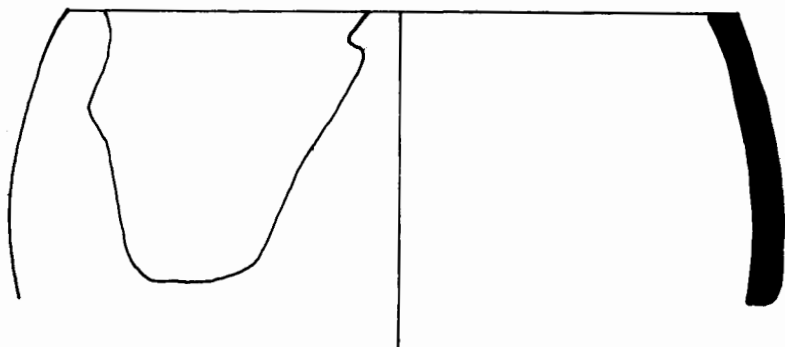


عکس شماره ۲۲ - موقعیت ساختمانی از (سنگ و ساروج) در گوشه شمال غربی ارگ.

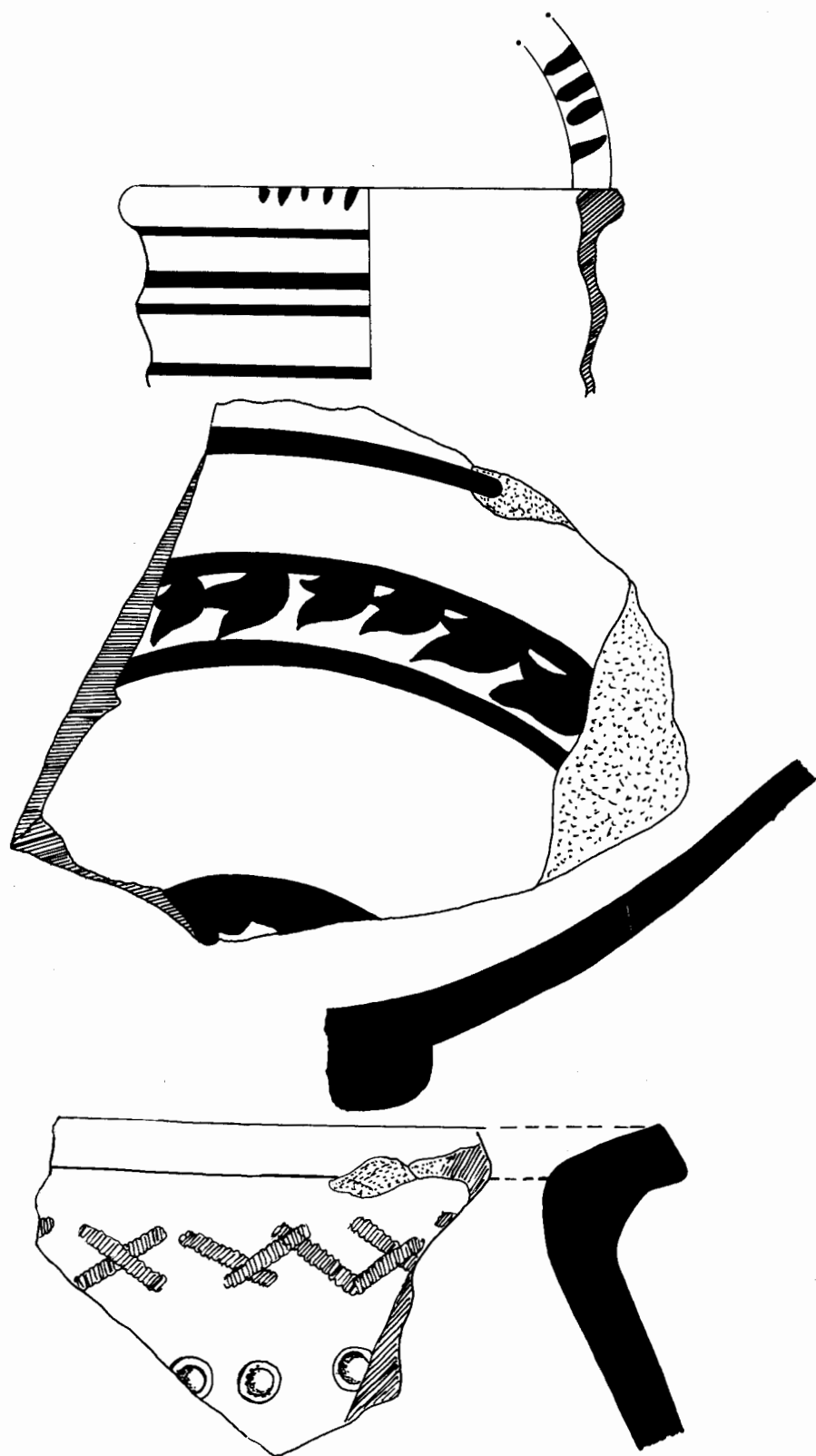




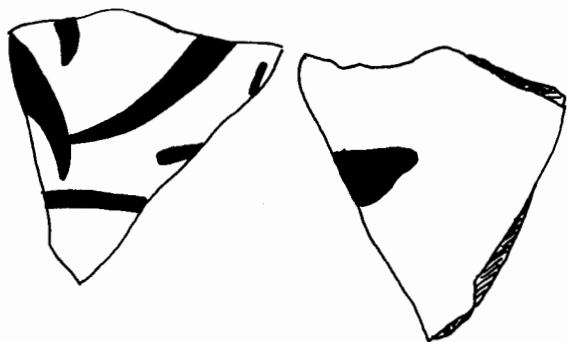
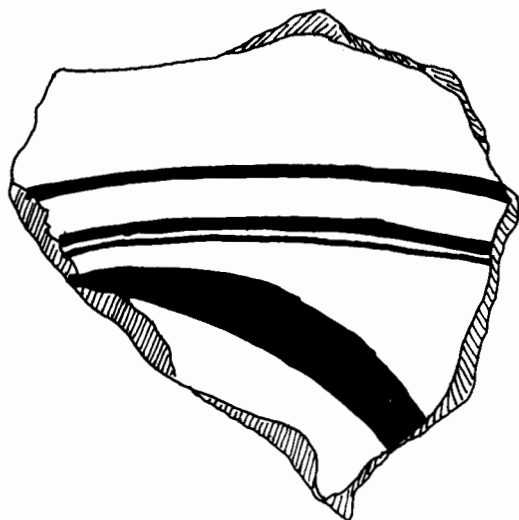
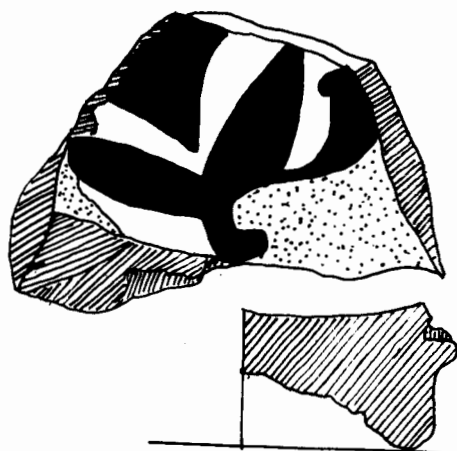
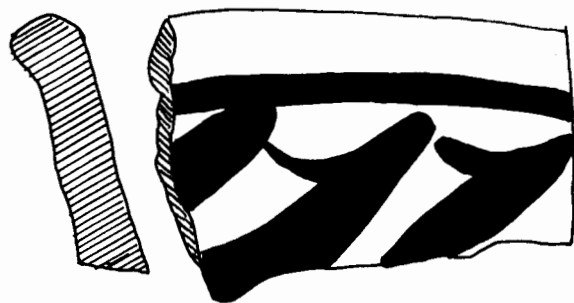
طرح سفالینه‌های متعلق به قرن ششم و نهم و دهم ه. ق.



طرح سفالینه‌های متعلق به قرن ششم نهم و دهم ه. ق.



طرح سفالینه‌های متعلق به قرن ششم نهم و دهم ه . ق .



طرح سفالینه‌های متعلق به قرن ششم نهم و دهم ه. ق.



اراضی کوه درزی

دره هبده رود

نواب کوچه

کوهی بخش شرقی در استوانه

واقع در کناره شرقی هبده رود کوسار

مقیاس تقریبی: ۱۰۰ متر



آور ۱۳۶۵

- ۱- دروازه سنگی
- ۲- آثار معماری خشتی مربوط به قبل از دوران اسلامی
- ۳- ارگ در
- ۴- برج دیده بانی
- ۵- بقایای ساختمانی همسطح رودخانه

(کروکی - ۲) بخشهای شرقی هبله رود.

